

مَازِنْدَرَان

مُحَمَّد آبَاد

يَكْ شَهْر
دُوْرِيَا

منوچهر رحمانی

مازندران
تبرستان
بنام آنکه
سپهر
سبند
و
سبند
را آفرید

محمودآباد

یک شهر

دو رویا

عنوان و نام پدیدآور	: رحمانی، منوچهر، ۱۳۳۷-	سرشناسه
مشخصات نشر	: محمودآباد یک شهر و دو رویا / مؤلف منوچهر رحمانی.	
مشخصات ظاهری	: مازندران: منوچهر رحمانی، ۱۳۸۸.	
شابک	: ۲۲۲ ص: مصور.	
وضعیت فهرست نویسی	: ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۴۵۳۲-۷	
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۲۰-۲۲۲؛ همچین به صورت زیرنویس	
موضوع	: محمودآباد	
موضوع	: محمودآباد - تاریخ	
رده پندی کنگره	: DSR ۱۳۸۸ / ۲۱۲۱ / ۳ ر/ح	
رده پندی دیوبی	: ۹۵۵/۲۲۶۸	
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۱۱۵۴۰	

عنوان کتاب: محمودآباد یک شهر دو رویا
 ناشر و مؤلف: منوچهر رحمانی
 حروفچینی و صفحه‌آرایی: کتبیه
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: اول ۱۳۸۹
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۴۵۳۲-۷

چاپ و صحافی: سروش محمودآباد
 قیمت: ۳۵۰۰ ریال
 آمل: کد پستی ۴۶۱۵۹-۷۲۲۳۵

فهرست کتاب

صفحه

عنوان

۵	مقدمه
۹	نقطه آغازین تاریخ
۲۲	آریائیان
۵۱	اسلام در طبرستان
۷۳	علویان طبرستان
۸۹	اسپهبدان باوندی
۱۰۵	قیام مرعشیان
۱۲۳	طلوع صفویان
۱۲۵	قاجاریان در مازندران
۱۵۱	راه آهن محمودآباد – آمل
۱۸۳	محمودآباد در قرن حاضر
۱۹۳	کارخانه گونی بافی محمودآباد
۲۰۱	نگاه به گذشته امید به آینده
۲۱۰	پی نوشت
۲۱۶	تصاویر
۲۲۰	منابع

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه

دلیستگان تاریخ مازندران در طی یک قرن اخیر در پی کشف بسیاری از ابهامات دست به واکاوی در اسناد تاریخی زده و به شایستگی وجود کوناگون زندگانی سیاسی و اجتماعی مردمان این مرز و بوم را در اعصار قدیم مورد کنکاش قرار دادند. یافته‌های باستان‌شناسی مورد ارزیابی اهل فن قرار گرفت و در تطابق با گزارشات مورخین یونان، سیر تاریخی روزگاران بسیار قدیم نواحی جنوبی دریای خزر هویدا شد. دانشوران مازندرانی به جستجو در لابلای سطور و اسناد تاریخی پرداخته با ژرف اندیشه در صدد تدوین تاریخ مازندران برآمدند. حاصل آن همه مرارت و تلاش بی‌وقفه چاپ و نشر آثار بسیار متعدد و متنوعی از تاریخ آبادیهای مختلف این دیار کهن می‌باشد که در دسترس همگان قرار گرفته است.

در حالیکه تعداد کتابهای منتشر شده مرتبط با مازندران در سالهای پیش از انقلاب رقم قابل اعتنائی نبوده است با پیروزی انقلاب اسلامی و گشایش در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اندک اندک بر تعداد پژوهندگان

مازندرانی افزوده شد چنانکه در طی سالهای اخیر مقالات و کتب بسیار فراوانی پیرامون گذشته و حال این خطه به رشتۀ تحریر درآمده و به شیفتگان فرهنگ و تاریخ مازندران عرضه گردید.

طبعتاً محمودآباد نیز در این فرآیند از پژوهش‌های تاریخی بی‌بهره نماند و آثاری در زمینه آشنایی با این شهرستان نگاشته شده است. در این نوشتار سعی شده است تا در شرح تاریخ محمودآباد از وضعیت عمومی استان مازندران از اعصار قدیم به اجمالی نیمختن به میان آورده شود و سیر حوادث از نقطه آغاز تاریخ تاکنون به بحث کاوشی شده و خواننده در جریان چگونگی شکل‌گیری هویت اجتماعی منطقه‌ای که لازم است حال حاضر مازندران می‌نامندش قرار گیرد.

پیدائی انسان، رشد و تکامل و تغییرات همه جانبیه این موجود ذی‌شعور ابتدائاً مورد کنکاش قرار می‌گیرد سپس هویت قومی بومیان اولیه ساکن در کرانه جنوبی دریای خزر و نقش آنان در منازعات نظامی و سیاسی مورد توجه قرار خواهد گرفت. همچنین ورود آریانیان به خاک مازندران و نحوه تعامل آنان با بومیان از اساسی‌ترین مباحث این کتاب به شمار می‌رود، استقرار امپراتوری‌های بزرگ در ایران و پیامدهای تاریخی و فرهنگی اشاعه دین زرتشت در اقصی نقاط ایران و نیز مازندران در یک فرآیند تأثیرگذار مورد توجه قرار می‌گیرد. ظهور و بسط عقاید جدید مذهبی تحت لواز اسلام نیز حوادث بسیار بزرگی را سبب می‌شود که تبعات آن بزودی تمامی خاک مازندران را در می‌نوردد. با برپایی نخستین حکومت شیعی در مازندران و گرایش مردم ساکن در شمال کوههای البرز به دین اسلام، تغییرات عمدۀ‌ای در نحوه نگرش آنان به مسائل سیاسی و فرهنگی و اجتماعی بوجود می‌آید.

کشمکش بر سر قدرت بین زمامداران محلی و دیگر حکومتهاي مدعی نيز همواره تاريخ اين مرز و بوم را تحت الشعاع خويش قرار داده موجب مى گردد تا هر از چندگاهي دودمانی بر سرير قدرت تکيه بزند و در منطقه حکم براند. يورش چند باره مغولان و ويرانی و انهدام زير ساختهاي اقتصادي باعث عقبماندگی و استيصال اهالي مى شود تا از اين رهگذر مازندران بارها به ورطه نابودی كامل گشته شود اما ظهرور سلسله مرعشيان که عقاید شیعیان دوازده امامی را در خصیص خوش داشتند با استقبال مازنیها مواجه مى شود تا به این ترتیب پایه های محکم تشیع در این خطه به زمین کوپیده شود. اینان مدتی را در این پنهان به حکمرانی می پردازند تا اینکه با استیلاي صفویان بر ایران بساط حکومتهاي ملوک الطوایفی برچیده مى شود و گستره مازندران چون دیگر نقاط ایران بصورت یکپارچه تحت انقیاد آنان در می آيد.

در طول حکومت قاجار مازندران بسان دیگر ایالات ایران از آسیب های جنگ و درگیری در امان می ماند ولی در این برهه حساس در حالیکه کشورهای اروپائی بسرعت بر مدار پیشرفت قرار گرفته اند مازندران دوران سکوت و سکون را از سر می گذراند.

در شرح تاريخ مازندران توجه خاصی به ذکر حوادث و رخدادهای مرتبط با شهر آمل که محمودآباد بندرگاه و یکی از آبادیهای مهم آن محسوب می گردیده شده است. با ورود به عصر جدیدی از حیات تاریخی این ناحیه، الزامات مشترک فرهنگی و اقتصادی آمل و محمودآباد به بحث گذاشته می شود و شرح مبسوطی از اقدامات حاج محمدحسن امین الضرب جهت احداث خط راه آهن بین بندر محمودآباد و کهن دیار آمل نگاشته

خواهد شد. سرانجام احداث کارخانه چتائی که بی‌اگر ارق عمدت‌ترین تحول اقتصادی را در محمودآباد موجب گردیده مورد توجه قرار می‌گیرد و پیرامون چگونگی فعالیت آن اشاراتی خواهد رفت.

قطعه آغازین تاریخ

تبرستان
www.tabarestan.info

ما از کجا آمده‌ایم، نیاکان ما که بوده‌اند و اجداد اولیه مردم ساکن در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران چگونه از دریای متلاطم حوادث طبیعی جان سالم بدر برده‌اند. تاریخ پر فراز و نشیب رشد و تکامل اندام انسانهای نخستین و به تبع آن تحولات فکری و روحی در اعصار مختلف زمین‌شناسی و باستان‌شناسی مورد تحقیق و گمانه‌زنی‌های متعدد دانشمندان بسیاری قرار گرفت. جای جای خاک پهناور ایران با کاوش باستان‌شناسان بزرگ مورد بررسی و کنکاش واقع شد و مازندران بعنوان قطعه‌ای از این خاک پاک، هر چند اندک اما به نحوی مؤثر کاویده شد. انسان در پامداد حیات خویش، سرنوشتی سخت و هولناک را تجربه کرد. آنها در کشاکش مداوم با خطرات طبیعی بسان حیوانات مورد تهدید مداوم قرار گرفتند تا بتدریج با هوشمندی ولی با کندی صفت خود را از دیگر موجودات جدا ساختند و با بهره‌گیری از عقل و تدبیر به مقابله با حوادث پرداخته بر بسیاری از آنها فائق آمدند. بشر اولیه که بیماریها و مخاطرات طبیعی کمتر اجازه میداد تا به مرز ۳۰ سالگی برسند دوران

سخت و پرمراحت عصر یخبندان را در حالی پشت سر گذاشتند که متعاقب آن عصر باران آغازیدن گرفت. بارندگیهای مداوم و سیل آسا هزاران سال بطول انجامید و نیاکان نسل امروز که دوران تکامل خود را سپری می‌ساختند بتدریج خود را با شرایط جدید هماهنگ نموده و با پناه بردن به غارها بعنوان مأواه طبیعی این دوران سخت و طاقت‌فرسا را پشت سر نهادند تا پای به دوران خشک بنهند. دورانی طولانی و متفاوت که تاکنون ادامه داشته است. نتایج بدست آمده در ^{بررسی} کوشش‌های باستان‌شناسی در مازندران گواه وجود دورانهای باستان‌شناسی و ^{بررسی} انسان نخستین از فرازونشیب عصرهای مختلف می‌باشد.

اما اینکه خاستگاه اولیه انسان کجا بوده و فرهنگ و تمدن بشری در کدام نقطه سیر تکاملی خود را سریعتر طی نموده نظرات و آراء متعدد ابراز شده و دانشمندان دیدگاههای متفاوتی را بیان نموده‌اند، چنانکه در تاریخ مازندران باستان آمده است:

« برخی از دانشمندان بر این نظرند که کناره‌های مازندران موطن اولیه مبداء تمدنی بوده که در طی سده‌ها به آن سوی البرز راه یافته و فلات ایران و نقاط مجاور آن را در شرق و غرب تحت تأثیر قرار داده است. ^۱ »

ولی اندیشمندان دیگر با استناد به مستندات باستان شناختی و رهیافت‌های علمی به بیان دیدگاههای دیگر پرداختند و موضوع پیدایش انسان و تمدن و فرهنگ بشری را دگرگونه بیان ساختند:

« مطابق مدارک آناتومی، ژنتیک و باستان‌شناسی امروزه تقریباً

۱. تاریخ مازندران باستان، طیار یزدان پناه لموکی، نشر چشم، ص ۱۶

مسجل است که انسانهای اولیه نخست در آفریقا پدیدار و دگرگون گشته‌اند و از آنجا به سایر مناطق کرانه زمین کوچیده‌اند. به نظر انسان شناسان و باستان‌شناسان انسان نخستین در آفریقا ظاهر و سپس به دیگر نقاط دنیا پراکنده شدند. بنابراین خاستگاه احتمالی انسان را قاره آفریقا میدانند و یکی از راههای محتمل پراکنش آنها بسوی آسیا از طریق عربستان به جنوب شرقی ایران و از آنجا به سیستان و بلوچستان و به سمت خراسان و آنگاه کرانه‌های دریای مازندران می‌دانند مسیر گذر انسان‌ها در ادوار مختلف عمده‌اً از کنار ^{لوبهای} ^{www.sharesan.info} بود و از کوهستانها عبور نمی‌کردند.^۱

اما این پایان ماجرا نیست چرا که یافته‌های علمی برپایه استنتاجهای دیگر اندیشمندان، نتایجی متفاوت بدست می‌دهد که چگونگی حضور اقوام بشری را در فراخنای تاریخ به شکل دیگر ترسیم می‌نماید:

«برابر بررسی‌های بعمل آمده و کنکاش در وجود مختلف یافته‌های تاریخی مسجل شده است که پیشرفت مادی و معنوی در غرب ایران در دامنه کوهستانهای زاگرس زودتر از دیگر نقاط فلات ایران صورت پذیرفته است. ساکنین این منطقه از حدود ده هزار سال پیش از میلاد به آرامی از مرحله شکار و تغذیه از دانه‌های گیاهی و حشی بسوی زراعت و اهلی کردن حیوانات گذر کرند و حوالی هزار سال قبل از میلاد جوامع روستائی در آن خطه عملأً بعنوان واقعیتی انکارناپذیر موجودیت پیدا کرد و زندگی اجتماعی آنان وارد مرحله جدیدی

۱. مقاله انسانهای ابتدائی در کناره دریای مازندران، مهناز شریفی - دکتر کمال الدین نیکنامی، ابآخر شماره ۱۱

گردید و از عصر کهن سنگی وارد عصر نوستگی شد اما با وجود این همه پیشرفت و گستردگی مناطقی در نجد ایران وجود داشت که در آنها جماعتی از مردمان همچنان در عصر کهن سنگی بسر می برند و هنوز بر شکار و دانه چینی متکی بوند. ساکنان مناطق بارانی کرانه های جنوبی دریای مازندران، آثار بازمانده از ایشان در غارهای کمربند و هوتو، مناطق شرقی دریای مازندران و ترکمنستان، نهونه هایی از آینه اقوام فرومانده در عصر کهن سنگی است و به مرور ایام این دورانی حدود هفت هزار سال قبل از میلاد بخشی از غذای این اقوام شفابالی و شرقی از طریق گردآوری گندم و جو وحشی تأمین می شد و این هنگامی است که در زاگرس نخستین سکونتگاههای رومستائی شکل می گرفت. بدین ترتیب روشن است که ساکنان غارهای یاد شده محتملاً دیرتر از غرب در زاگرس رشد کرده اند و در حالی که همچنان در عصر کهن سنگی به سر می برده اند اندک با ادوات عصر نوستگی آشنا شده اند از جمله ظروف سفالی را بکار گرفته اند، بعضی احتمال می دهند که در برابر این ساکنان غارها، اقوامی پیشرفت‌تر در جلگه ها دارای مساکن موقت بوده اند که هنوز اثری از آن بدست نیامده است.^۱

بهر حال آنچه که از کاوشهای باستان‌شناسی در کرانه های جنوبی دریای مازندران به فهم در می آید و با توجه به انبوه پژوهه هایی که درست انجام است و هر از چندگاهی اخبار مربوط به آن اعلام می شود قضایت در مورد نظرات و دیدگاههای اندیشمندان در آینده آسانتر خواهد بود، از جمله برابر آخرین یافته های باستان‌شناسی انجام پذیرفته در منطقه بیلاقی

۱. پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، انتشارات آگاه، ص ۲۸۰

نوا در بخش بالا لاریجان آمل در شرق جاده هراز و ۱۲ کیلومتری گزنگ لاریجان، قدمت تاریخی منطقه مورد پژوهش باعث شگفتی کارشناسان شده است:

« به گزارش خبرگزاری میراث فرهنگی، سنگ نگاره‌هایی کهنه با مقاومیت‌های جانوری و انسانی در محدوده روستای بیلاقی نوا برای نخستین بار در تاریخ باستان شناسی ایران کشف شد سامان سورتیجی سرپرست هیأت کاوشی و غصه‌هایی هیئت علمی باستان‌شناسی با همکاری عبدالعلی باطبی از اهالی تپه، طی بررسی اجمالی منطقه آزوی روستای نوا توانست دهها سنگ نگاره با تصاویر جانوری و انسانی با اشکالی ساده و استلیزه کشف نماید وی به نقشی شبیه به خط موسوم به ایدئوگرام یا اندیشه نگار که عبارتند از نشانه‌هایی تکراری در اشکال مختلف اشاره کرد و افزود تعیین قدمت این گونه نقش موسوم به پتروگلیف که در فضای باز و روی تخته سنگ‌های طبیعی و بدون استفاده از رنگ مایه نقره شده‌اند کار آسانی نیست. تخمین قدمت سنگ نگاره‌ها با روشهای مختلف علمی در حال انجام است.»^۱

میتوان امیدوار بود با اعلام نتایج این کشفیات و دیگر کاوشهای ناقاط تاریک و روشن تاریخ مازندران در اعصار کهن مورد پژوهش‌های عمیق علمی قرار گرفته و بصورت جامع تدوین گردد. در سالهای نه چندان دور دانشمندان بزرگی نیز در این خطة دست به حفاری و کاوش زدند که ذکر نام آنها و یافته‌های شگفت‌انگیز باستان‌شناسی در این سطور ما را در

فرآیند بازسازی تاریخ و همانگیز اعصار بسیار قدیم و ناپیدای این خطه پاری می‌نماید. از پیشگامان این راه خطیر دکتر وولسن wulsin بوده که در سال ۱۹۱۲ میلادی تورنگ تپه را در حوالی گرگان کاویده است. متعاقب آن دکتر کارلتون کان استاد باستان شناسی دانشگاه پنسیلوانیا در دو غار در حوالی بهشهر دست به تجسس زد وی در سال ۱۹۴۹ در غار کمربند و سپس در سال ۱۹۵۱ در عازمه هوتو به حفر کف غارها پرداخت و آثار و ادوات بسیار ارزشمندی از دل حاکم خارج ساخت وی رستم قلعه ساری را نیز مورد کاوش قرار داد. لویی واندکبرگ نیز در سال ۱۹۵۱ در غار ختو (هوتو) به حفریات ادامه داد و همکان را از آنچه که از این کشفیات حاصل آمد شکفت‌زده کرد. ژاک دومرگان دانشمند فرانسوی نیز در گیلان و مازندران به واکاویهای متعدد دست زد که نتایج جالب و محققانه آن چاپ و منتشر گردید.

در پی کاوش‌های باستان شناسی بعمل آمده در مناطق مختلف علی‌الخصوص در غارهای کمربند و هوتو اسکلت انسانهایی یافت شد که به همراه ابزار مکشوفه در این جستجوها شیوه زندگی آنها به میزان زیادی روشن گردید. با حفر کف غارها لایه‌های مختلفی پدیدار شد که ویژگیهای گوناگون دوران مقایز زمین شناختی را بیان می‌کند. دانشمندان که تاریخ زمین را به چهار دوران مجزا تقسیم نموده‌اند حیات انسان را در دوران چهارم به ثبوت رسانیده‌اند. دوران چهارم خود به چهار دوره پارینه سنگی، میانه سنگی، نوسنگی و دوره فلزها تقسیک می‌گردد و انسان در طی این دوره‌ها پله‌های تکامل را یک به یک طی کرد. لایه‌های مختلف که بر اثر حفاریهای کف غارها حاصل آمده است قدمت آنها را به حدود ده هزار سال قبل از میلاد می‌رساند. مجموعه اسکلت‌های

انسانهای مختلف اعم از سالخورده تا شیر خواره ، در طبقات گوناگون زمین‌شناسی و اشیائی چون سنگ چخماق، تبر، پیکان و داس، کاسه‌های سنگی، سفال شکسته و نیز استخوان حیواناتی چون سگ، خوک، گوسفند، بز، گاو، موش بیابانی، آهو و سگ دریایی مبین تطور حیات انسانی از نخستین دوره‌های زمین‌شناسی از پارینه سنگی تا عصر آهن و فلزات می‌باشد.^۱

تبرستان

در لایه‌های مربوط به دوره میانه سنگی غار هفت‌تو استخوانهایی از مردمان و زنان بدست آمد که احتمالاً براثر سقوط سنگهای آن سقف غار جان سپرده‌اند. از جالب‌ترین مشاهدات این کاوش، وجود استخوانهای حیواناتی مانند آهو، موش و سگ دریایی در سه لایه فرعی متمایز از دوره میانه سنگی می‌باشد که موجب گردید آنرا به سه لایه تمدنی فرعی نام گذاری نمایند:

الف: لایه میانه سنگی آهو – وجود استخوانهایی از آهو مؤید این مطلب است که انسان این دوره شکارچی بوده و پیدا شدن قطعاتی از استخوان سگ و وجود آثاری از تیر و کمان مهر تائیدیست بر این باور که آدمیان با استفاده از تیر و کمان و سگ از راه شکار زندگی می‌کردند.

ب: لایه میانه سنگی موش‌خواران – استخوانهای فراوانی از موش درشت صحرایی یافت شده به همراه بازمانده‌هایی از استخوان پرندگان کوچک بازگو کننده نحوه تغذیه غالب انسانهای دوره مذکور می‌باشد.

ج: لایه میانه سنگی دریایی – تغذیه انسانهای آن زمان از سگهای دریایی یادآور این نکته جالب است که کناره‌های دریایی خزر در فواصل بسیار

۱. تاریخ مازندران باستان، طیار یزدان پناه لموکی، ص ۱۴

نزدیکی از غارها مورد اشاره قرار داشته به نحوی که غارنشینان به راحتی قادر به شکار حیوانات دریایی از جمله سگ دریائی بوده‌اند.^۱ اطلاعات کامل و جامعی که از کنکاش در مورد انسانهای اولیه ساکن در غارهای مذکور حاصل آمده حیرت آورست. همانگونه که قبل اشاره رفت این آثار به ما می‌گوید که اسکلت و جمجمه انسان غار هوتو متعلق به انسان کامل و جدیدی بود که تا آن زمان فقط در جنوب ترازیای خزر یافت شده و احتمال داده می‌شود که آنها نیای مستقیم بشامروزی بوده‌اند. انسان نخستین همانگونه که بتدریج تغییراتی را در اندام، قوای جسمانی و شمای ظاهری خود احساس می‌کرد مراحل مختلف و متنوعی را از چگونگی استفاده از ابزار طبیعی پیرامون خویش، و سعی و تلاش در بکارگیری بهتر از وسایل ابتدائی خود ساخته تجربه می‌نمود. عبور انسان از مرحله شکار حیوانات وحشی و تغذیه از گوشت آنها و ورود به دوران زراعت و کشت ورزی و استفاده از حیوانات به منظور رفع احتیاجات روزانه، در لایه‌های مختلف تمدن شناختی کاملاً بوضوح قابل تبیین است. آغاز بکارگیری تیر و کمان در هزاره دهم پیش از میلاد برای شکار حیوانات و استفاده از ابزار سنگی تیز برای بریدن، در این حفاریها بخوبی نمایان است.

سعی جانکاه بشر برای به خدمت گرفتن حیوانات و اهلی نمودن آنها تحول شگرفی در ساختار روابط اجتماعی و معیشت پدید آورد. این دگرگونی در هزاره هشتم قبل از میلاد اندک اندک به وقوع پیوست: «پایان دوره شکار آغاز دوران نوین زندگی انسان نخستین

است که نقش ویژه زن در تسريع ایجاد این دوره حائز اهمیت است. زیرا زن در جامعه بدوی علاوه بر نگهداری آتش شاید اختراع کننده و سازنده ظروف سفالین بود. شناسایی گیاهان و فصل روئیدن نباتات و دانه‌هایی که می‌آورند مشاهده‌های بلندمدت و مداوم را به همراه داشت و او را به آزمایش کشت و زرع هدایت می‌کرد.^۱

قرنهای متتمادی بطول می‌انجامد تا انسان اولیه نحوه پژوپرش گیاهان را ارتقاء بیخشید و شیوه‌های نوین را در رام کردن حیوانات بیاموزد، پایان عصر شکار و غلبه انسان بر بسیاری از بلایای طبیعی و استفاده از عنصر آتش موجبات تغییر تدریجی در شیوه زندگی آنان را فراهم می‌سازد و غار بعنوان تنها مأمن و مأوای مطمئن جایگاه خود را از دست داده و بشر در کنار دامداری و کشاورزی مجبور می‌گردد تا دست به ساختن خانه و سرپناه به شکل ابتدائی و ساده بزند و سپس راه تجهیز و تکمیل آنرا قرار گیرد. ابزار ساخت دست آنها نیز از سادگی خارج شده تکامل می‌یابد. دمرگان که در حاشیه رویدخانه هراز دست به کاوش زده و آثار متعددی از اعصار قدیم یافته، نظراتی را در باب قدمت و اهمیت سوق الجیشی کوهستانها و تأثیر فوق العاده زیاد نواحی اطراف دره لار بر تحولات دنیای کهن ابراز می‌دارد. وی در گزارش خود می‌گوید:

«در نزدیکی دژ ملاقله بر کناره چپ رود لار خانه‌های زیرزمینی دیده می‌شود، این دخمه‌ها در ته نشسته‌های سفت شده رویدخانه کنده شده است ولی هیچ چیزی در آنها نیست که بتوان قدمت آنها را تخمین زد. این زیرزمینها در محل به

کافرکولی Kafarkoli معروف است یعنی پناهگاه زیرزمینی کفار و این نامگذاری خود دلیلی است بر اینکه زیرزمینها متعلق به دوره بسیار قدیمی است.^۱

هموادمه می‌دهد در آمل در خاک رسوبی شن‌دار دندان آسیابی یک نوع فیلی را یافته که دهها هزار سال از انقراض نسل آن می‌گذرد.^۲

صدها و هزاران سال بطول می‌انجامد تا بشر رشد بطئی خود را در زمینه کشت و کار و استفاده بهتر از سنگ و چوب و مخصوصاً فلزات طی کند. اشتیاق در ساخت وسایل با کارائی بالاتر به شکل کامل محسوسی آثار خود را بر جای می‌گذارد، با ورود آهن و دیگر فلزات به عرصه زندگی آنان، تغییرات بنیادی در نحوه استفاده از آنها رخ می‌دهد. حیات اجتماعی انسان نخستین نیز در این کشاورزی دچار تحولی عظیم می‌گردد و ضرورت خروج از زندگی افرادی و خانوادگی احساس می‌شود و آنها در می‌یابند در قالب اجتماعات فامیلی قادر به مقابله آسانتر با حوادث طبیعی خواهند بود به این ترتیب اجتماع انسانها در محیط‌های جغرافیائی مناسب، زمینه ظهور و بسط روستاهای را فراهم می‌آورد و روستا بعنوان اولین واحد اجتماعی و اقتصادی پا به عرصه حیات بشری می‌نهد.

شكل‌گیری روستاهای بتدريج عمومیت پیدا می‌کند و بشر فواید زندگی اجتماعی را درک می‌نماید. جنگل‌های انبوه و وهم آسود کرانه‌های جنوبی دریای خزر و بارانهای سیل آسا و بنیان کن نیز نمی‌تواند این احساس غریزی را از بین ببرد. اما غار هیچگاه از صحنه زندگی بشر خارج نمی‌شود و آثار بدست آمده از غارهای کمریند و هوتو بیانگر روند تکاملی

۱. تاریخ مازندران، جلد ۱، اسماعیل مهgorی، نشر توسعه، ص ۱۷

۲. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، ص ۱۵۰

تدریجی آنها می‌باشد. ظروف سفالی خشن و بد شکل نیز جای خود را به ظروف نقش‌دار ظریف سفالی می‌دهد.

در هزاره ششم و پنجم قبل از میلاد فلزکاری، بافتگی و کشاورزی پیشرفت‌های شایانی کسب می‌نماید روستاهای نیز بتدربیح گسترش می‌یابند و بر تعداد آنها افزوده می‌شود. روستاهایی که جمعیت بیشتری در خود جای داده‌اند به قدرت اقتصادی و اجتماعی روز افزونی دست می‌یابند که در روابط فیما بین جوامع مختلف تأثیر خود را بطور مؤثر بر جا می‌گذارد. وقتی تورنگ تپه در حوالی گرگان مورد کاوش قرار می‌گیرد آثار تمدنی قدیمی و بزرگ بدبست می‌آید که نمونه‌ای از افزایش توان همه جانبه این کونه روستاهای می‌باشد. وسعت این کانون پرقدرت بالغ بر ۷۵ تا ۱۰۰ هکتار بوده است.^۱

در گذر زمان و با قدرت یافتن جوامع اولیه بدوي اشکال نوینی از ارتباط بین آنها بوجود می‌آید. با افزایش جمعیت و نیاز به دست‌یابی به زمین‌های حاصلخیز با آب و هوایی مطلوب، دگرگونی اساسی در نگرش انسانهای سختکوش هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد پدید می‌آید که پیامد آن توجه به مسئله مهاجرت و خروج از دنیای تنگ و کوچک اطراف می‌باشد. جهان ناشناخته و پر رمز و راز پیرامونی نظر آنها را به خود معطوف می‌دارد و توجه‌اش را به شدت جلب می‌نماید. فزونی جمعیت، کمبود زمین‌های کشاورزی و بلایای طبیعی چون سیل و خشکسالی آنها را ناگزیر می‌سازد تا در یک جانشینی خود تجدید نظر نمایند. پدیده جدید و تعیین کننده مهاجرت که تأثیر شایان توجه آن را در آینده خواهیم دید

۱. تاریخ مازندران باستان، طیار یزدان پناه لموکی

اندک اندک بر مناطق وسیعی از فلات ایران سیطره می‌یابد. وجود ادوات و ابزار و اعتقادات مشابه در بسیاری از یافته‌ها در مکانهای مختلف و پیوستگی و ارتباط معنی‌دار آنها با آنچه در کرانه‌های جنوبی دریای خزر یافت شده می‌بین این نظر است که پیوند و تأثیرگذاری تمدن در بین ساکنان فلات ایران وجود داشته هر چند چگونگی آن کاملاً روش‌نیست.

بومیان ساکن در مازندران بسان دیگر اقوام و انسانها در برخورد با پدیده‌های گوناگون طبیعی به باورهایی هر چند ابتدائی و موهوم دست یافتند که زمینه پیدایش و بروز پندرهای دینی را فراهم آورده که برگرفته از مشاهده حوادث طبیعی و تدبیر در چگونگی وقوع آنها بود. اینان اعتقاد داشتند که مردگان در دنیا دیگر بسان زمان حیات دارای حوائج و نیازهایی چون زندگان می‌باشند. بنابراین همراه جسد ابزار، ادوات، اشیاء و دیگر وسائل مورد احتیاج را دفن می‌کردند تا مورداستفاده مرده پس از حیات مجدد قرار گیرد و این باور در بین اقوام گوناگون به اشکال مختلف وجود داشته است:

« با اندکی تأمل درباره آثار بدست آمده از کنار مردگان در تورنگ تپه، شاه تپه واسترآباد گرگان می‌توان گفت که آنان به زندگی پس از مرگ می‌اندیشیدند. تأثیرپذیری آداب و اعمال خاص در مورد چگونگی رفتار با مردگان در مازندران باستان بی شک از اقوامی چون دریکها و ماساژتها که در کناره‌های شرقی دریای مازندران می‌زیستند را نمی‌توان انکار کرد. در بیکها مردان بالای هفتاد سال را می‌کشند و خویشاوندانشان آنها را می‌خورند و پیرزنان را نیز خفه می‌کردند. ماساژتها مردانی را که به سن سالخوردگی می‌رسیدند همه

خویشاوندانش گرد می‌آمدند و او را با گاو و گوسفند می‌کشتند و بعد می‌خوردند. اقوام کاسی آنهایی را که بیش از هفتاد سال داشتند با گرسنگی دادن می‌کشتند جسدش را به بیابان برده زیر نظر می‌گرفتند اگر کرکس آنرا می‌برد مرده خوشیخت بود اگر درندگان و سگها می‌بردند سعادت و خوشبختی آنها کمتر بود.

بخت بد نصیب مرده‌ای بود که دست نخورده باقی می‌ماند.^۱

با بررسی آثار مکشوفه در کلاردشت توسط پروفسور واندنبرگ چکونگی گسترش و تعامل فرهنگ بین اقوام مازندران باستان و مردمان آنسوی البرز بخوبی هویدا گردید و یافته‌های تاریخی در منطقه گواه آنست که در هزاره دوم پیش از میلاد تمدن درخشان و قابل اعتنای در محدوده جغرافیائی جنوب دریای خزر وجود داشته و متأثر از فرهنگ و تمدن دیگر نواحی فلات ایران بوده یا برآنها تأثیر داشته است. بهر حال با گسترش جغرافیائی تعدادی از روستاهای زمینه پیدایش شهرها فراهم می‌گردد و بستر مناسبی برای تبدیل این واحدهای کوچک اجتماعی به مراکز بزرگ سیاسی بوجود می‌آید.

در هزار سال پیش از میلاد نقاط مختلف ایران، آماده پذیرش تحولات بسیار عظیمی می‌گردد که زمینه‌ساز طوع حکومتهاي متمرکز و قدرتمند پادشاهی می‌شود. اما مازندران بخاطر موقعیت ویژه جغرافیائی خود با تأخیر بیشتری وارد منازعات سیاسی و نظامی می‌گردد و بدور از کشمکش‌های سهمگین سیاسی که در حال نضج و رشد فزاینده‌ای بوده شاهد به قدرت رسیدن مادها در غرب کشور است.

۱. تاریخ مازندران باستان، ص ۴۳، نشر چشم

هرچند تکاپوی سرنوشت‌ساز و تاریخی مردمان ساکن در نواحی غربی ایران بتدربیج بستر مناسبی را برای ادغام اقوام متفرق فراهم می‌سازد و زمینه برپائی حکومت مادها را مهیا می‌نماید لیکن نباید اثرات و پیامدهای امواج حاصل از تغییرات شکرف ناشی از آن را در مناطق دور دستی مانند کرانه‌های جنوبی دریای خزر از نظر دور داشت.

تبرستان

www.tabarestan.info

آریائیان

تبرستان
www.tabarestan.info

شاید کثرت و فزونی جمعیت در نقاط مختلف باعث وقوع مهاجرتهای کوچک و بدون تأثیرگذاری قابل اعتنا گردیده باشد اما عظیم‌ترین و در عین حال مؤثرترین و تاریخ سازترین مهاجرتها از هزاره سوم قبل از میلاد آغازیدن گرفت و مردمی که در جنوب روسیه زندگی می‌گردند منشاء این پدیده ستگ و بنیان‌کن بودند. آنها که عمدتاً به دامداری و سوارکاری اشتغال داشته و در جنگاوری مهارت کامل داشتند و با نفوذ سرما و کاهش مساحت مراتع و دیگر عوامل محیطی قادر به تأمین غذای جمعیت رو به تزايد خود نبودند چاره‌ای جز دل کدن از موطن اصلی خود و یافتن نقاط مناسب‌تر برای استقرار دائمی نیافتند. آنها در دستجات عظیم شروع به حرکت می‌کنند و نواحی مختلف را بتدریج زیرپا می‌نهند. مهاجران در هزاره دوم قبل از میلاد وارد فلات ایران می‌شوند و طی فرآیندی بسیار طولانی و پرفراز و نشیب بومیان را تحت انقیاد خود در می‌آورند. اینان قبل از ورود به ایران به دو شاخه بزرگ منشعب می‌شوند. گروهی راهی هندوستان می‌گردند و عده‌ای دیگر نیز راه فلات

ایران را در پیش می‌گیرند. گستردگی و وسعت مهاجرت همه چیز را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. ساکنان اصلی مناطق مختلف خیلی زود در برابر سلحشوری و جنگندگی تازه واردان چاره‌ای جز تسلیم نمی‌بینند. اما این نبردها و جابجائی‌ها صدها سال بطول می‌انجامد و زمان مديدة لازمست تا این چیرگی صورت کامل بخود بگیرد.

از حدود قرن چهاردهم قبل از میلاد مهاجرت آریائی‌ها به فلات ایران شروع شده و تا قرن هشتم قبل از میلاد ادامه می‌باید.^۱ مقاومت‌ها مانع اصلی پیشروی آریانهاست و تفاوت‌های تمدنی و فرهنگی زمینه اختلاف و تضاد بین اقوام ساکن و مهاجرین را فراهم می‌سازد لیکن سرانجام این مهاجمان هستند که بر بومیان تفوق می‌یابند و فرهنگ و تمدن خود را بر سراسر فلات ایران و دیگر نقاط تحت سیطره خویش می‌پراکنند. مازندران نیز از این تهاجمات بر کنار نمی‌ماند و دستخوش تغییرات و رخدادهای عظیمی می‌گردد که با دیگر نقاط ایران تفاوتی اساسی و بنیادی دارد.

آریائی‌ها خیلی دیرتر از دیگر مناطق ایران وارد نواحی جنوبی دریای خزر می‌شوند و این به حدود هزار سال قبل از میلاد بر می‌گردد. آنها در آستانه ورود به منطقه در برابر انبوهی از جنگلهای دهشتتاک و غیرقابل عبور قرار می‌گیرند. تسلط قوم مهاجر بر نواحی مختلف با مقاومت چندان جدی روبرو نمی‌شود و آریائیان سیطره خویش را در مناطق تحت تصرف به سرعت عینیت می‌بخشدند.

۱. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، جلد اول، ص ۱۶۱

اما حکایت در نواحی شمالی به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و بومیان مقاومت مردانه‌ای در برابر هجوم همه جانبه تازه و لردان بعمل می‌آورند تا سلطهٔ نهائی آنها بر باریکه ساحلی قرنها بتأخیر بعثتند:

«آریائی‌ها در هنگام پیشروی به داخل فلات ایشان به ظاهر در دو منطقه با شدیدترین مقاومت روبرو شدند. این نقطه بنا به اشاره آمده در اوستا، آریائی‌ها برای تفوق و برتری برمردمان ورن (گیلان) و مازن (مازندران) به آینه‌دان خود متسل می‌شدند و با دادن نیاز و فدیه از آنان می‌خواستند جلوی بدست آوردن پیروزی یاریشان بدهد. این دو منطقه به حاضر تلاوا بودن تشکیلات اجتماعی سازمان یافته، تجارب جنگی و مهم‌تر از آن دو، موقعیت با اهمیت سوق‌الجیشی سد عظیمی در برابر هجوم فزاینده آنان ایجاد کردند.»^۱

اما اینکه این بومیان که بوده‌اند و چه خصوصیاتی داشته‌اند علاوه بر استنتاجهای علمی و باستان‌شناسی دو منبع اساسی و متفاوت در دسترس می‌باشد که حقایقی بسیار اعجاب‌انگیز و ذرعین حال مبهم و پرراز و رمز را برروی ما می‌گشایند. ابتدا به شاهنامه فردوسی و متون مقدس زرتشتی می‌پردازیم تا پرده از اسرار چگونگی حیات و زندگانی این موجودات بومی منطقه که گاه هراس انگیز می‌نمایند برداریم. بی‌شك اندک اطلاعات بدست آمده از منابع مذکور و نیز مقایسه با تمدن دیگر اقوام ساکن در مناطق مختلف ایران و همسایگان، گوششهایی از تمدن و پیدایی فرهنگ بومیان اولیه مازندران را بر ما هویتا خواهد ساخت و

۱. تاریخ مازندران باستان، طیار لموکی، ص ۲۷

اندیشمندان را بسوی کسب حقایق جدید رهمنوون می‌سازد. آریائیان در برخورد و تصادم با بومیان مازنی آنان را دیو نامیدند.

نام دیو به کرات در شاهنامه فردوسی و کتب دینی آمده است و از این موجودات عظیم‌الجثه و پهن پیکر با قامتی به بلندی کوهها و شاخهای چون گاو بر سر در افسانه‌ها و تواریخ به فراوانی سخن به میان آمده است و نام دیو با اسم مازندران آن چنان عجین شده است که حقیقتی انکار ناپذیر و باوری متقن به نظر می‌رسد؛ هر چند در تبیین واقعیت وجودی این موجودات عجیب، اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد اما در مورد پیدائی نام آنها آثار و نوشهای دینی زرتشتی و هندی روشنگر بسیاری از ابهامات می‌باشد چنانکه دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد:

« در کتاب اوستا از دیوان مازن Mazana یاد شده است و در

کتاب پهلوی دینکرت آمده است که دیوان مازندران موجوداتی شکفت‌انگیز و سترگ پیکر هستند که در غارها سکونت دارند و از فرط بلند بالایی و تنومندی آب دریا تا میان سینه‌هایشان است و اگر در گودترین جای دریا بایستند سطح آب برابر دهان ایشان خواهد بود به عقیده دارمستتر صورت اصلی اصطلاح مازندران، مزن‌تر Mazana-Tara بوده که بعدها مازندران شده است و آن به معنی به سوی و جانب مازن است، در کتاب بندهشن که از کتابهای معروف زبان پهلوی است آمده که مازندرانیان از پرانی پیدا شده‌اند که به جز از نیاکان ایرانیان و تازیان بوده‌اند. »^۱

۱. مقدمه تاریخ طبرستان و مازندران و رویان، سید‌ظهر الدین مرعشی، انتشارات شرق،

آریائی‌ها بعنوان نیای مشترک هندوها و ایرانیان که در آغازین مرحله مهاجرت برخی از خدایان خود را دیو می‌نامیدند با انشقاق و جدائی قومی، دچار تغییراتی بنیادی در مسائل اعتقادی خود شدند. آریانها با پیدائی آئین زرتشتی در ایران از دیو Dave خدای مشترک خود دست کشیدند و هر آنچه را که پلیدی و پلشتی بود دیو نامیدند هر چند هندویان همچنان بر سنت گذشته خدایان خویش را لیه همان نام او لیه می‌ستایند. تازه واردان با آئینی متفاوت با آنچه که بومیان ساکن در جنوب دریای خزر به آن تمسک می‌ورزیدند از خدای خود که اهورامزدا می‌نامیدند با قربانی دادن می‌خواستند تا بر شیاطین هولناکی که دیو می‌انگاشتندش پیروز نماید، اندیشمندی دیگر معتقد است:

«بومیان مازنی در واقع همان انسانهای نخستین نژادترال بوده‌اند که در غارها می‌زیسته‌اند. می‌توان پنداشت که در میان این دو گروه یعنی آریائی‌های نو آمده کمابیش متضمن و این موجودات زمخت و دژ خیم می‌میمون آسا برخوردها و جنگهای ناگزیری روی داده و هیبت اینان هراس و وحشت در دل آریائی‌ها افکنده است.»^۱

حسن پیرنیا در این خصوص نظری دیگر بیان می‌دارد:

«برخی عقیده دارند که سکنه تمام فلات ایران در زمان بسیار قدیم از سیاه پوستها یا از نژادی که شکل نبوده ترکیب می‌یافته وقتی آریانها به فلات ایران آمده‌اند در اینجا مردمانی یافته‌اند که زشت و از حیث نژاد، عادات، اخلاق و مذهب از آنها پست‌تر بوده‌اند آریان‌ها این مردمان را دیو یا تور نامیده‌اند. در

۱. تاریخ مازندران، جلد ۱، اسماعیل مهجوی، ص ۳۱

مازندران نیز آثاری بدست آمده که خیلی قدیم است و دلالت بر صحبت این استنباط می‌کند آریانها که بومیان را پستتر از خود می‌دانسته‌اند دائمًا در جنگ با آنها بوده‌اند. آریانها در هر جا مستقر شدند قلعه‌ای بنا می‌کردند و درون قلعه را به دو قسمت تقسیم کرده قسمتی را به مساکن خانواده‌ها تخصیص می‌دادند و قسمت دیگر را به حشم، در این محوطه شب‌ها آتش با دو مقصود روشن می‌کردند: اولاً برای اینکه خانواده‌ها از آن سهمی برنده و دیگر از آن جهت که اگر به آنها شیخوه‌ای بیند پاسبانان آتش را تیزتر کنندتا مردمان قلعه برای جنگ بیرون آمده‌اند شمن را از اطراف قلعه برانند بعدها این قلعه‌ها مبدل به دهات و سپس شهر شد.^۱

در ادامه بحث به فرازی از اندیشه‌های رکن الدین همایونفرخ در کتاب سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط می‌پردازیم. ایشان معتقدند مازندران مرکز دیوپرستی بوده و مردمان این سرزمین دوه پرست Dave بودند که در زبان فارسی چه باستانی و چه دری حرف د به ت و سپس به پ تبدیل شد و به این ترتیب دیو به دپ تغییر یافت و تیبوری همان دیبوری است و مازندران و مردم آن در قرنها پیش از ظهور زرتشت بنام این آئین دیپورستان یا تیبورستان و مردم آن تیبوری نامیده می‌شدند.

اما در مهمترین آثار حماسی به زبان فارسی که توسط شاعر بزرگ ایران فردوسی طوسی سیر تطور تاریخ بصورت منظوم تدوین گردیده از مازندران و دیوان ساکن در آن به کرات نام برده شده است و حوادث و

منازعات زیادی منسوب به آنها در جای جای سطور این اثر سترگ به چشم می‌خورد:

«وصفی که فردوسی در شاهنامه از دیوان و کارهای آنان می‌کند نشان می‌دهد که دیوهای مازندران آفریده‌هایی هستند به پیکر و کالبد انسانی ولی به بالا و اندام و نیرو بسیار برتر از آدمیزادگان معمولی که هیچ یک از آدمیان یارای برابری و زور آزمایی با آنان را نداشته است شمار دیوان در هفت خان رستم در حدود ۱۲۰۰ نفر گزارش شده است. کلانتر آن دیو سفید نام داشت که سپاهی از نره دیوان خنجر گزار به فرمانش بوده‌اند.»^۱

در کنار تشریح نظرات دانشمندان و پژوهندگان که تقریباً همگی متفق القول بودند بومیان مازندرانی با فرهنگی پستتر و با تمدنی عقب مانده‌تر از آریائیان مهاجم به جنگ و ستیز مستمر با آنان پرداخته و سرانجام با شکست از آنها به کوهستانها گریخته و به مرور زمان استحاله یافته و یا از بین رفته‌اند به اندیشه‌های دکتر صادق کیا بپردازیم که در نوع خود بسیار جالب و در عین حال قابل تعمق می‌باشد:

«نام مازندران از سه جزء تشکیل یافته، نخست مز Maz به معنی بزرگ، دوم ایندره indra نام یکی از پروردگاران آریایی که در دین مزدیسنه از دیوها شمرده شده است و سوم پسوند آن که در ساختن نام جاهای بسیاری به کار رفته است.»

در ادامه وی معتقد است با توجه به توصیفی که فردوسی از مازندران داشته و طبیعت سرسبیز و بهشت گونه آن را از نزدیک دیده و در ایيات متعددی نیز در ستایش آن قلمفرسایی نموده قطعاً مازندران مورد نظر این

شاعر بزرگ همین مازندران فعلی نبوده است و باید در جای دیگر در پی آدرس آن بود. چنانکه در کتب متعدد تاریخی از وجود مازندران در شام و یمن و حتی در غرب هندوستان سخن آورده شده است.^۱ بنابراین از دو منطقه جغرافیائی جداگانه در تاریخ با نام مازندران یاد شده است و باید آن مکانها و نواحی را مأمن و مأوای دیوان شرور دانست و مناطق جنوبی دریای خزر را بنا به ادعاهای یافته‌های بی‌شمار باستان‌شناسی که مبین وجود تمدن و فرهنگی متعالی بوده است جایگاه انسان‌های ذی‌شعور و متمن دانست. همچنانکه فردوسی در ابیاتی دیگر از زبان دیوان پس از شکست از پادشاه طهمورث می‌گوید که از کشتن آنها صرف‌نظر نمایند و در قبال آن حاضر به تعلیم خط و دبیره خواهند بود. بنابراین باید پذیرفت برخلاف بسیاری از نظرات ابراز شده بومیان مازندرانی یا همان دیوان دژ خیم بد سگال دارای آن چنان سطحی از پیشرفت بوده‌اند که نگارش خط، این پدیده بزرگ فرهنگی در بین آنها رواج داشته است در حالیکه آریائی‌ها از این عمدترين مظهر فرهنگی بی‌بهره بوده‌اند. اندیشمند دیگری ضمن ابراز و بیان فرضیه دانشوری دیوان مازنی که در سطور بالا به آن اشارتی چند رفت ادامه می‌دهد:

« همانگونه که در ایران دیو در قالب اهريمن و شيطان به ادبیات مذهبی راه یافت مع الوصف در اروپا این واژه به سبک و سیاق دیگری مورد استفاده قرار گرفت چنانکه در اروپا دیو به معنای خداست برای نمونه Dio در زبان فرانسوی، Dieu در زبان

۱. شاهنامه و مازندران، دکتر صادق کیا، ص ۳۲

ایتالیائی، dios در زبان اسپانیائی، Zeus یا deuz در زبان یونانی به معنی خداست.^۱

در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پیش از میلاد جهان در آستانه ورود به بستر جدیدی از تحولات سیاسی قرار می‌گیرد و با سوزاندن آریائیها به هند، ایران و اروپا نیروهای تأثیرگذار در منطقه آرایش جدید بخود می‌کیرند و زمینه ظهور قدرتهای مرکز فراهم می‌شود. بومیان ساکن در فلات ایران که دارای حکومتهاي محلی همچنان و بعضاً فراگیر در محدوده‌های جغرافیائی مشخص بودند کمان می‌برندند تاره‌واردان علیرغم دارا بودن روحیه جنگاوری و ستیزه جوئی بزودی در برابر آنها سر تسلیم فرود خواهند آورد اما خیلی زود خود را با امواج مهیب انسانی مواجه دیدند که پیاپی به موطن دیرپای آبا و اجدادیشان یورش آورده ترکیب جمعیتی مناطق تحت سیطره خویش را دگرگون می‌ساختند. مقاومنهای مرور در هم می‌شکند و مهاجمان الگوهای تمدنی خود را بر فضای فرهنگی بومیان می‌گسترانند. استیلای قطعی آریانها هر چند قرنها بطول می‌انجامد معهذا تبادل و تعامل فرهنگی بین دو قوم غالب و مغلوب اثر خویش را بر تاریخ می‌نهد و بومیان بتدریج با اضمحلال و یا استحاله در نظام فکری رقیب به آنچه که فرهنگ آریائی نامیده می‌شود تمکین می‌نمایند.

با فزونی قدرت سیاسی آریانها و تثبیت حکومتهاي پراکنده، زمینه برای ادغام و همسوئی آنها فراهم می‌گردد تا در برابر دیگر دولتهای مستقر در بین النهرين از موجودیت خویش دفاع نمایند. بزودی نخستین حکومت

۱. در گستره مازندران، جلد دوم، دکتر میرجلال الدین کزانی، ص ۱۰۵

مقدار ایرانی با هویت آریائی در شمال شرقی ایران بنیان نهاده می شود و با گسترش قلمرو خود بتدريج قسمت اعظم اين خاک پهناور را به تصرف خويش در می آورد. مادها با برگزیدن دياں کو به زعامت خود فصلی جديد در صفحات پرتلاطم تاریخ پرافتخار اين مرز و بوم می گشايند.

در بررسی پيشينه قبائل ساكن در کرانه جنوبي دریای خزر در اوائل هزاره نخست پيش از ميلاد علاوه بر اكتشافات بیاستان شناسی، دیگر مستندات تاریخي نيز به فمک پژوهندگان علم تاریخ می آيد تا حدس و کمان و نظریه پردازی به مرور جای خود را به واقعیات معلم علمی بدند و زمینه شناخت فرهنگ تعدن اين اقوام فراهم گردد. در پی قدرت گرفتن حکومتهای داخلی مستقر در ایران و توجه حاکمان و پادشاهان مقدار به آنسوی مرزا، توجه سرخین بیکانه مخصوصاً یونانیان به بررسی چگونگی احوال ایرانی اقوام ساكن در اقالیم گوناگون آن جلب می شود و با کشف و قرائت کتیباتها و سنگ نبشته های بر جای مانده از اعصار باستانی توسط دانشمندان، اطلاعات ارزشمند و گرانبهائی بدست می آيد که ما را در کسب آگاهی از زندگی نیاکان ياری می رساند.

همانگونه که به اشارت رفت مقارن با ظهور دولت ماد و حتی پيشتر از آن تمدنی دير پا در باريکه جنوبي دریای مازندران وجود داشته است و قبائل ساكن در اين خطه برابر گزارشات مورخين یوناني تحت عنوان کلی کاسي يا کاسي زندگی می کردند که سراسر گیلان و مازندران را تحت سلطنه خود داشتند. کاسي ها که صاحب قدرت فزاينده ای در اين سوی سلسه جبال البرز بودند شامل اقوام چندی چون هيرکانيان، تپوريها، آماردها و کادوسی ها می شدند که به ترتیب از شرقی ترین تا غربی ترین نقطه حاشیه جنوبي دریای خزر را تحت مالکیت خويش داشتند. اين اقوام هرگاه که پاي

به آن سوی رشته کوههای البرز می‌گذاشتند تبادل فرهنگی را با منازعات نظامی در هم می‌آمیختند و با دنیای پیرامونی خود پیوندی تنگاتنگ و ناگستینی داشتند. در کنار اقوام اصیل مازندرانی در نخستین سده‌های هزاره اول پیش از میلاد در برخی کتب از قوم مازنیز نام برده شده است و نام مازندران را برآمده از نام این قوم دانسته‌اند:

«شواهد تاریخی بیانگر آنست که قوم ماز در کنار دیگر اقوام مازندرانی حیات اجتماعی داشته چنانکه مخصوصاً جواد مشکور در جغرافیای تاریخی ایران باستان می‌گوید تپوری‌ها مانند کاسی‌ها و مازها و آماردها یک دولت ما قبل آریائی بودند یا دکتر رقیه بهزادی اظهار می‌دارد نام دریای مازندران در رابطه با قوم مازنرا که در ساحل جنوبی آن می‌زیستند پیوسته مناسب‌ترین نام دریای کاسپین که خزر خوانده می‌شود است.^۱

آماردها، امردها یا مردها و تپوریها که در جنوب دریای خزر در محدوده جغرافیائی مازندران فعلی سکنی داشتند نقش اساسی در تحولات سیاسی و نظامی ایفا کرده و از زمان ظهور حکومت مادها و بعد از آن منشأ اثر بسیاری در سرنگونی یا برپائی حکومت‌های مختلف در فلات ایران بوده‌اند و علی‌الخصوص از آماردها به کرات در گزارشات تاریخی مورخین نام برده شده است:

«استراین جغرافی دان یونانی در مورد تپوریها می‌نویسد: تپیری‌ها Tapyri و مردها جامه سیاه می‌پوشند و موهای بلند دارند و بالعکس زنان لباس و موی کوتاه و کسی که از دیگران دلیرتر باشد با هر زنی که بخواهد می‌تواند ازدواج کند. تپوریها

مانند کاسپی‌ها و ماردّها یک ملت ماقبل آریایی بودند که توسط
مهاجران آریائی به نقاط مرتفع کوهستانی رانده شدند و در
قرنها پس از سکونت آریائی‌ها، دین مزدیسنی را پذیرفتند.^۱

کفته می‌شود نام آمل برآمده از نام قوم آماردها بوده که بتدریج تغییر
شکل داده و به این اسم درآمده است اما نصرالله هومند از اندیشمندان
مازنی را اعتقاد دیگریست. بنابر نظر ایشان نمی‌توان آمارد را ریشه لغوی
آمل دانست بلکه از میان اقوام آریائی، شاخه‌ای بنام آموئی‌ها به سواحل
جنوبی دریای خزر مهاجرت نموده و در کنار رود هزار یا هرجز استقرار
یافتد و در این نقطه شهری بنا نهادند و نام خود را بر آن نهادند که به
مرور به آمل تغییر یافت. در جای دیگر آمده است:

« در مجموعه نوشته‌های موجود به زبان پهلوی جزوی کوچکی
بنام شهرستان‌های ایران وجود دارد در این جزوی نام شهرهای
ایران و اوضاع واحوالی که موجب پدید آمدن شهرهای مذکور
گردید و نیز نام بنیان‌گذاران این شهرها ارائه شده است. در این
جزوه در میان شهرهای اتورپاتگان (آذربایجان) نام آموی یا
آمل مرکز طبرستان ذکر گردیده است. در جزوی بنای شهر آمل
به زندیک یا زندیق و به دیگر سخن به مزدک نسبت داده شده
است. گمان بسیار می‌رود که این شهر پس از اعدام مزدک بنا
شده باشد. بعضی از پیروان مزدک که تحت تعقیب قرار داشتند
گریختند و به اینجا آمدند و شهر مذکور را بنا نهادند و یا وسعت
بخشیدند.»^۲

۱. محمد جواد مشکور، مقدمه کتاب تاریخ مازندران، اثر سیدظہیر الدین مرعشی
۲. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، نپیکولوسکایا، ترجمه عنایت‌الله‌رضاء، ص

همانگونه که طوابیف ساکن در کناره‌های جنوبی دریای خزر مدت‌های مديدة مانع از ورود کوچندگان آریائی به سکونتگاه اجدادی خود شدند و قرنها بطول انجامید تا سیطره مهاجمین را پیذیرند و از بین رفته یا در آنها استحاله یا بند و نام آنها از صفحه روزگار محو شود در برابر حکومتها مقتدر و بزرگ نیز دست به پایداری شدید زده به استقلال زیستند. مادها نیز علیرغم اینکه تقریباً بر تمامی فلات ایران استیلا یافته‌ند و اولین حکوم منسجم و متحد ایرانی را پی‌افکنند نتوانستند اینان را به انقیاد خویش در آورند:

« در بین سرزمینهای تحت سیطره مادیها نامی از قبیل تپوریها و آماردها دیده نمی‌شود و هر چند نام این دو قوم در بین کتابهای مورخین یونانی دیده می‌شود اما ظاهراً آنها تحت انقیاد مادها نبوده و حکومت‌های کوچک و مستقل داشته‌اند و مادیها قادر به نفوذ به درون رشتۀ کوههای البرز در آن زمان نشدند.»^۱

در حد فاصل دریای مازندران و ارتفاعات سلسله جبال البرز و ضعیت خاص جغرافیائی مانع بزرگی در برابر هجوم قبایل بیگانه محسوب می‌شد و این در کنار بیگانه‌ستیزی بومیان مازنی سدی عظیم و مثال‌زنی بوجود می‌آورد که همواره موجبات دلهره و شکست مهاجمین را فراهم می‌کرد. جنگل‌های انبوه با درختان تنومند و شاخه‌های درهم تنیده، وجود باتلاقهای بسیار فراوان و غیرقابل عبور، بارانهای سیل‌آسا و جریان متعدد و بی‌شمار رودخانه‌های بزرگ و کوچک همگی عوامل مؤثر جغرافیائی بودند که مانع از عبور سهل و آسان تعداد کثیر لشکریان دشمن را سبب می‌شد. گیلان و مازندران همواره بسیار دیرتر از دیگر

۱. تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۱۰

نقاط ایران به تصرف حکومت مرکزی درآمده و شواهد بسیار روشمنی از استقلال طلبی و عدم تمکین مردمان این نواحی وجود دارد که آخرین آنها رخنه اعراب می‌باشد که سالها پس از آنکه فلات ایران را متصرف گردیدند موفق به رسوخ به درون رشته کوههای البرز شدند و توانستند در این ناحیه جای پائی برای خود فراهم آورند که آنهم به آسانی صورت نپذیرفت و جالب آنکه حاکمان کوه نشین هزارندران قریش‌ها در برابر اعراب به جنگ و گریز پرداختند تا اینکه سرانجام به اسلام گرویدند.

حکومت ماد که در نیمه قرن ششم پیش از میلاد توسط اولین سلسله پادشاهی تاریخ ایران یعنی هخامنشیان سرنگون می‌شود تأثیرات عمیق اجتماعی و فرهنگی خود را در سراسر فلات ایران می‌پراکند که نتایج آن برچگونگی زندگی ساکنان مازندران و نیز بر معیشت آنها در تاریخ به ثبت می‌رسد. بومیان ساکن در خطه شمالی همانگونه که به مرور تفوق و چیرگی مهاجرین آریایی را می‌پذیرند در کنار آنها ولی جدای از آنها تشکیلات اجتماعی خود را حفظ می‌نمایند. انزوا و کناره‌گیری اقوام بومی مازندران زیاد بطول نمی‌انجامد و عاقبت اینان به نقش آفرینی در قبال تحولات و منازعات سیاسی و اجتماعی داخل فلات ایران پرداخته و با اعزام نیرو و سپاه به نفع و یا بر ضد حکومتهای درگیر به ایفای نقش می‌پردازند.

با قدرت گرفتن پارسیان و تضعیف ارکان حکومتی مادها، حضور مردها در بین سربازان کوروش گزارش می‌شود. دیاکونوف مورخ روسی به نقل از هرودت به تفصیل در مورد جنگ بین آستیاگ آخرین پادشاه ماد و کوروش بنیانگذار سلسله هخامنشیان قلمفرسائی می‌نماید:

«أمردان به رهبری شخصی بنام آترادات در شورش بر علیه آستیاگ شرکت می‌جویند و حتی کتزیاس مورخ یونانی مدعی می‌شود که پدر واقعی کوروش آترادات بوده است که دیاکونوف آنرا افسانه‌ای بیش نمی‌داند. کتزیاس مردان را قبیله‌ای کوهستانی و نیمه صحرانشین دانسته که شهرت راهزنی نیز داشتند و مسکن آنها را علاوه بر کرانه‌های جنوبی دریای خزر در دیگر قسمتهای فلات ایران و آسیای میانه نکر می‌کند. استرابون نیز بارها در تاریخ خود نام مردان یا أمردان را آورده است. در نخستین رویاروئی سپاهیان آستیاک و کهوروش پیروزی از آن نیروهای مادی می‌گردد و در این جنگ آترادات پیشوای أمردان کشته می‌شود. اما در ادامه نبردها با پیوستن دیگر نیروها چون هیرکانیان و کادوسیان وزنه به نفع سپاهیان کوروش سنگین‌تر می‌شود و در پیکار دوم و سرنوشت‌ساز کوروش به پیروزی نهایی دست پیدا می‌کند و با انقراض دولت ماد، پادشاهی هخامنشی آغاز می‌گردد و به سال ۵۵۰ قبل از میلاد کوروش به فتح قطعی دست پیدا می‌کند.^۱

با برپائی عظیم‌ترین امپراتوری طول تاریخ ایران، روابط فیما بین دولتها و اقوام متعدد در گستره ایران پهناور دستخوش تغییرات بسیار زیادی می‌گردد. ورود آماردها به کشمکش‌های سیاسی و مشارکت آنها در لشکرکشی‌های پیاپی کوروش، میان اهمیت فوق العاده زیاد جایگاه آنها نزد سرسلسله پادشاهی هخامنشیان می‌باشد. هرودت به تفصیل در مورد نقش مؤثر آماردها در پیکار بزرگ کوروش و اهالی لیدیه گزارش

می‌دهد وی می‌نویسد در جریان حمله سپاهیان کوروش به لیدیه او با مقاومت سرسختانه کروزوس پادشاه لیدی مواجه می‌شود که موجب عقبنشینی سربازان ایرانی می‌گردد. کروزوس که به قلعه مستحکم شهر ساردن پناه برده بود باعث طولانی شدن جنگ و خستگی مفرط لشکریان کوروش می‌شود. پادشاه هخامنشی نیز به منظور گشوده شدن راه ورود به قلعه جایزه مناسبی تعیین کرده و به سربازان اعلان نمود تا نحوه تسخیر قلعه ساردها را بیابند. یک نفر از طایفه مردها بنام هی رویاس در حین تجسس در اطراف، سربازی را مشاهده می‌کند که از قلعه پائین آمده و سپس از راهی مخصوص و مخفی به درون قلعه مراجعت نموده است، وی موضوع را به اطلاع دیگران می‌رساند و سربازان با جستجو سرانجام راه ورود به قلعه را می‌یابند و با دستور کوروش لشکریانش از همان گذرگاه وارد ساردن شده آنرا به تصرف خود در می‌آورند.^۱

کوروش که به زعم عده‌ای از دانشمندان همان کیخسروی شاهنامه فردوسی می‌باشد پس از فتح لیدیه به منظور در هم کوییدن قبایل شورشی ساکن در شرق ایران راهی این منطقه می‌شود که در یک نبرد پردمنه و مهیب به قتل می‌رسد و پرونده فتوحات عظیمش بسته می‌شود. آماردها و تپوریها که در کسب پیروزیهای بزرگ کورش سهم بسزایی ایفا نموده بودند پس از قتل او و بعد از بروز تحولاتی شگرف در کسب قدرت که منجر به ظهور داریوش بزرگ می‌گردد همچنان حضوری گسترده و مؤثر داشته‌اند هر چند که این ایفای نقش همواره در جهت حمایت از پادشاهان هخامنشی نبوده و گاه بصورت شورش و طغیان بروز

۱. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، ص ۲۷۳

می نموده است. در منابع مختلف کهن وقتی نامی از آماردها به میان می آید صفات مختلفی به آنها نسبت داده می شده است. عدهای آنها را مردمی خوشاندام، توانا و دلاور معرفی کردند و بعضی نیز از اینان بعنوان قوم شرور و راهزن یاد نموده‌اند. آماردها گاه از پادشاه هخامنشی مقرری دریافت می‌کردند تا باعث اغتشاش نشوند. آماردها و تپوریها و دیگر ساکنان بومی غیر آریائی ساکن دنیا باریکه جنوبی دریای خزر به زعم گزارشات و سنگ نبشته‌های دوران هخامنشی غیر ایرانی و ایرانی خوانده می‌شدند و در جمع ایالات تحت سلطه هخامنشیان نبوده‌اند. در مورد واژه ایران سعید نقیسی می‌نویسد:

« در برخی از کتبهای ساسانی نیز گاهی به نام چهارفیائی شاهنشاهی ساسانی در ایران و بیرون از ایران بر می‌خوریم. در آن زمان شاهان کشور را به دو قسمت متایز تقسیم می‌کردند که آنچه را که در ایران بود ایران و آنچه را که بیرون از ایران بود ایران می‌گفتند و فردوسی نیز در شاهنامه در قسمت راجع به ساسانیان ایران و ایران به کار برده، منتهی در زمان‌های اخیر که کاتبان معنی ایران را نمی‌دانستند همه جا در شاهنامه آنرا به توران تبدیل کرده‌اند. »

اما اینکه آیا واقعاً آماردها و تپوریها اقوام ماقبل آریائی بوده و بومیان اصلی ناحیه مازندران می‌باشند شباهتی بروز کرده و پژوهشگرانی هستند که اینان را نیز آریائی دانسته و معتقدند آماردها و تپوریها جزء اولین گروههای مهاجر آریائی بوده که وارد سواحل جنوبی دریای خزر گردیده و آنجا سکنی گزیده‌اند و هویت مستقلی برای خود پدید آورده‌اند.^۱

بهر حال چه آماردها و تپوریها را ایرانی یا انیرانی و یا دیو و یا حتی آریائی بدانیم یا خیر، اینان در عصر هخامنشیان به هنگام فرمانروایی پادشاهان بزرگ و مقتدر به ناچار حلقه اطاعت و انقیاد برگوش می‌انداختند ولی با بروز هرج و مرج و با بر تخت نشستن پادشاهان ضعیف در مناطق تحت سلطنت خود به استقلال می‌زیستند و از این حکمرانان فرمان نمی‌بردند. برابر فهرستی که هروید ارائه داده ملل تابعه ایران در زمان هخامنشیان به ۴۹ نوع مردم از نژادهای گوناگون می‌رسد که در معتقدات دینی و مذهبی خود آزاد بوده و دین و بیمه به آنها تحمیل نمی‌شده است:

« وقتی خشایار شاه به یونان لشکر کشید از هر ایالت عده‌ای را به خدمت گرفت که بنا به روایت هروید آماردها نیز در جمع سپاهیان وی بودند. لباس آماردها در آن وقت کلیجه کوتاهی بود که خودشان آنرا سیززن می‌گفتند و اسلحه آنها کمانی بود که از یک قسم چوب خیزران که در مملکت خودشان می‌روید ساخته می‌شد و شمشیر نیز داشتند و رئیس آن طایفه شخصی بنام آرپوماردوس نام داشت که برگرفته از نام ماردها می‌باشد. هروید سکونت ماردها را در فارس نیز یادآور می‌شود.»^۱

با تضعیف ارکان حکومت پرآوازه هخامنشی و همزمان با سلطنت داریوش سوم، اسکندر مقدونی دست به کشورگشایی می‌زند و با غلبه بر حکمرانان کشورهای همسایه روبه سوی ایران می‌نهد. امپراتور عظیم هخامنشی از آن چنان هیبت و شکوهی در آن زمان برخوردار بوده است که مقابله و احیاناً سرنگونی تاج و تخت پادشاهی آن آرزوی شاید محال بسیاری از قدر تمدنان از جمله اسکندر مقدونی محسوب می‌شده است

۱. التدوین فی احوال الجبال شروین، محمدحسین خان اعتماد السلطنه، ص ۲۱

چنانکه همواره یونان و ایران بعنوان دو امپراطوری قدر قدرت در تقابل و نزاع دائمی با یکدیگر بوده‌اند. پیکارهای سنگین به دفعات بین سپاهیان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و اسکندر در می‌گیرد و نبره‌ای سهمگین و خونینی به وقوع می‌پیوندد. با عقب‌نشینی تدریجی و بروز ضعف در لشکریان داریوش، آثار ظفرمندی در چهره جنگ‌اوران اسکندر هویدا می‌گردد. آریان مورخ یونانی وقتی به تشریح چنگ و چگونگی وقوع مبارزه بین نیروهای متخاصم می‌پردازد آنحضرت آقوام متعدد در جمع لشکریان پادشاه هخامنشی یاد می‌کند. او می‌نویسد سوارهای پارتی، گرگانی و تپوری را سرداری بنام فراتافرن Phrathapherens رهبری می‌نماید. بنابراین سپاهیان مازنی را در زمرة پیکار جویان سپاه ایرانی قلمداد می‌کند و تیراندازان مرد به همراه هندی‌ها و کاویان و آناپاست‌ها در قلب سپاه ایران حلقه گردانگرد داریوش سوم ونجبا را تشکیل می‌دادند.^۱ با شکست قطعی سپاهیان ایرانی و قتل داریوش سوم در سال ۳۲۰ پیش از میلاد، اضمحلال امپراطوری معظم هخامنشی رسماً محقق می‌گردد و بیگانگان به جای آنها در سراسر خاک ایران مستولی می‌شوند با سرنگونی سلسله هخامنشی و تصرف تمامی مناطق غربی و مرکزی فلات ایران بوسیله سپاهیان اسکندر، سردار پرآوازه یونانی عزم خویش را برای تسلط بر ایالات شرقی و شمالی جزم می‌نماید. کرانه‌های جنوبی دریای خزر از جمله مناطقی است که اسکندر سپاهیان خویش را برای تصریفش به آن سوی گسیل می‌دارد.

اسکندر برای تحقق این امر لشکریانش را به دو گروه تقسیم می‌نماید. گروهی را شخصاً رهبری نموده به سوی گرگان عزیمت می‌کند و گروهی

۱. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، ص ۱۲۳۷

دیگر را با سردار بزرگ خود بنام کراتر به سرزمین تپوری‌ها می‌فرستد. کراتر به زور یا مذاکره تپوری‌ها را تحت انقیاد در آورده و قرار دادی مبنی بر پذیرش تفوق و برتری سپاهیان اسکندر با آنان منعقد می‌کند و اُت‌فرادات Aoutophradate حاکم تپورستان را با خویش به نزد اسکندر در گرگان می‌برد. سردار مقدونی نیز والی تپورستان را که سرتسلیم در برابر قدرت دهشتناک وی فرود آورده در سمت خود ابقا می‌کند. اما تمرد آماردها و عدم تمکین آنها موجبات خشم اسکندر را فراهم می‌آورد چنانکه تصمیم می‌گیرد شخصاً با سپاهیان زیده به آن خطه هجوم برده آنان را سرکوب نماید. کنت کورث دیگر مورخ یونانی به شرح مبسوطی از چگونگی نبرد بین مردها و اسکندر می‌پردازد. سپاهیان مهاجم در جریان حمله به مازندران در ابتداء امر با استحکامات غیرمعمول و ناشناخته رو برو می‌شوند که انهدام و عبور از آنها برایشان مشکل و حتی غیرممکن می‌نماید:

« مردها مخصوصاً درختان را خیلی نزدیک بهم کاشته‌اند، پس از آنکه این درخت‌ها قدری نشو و نمو کردن مردها جوانه‌های درختان را با دست در خاک فرو می‌برند و از هر یک از این جوانه‌ها، جوانه‌های دیگر بیرون می‌دهد ولی مردها نمی‌گذارند جوانه‌ها بطور طبیعی برویند بلکه آنها را به یکدیگر نزدیک کرده گره می‌زنند و بعد که این ترکه‌ها دارای برگ ضخیم می‌گردد تمام زمین را فرو می‌گیرد. بدین ترتیب از جوانه‌ها و شاخ و برگهای آنها دامی تور مانند ایجاد شده تمام راهها را مسدود می‌کند. برای حرکت قشون اسکندر چاره‌ای نبود جز استعمال تبر، ولی آنهم در مقابل سختی درختان که از گره‌های زیاد و از شاخه‌هایی در هم دویده حاصل شده بود به کار نمی‌آید از

طريق دیگر تپوری و مردها در پناه استحکامات خود به مقدونی ها باران تیر می باریدند. بالاخره اسکندر امر کرد که این جنگل را از هر طرف احاطه کنند و اگر روزنه‌ای یافتند حمله برند. مقدونی‌ها چنین کردند و چون محل را نمی‌شناختند اغلب مقدونی‌ها راه را گم کردند. در این احوال مردها اسب اسکندر را که بوسفال Bucephale نام داشت ربویندند. اسکندر چون این اسب را بسیار دوست می‌داشت در خشم فرو رفت و جارچی فرستاد و تهدید کرد که اگر اسب او را پنهان ندهند به اخراج امان خواهد داد. مردها اسب را به او رد کردند و با وجود این اسکندر امر کرد درختان را بیندازنند و از کوه خاک آورده روی جوانه‌ها و شاخه‌ها و برگها بریزند. مقدونی‌ها به اجرای امر پرداختند و مردها چون چنین دیدند استحکامات آنها بدین ترتیب خراب خواهد شد مبعوثین فرستاده تمکین کردند. پس از آن اسکندر، فرادات پارسی را حاکم آنها قرار دادو به اردوی خود برگشت.^۱

آریان دیگر مورخ یونانی نیز اذعان دارد که محل زندگی مردها چون سخت و بعلاوه ولایت ایشان فقیراست هیچ مرد جنگی قبل از اسکندر به اینجا نیامده بود بهر حال با تسليم تپوری‌ها و آماردها بر دامنه تصرفات اسکندر افزوده می‌شود و سردار مقدونی به سوی شرق ایران به حرکت در می‌آید. اما دیری نمی‌پاید که مرگ اسکندر در می‌رسد و با مرگ او ممالک تحت تصرفش بین سرداران مقتدرش تقسیم می‌شود و هر قسمی را یکی از سرداران صاحب نام و پراوازه‌اش به تملک خود در می‌آورد. ایران نیز به اسلاف یکی از فرماندهان با نفوذش که بنام سلوکیان در تاریخ خوانده می‌شود می‌رسد و اینان مدت مديدة را در گستره وسیع

۱. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، ص ۱۴۷۰

ایران آنروز به حکمرانی می‌پردازند. آنچه از شواهد تاریخی بر می‌آید می‌توان بر این گمان بود که گیلان و مازندران در خلال این مدت به استقلال می‌زیسته‌اند و حاکمان بومی آنان از سلوکیان فرمان نمی‌برده‌اند و احیاناً با پرداخت خراج خود را از درگیری و جنگ با بازماندگان سپاه مقدونی دور می‌داشته‌اند. با افول ستاره بخت و اقبال بیگانگان، همای پادشاهی بر سر پارتیان می‌نشینند و اینان که خاستگاهشان خراسان امروزی بوده بر سریر قدرت تکیه می‌زنند. سلسله جدید که بنام بنیانگذارشان که اشک نام داشته اشکانیان نامیده شمیند حکومت عظیم و دیرپای خود را به زودی و با قدرت تامه بربپای می‌دارند و به گسترش منطقه نفوذ خویش می‌پردازند.

اشک پنجم فرهاد اول چون در سال ۱۸۱ قبل از میلاد بر تخت سلطنت می‌نشینند در ادامه کشورگشایی نیاکان خود دست به لشگرکشی‌های متعددی می‌زنند و در نخستین قدم ماردها را مورد هجوم قرار می‌دهد. پادشاه اشکانی با دشواری برآماردها غلبه می‌یابد و این قوم سرکش را پس از سه سال نبرد سخت و ادار به تسليم می‌نماید.

فرهاد پس از تفوق بر ماردها برای تصرف ممالک جنوبی سلسله جبال البرز راهی آن دیار می‌شود و ری را به تصرف خویش در می‌آورد. سپس عده‌ای از آماردهای شجاع را برای حفاظت مناطق سوق الجیشی از زادگاهشان کوچانیده به حوالی ری می‌فرستد تا مانع از طغیان اقوام ساکن در این نواحی شوند. با خروج تعداد زیادی از آماردها از منطقه مرکزی مازندران، پوریها که در شرق سواحل جنوبی دریای خزر می‌زیستند بتدریج و به مرور بدینسوی مهاجرت نموده، جایگزین آماردها می‌شوند.

در ادامه حکومت پارتیان جزئیات کمتر و حوادث اندکی در مورد اقوام ساکن در مازندران مورد نگارش مورخین غربی قرار می‌گیرد تا اینکه در طول حکومت اشک چهاردهم فرهاد چهارم فردی از قوم مارد جریان تاریخ را تغییر می‌دهد و سرنوشت یکی از مهمترین جنگهای تاریخی بین ایران و روم را تعیین می‌نماید. فرهاد چهارم در سال ۳۷ قبل از میلاد پس از قتل پدر و برادران و تعداد زیادی از نجایی دربار بتو خست سلطنت می‌نشیند. در پی این تحولات عده‌ای از بزرگان پارتی از بیم جان به جلای وطن دست می‌یازند و به دربار روم پناه می‌برند. اینان به منظور انتقام جوئی امپراطور روم را به جنگ با پادشاه ایران ترغیب می‌نمایند رومیان نیز که اوضاع را مناسب می‌بینند تا از دشمن دیرینه خود زهر چشم بکرند با سپاهی گران راهی معالک غربی پادشاهی اشکانیان می‌شوند. پیکار دو نیروی عظیم در منطقه‌ای که آذربایجان فعلی در آن واقع شده در می‌گیرد و چون فرمانده رومیان آنتونیوس غلبه بر پارتیان را بعد می‌بیند دست به عقب‌نشینی می‌زند ولی چون آشنائی اندک به جغرافیای آن ناحیه دارد دچار تلفات شدید می‌شود و سپاهیان وی در معرض نابودی قرار می‌گیرند. اما در این میان یک نفر از قوم مارد به کمک آنتونیوس شتافت و با توجه به آشنائی کاملی که به کوهستانهای منطقه داشته راه فرار و عقب‌نشینی را به رومیان می‌نمایاند و موجب می‌گردد تا دشمن ایرانیان از محاصره رهانیده از طریق ارمنستان فعلی به روم مراجعت نماید.^۱

۱. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، ص ۲۰۷۴

در مورد اینکه شخص مورد نظر که حکم فرشته نجات را برای رومیان بازی کرده آیا واقعاً از قوم مارد بوده یا نه نظر دیگری مطرح است:

« در گزارشات تاریخی نام این شخص مردوس بوده که از بازماندگان رومی لشکر شکست خورده کراسوس بوده که در این منطقه می‌زیست و بدینوسیله به کمک لشکریان رومی به موطن اصلی خود نیز بازگشت^۱ است. بنا به توصیه این فرد لشکریان آنتونی از راه کوهستان به عقبشینی پرداختند و آنها را از عبور از جلگه‌ها و زمینهای فراخ برحدر داشت و به این ترتیب به سلامت موفق به فرار شدند.»^۱

با سقوط دولت اشکانیان و طلوع سلسله ساسانیان، منطقه دستخوش تغییرات بنیادی می‌گردد. اردشیر نخستین شاه ساسانی به سال ۲۲۶ میلادی تاج پادشاهی برسر می‌نهد و رسماً حکومت ساسانی اعلام موجودیت می‌نماید. اردشیر پارسی ابتدا مناطق مرکزی ایران را به تصرف در می‌آورد و سپس با جنگ با گردنکشان، دیگر نواحی را به تبعیت از حکومت مرکزی وا می‌دارد. سلسله ساسانیان خیلی زود چتر فرمانروایی خود را در سراسر فلات ایران می‌گستراند و حکومت واحد و قدرتمندی را بنیاد می‌نهد.

در تاریخ طولانی ساسانیان کمتر اشاره‌ای به اقوام ساکن در سواحل جنوبی دریای خزر رفته است و این نواحی به دور از منازعات سیاسی و نظامی به حیات اجتماعی خویش ادامه می‌دادند:

۱. تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: احسان یارشاپر، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۶۲

« اقوام تپوری و آماردها ظاهراً در طول برقائی سلسله ساسانیان هیچگاه به زور به اطاعت آنها در نیامده بودند و پادشاهان مستقل بنا به میل خود طوق اطاعت برگردن نهاده بودند. چنانکه در نامه تتسراز موبدان بزرگ و مشاور عالی دینی پادشاهان ساسانی به جشنیف شاه، پادشاه پتشخوارگر (آذربایجان، طبرستان، گیل، دیلم، ری، دامغان و گرگان) توصیه می‌نماید تا حلقه فرمانبرداری برگردن نهد. لازم است نامه مهم که بسیاری از اصول حکومتی ساسانیان را تشرییغ می‌کنند و مورد استناد مورخین بسیاری قرار گرفته به پادشاه طبرستان و دیگر نواحی تحت سلطه وی می‌قبولاند که به پندها و اندرزهای پدرانه‌اش توجه نماید.^۱

به حال اقوام ساکن در باریکه شمالی کوههای البرز در طول حکومت ساسانی تحت رهبری پادشاهان محلی و بدور از تحولات فلات ایران، تحول و تطور اجتماعی بطئی را تجربه می‌کردند به گونه‌ای که در اواخر پادشاهی ساسانیان و مقارن با ورود اعراب به ایران دیگر به نام اقوامی چون آمارد و تپوری بر نمی‌خوریم. گویا اقوام و قبایل مختلف ساکن در این نواحی به مرور ایام در یکدیگر استحاله یافته و آرام آرام در قالب یک جمعیت واحد با خصوصیات مشترک قومی درآمده‌اند و سرانجام مازنی‌ها در یک فرآیند تاریخی به مردمی با هویت مستقل سیاسی در یک اقلیم خاص تبدیل می‌گردند.

با وجود آنکه اقوام ساکن در مازندران در حوادث بعد از ورود اسلام به ایران جایگاه تاریخی خویش را از دست داده و به یک هویت جمعی

۱. تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه

رسیده‌اند اما گاه‌آنی از آنها در گزارشات مورخین به چشم می‌خورد که از آن جمله می‌توان به حوادث قرن هفتم میلادی که به قوم ماردها نسبت داده می‌شود و گویا تأثیر زیادی در تنظیم روابط رومیان و مسلمانان داشته اشاره نمود. تئوفان مورخ یونانی موضوع را بدینگونه شرح می‌دهد:

« در سال ۶۰۹ میلادی مقارن با حکومت معاویه شعبه‌ای از طایفه مرد به کوهستانهای لبنان آمده و این کوهستان را به جبر و قدر تصرف کردند و جمعی از راهزنان و شرطبان و غلامان فراری از شهرها و آبادی‌های شام به آنها ملحق شده و زمانی نگذشت که جمعیت آنها به چندین هزار نفر رسید. گفته می‌شود این جابجایی به تحریک امپراتور روم به قصد در تنکتا قرار دادن خلیفه جدید مسلمانان یعنی معاویه صورت گرفته تا با ایجاد اغتشاش و دست یازید بنی غارت و راهزنی مانع توجه خلافی مسلمان به سوی متصرفات رومیان گردد. ماردها با راهزنی و تصرف اموال بازارگانان مشکلات بسیاری برای اعراب فراهم می‌کردند. سرانجام با توافقی که بین عبدالملک مروان و ژوستی بن امپراتور روم منعقد گردید توافقی بعمل آمد تا رومیان نسبت به تحت انقیاد در آوردن ماردها بکوشند و چون ماردها علاوه بر اعراب به متصرفات رومیان نیز دست‌اندازی می‌کردند و باعث هرج و مرج و اغتشاش در آن نواحی می‌شدند در نبرد با سپاهیان روم مغلوب شده و تعداد بسیار زیادی از آنها که بالغ بر دوازده هزار نفر می‌شدند از آن جا کوچ کرده به اوطان خود بازگردانده شدند.»^۱

۱. التدوین فی احوال الجبال شروین، محمدحسین خان اعتماد السلطنه، ص ۴۳

قطعاً اظهار نظر پیرامون خصوصیات فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردمان ساکن در کرانه‌های جنوبی دریای خزر منوط به کسب اطلاعات بیشتر از تحقیقات علمی است که به مرور زمان از سوی صاحب نظران و دانشمندان فنون گوناگون ابراز می‌گردد. اینکه آماردها، تپوری‌ها و یا به عبارتی دیگر مازنی‌ها از اقوام بدوى ساکن در مازندران بوده و یا از دیگر مناطق کوچیده در این خطه سکونت اختیار نموده‌اند موروث تردید بوده و آنچه تاکنون نظریه پردازان پیرامون چگونگی احوال مردمان این ناحیه به طرح آنها مبادرت ورزیده‌اند بی شک در آینده مورد واکاوی بیشتر قرار گرفته و روزنه‌هایی از حقایق تاریخی برروی پژوهندگان علم گشوده خواهد شد.

همواره در پژوهش‌های علمی، تحلیل یافته‌های جدید مورد توجه خاص بوده و دانشمندان فرضیه‌های مختلفی را برای توجیه، اصلاح یا تکمیل اطلاعات تاریخی قبلی مورد استفاده قرار میدهند تا اشتباہات و احیاناً به فهمی از مسائل تاریخی به حداقل ممکن کاهش یافته، فهم قرین به صحت از حوادث گوناگون که ریشه در سرشت تحقیقات علمی دارد حاصل گردد.

ورود عناصر جدید تاریخی که نشست گرفته از افسانه‌ها، باورها و آئین‌های پیشینیان می‌باشد و در قالب نظم و نثر توسط شاعران، روحانیون و نویسنده‌گان به رشته تحریر در آمده بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید. چنانکه در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت و در هم ترتیبدگی افسانه و واقعیت را بعینه لمس خواهیم نمود اما باید اذعان نمود که هیچگاه سرنوشت و تاریخ اقوام ساکن در نواحی شمالی سلسله جبال البرز جدا از دیگر مناطق همچوار نبوده و تبادل فرهنگ و تمدن چون

رودخانه‌ای همیشه روان و در جریان بوده و آینده تاریخی منطقه بوسیله اینان ساخته شده است.

اسلام در طبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

بی‌شک شکست لشکریان ایرانی و پیامد آن انقراض سلسله ساسانی و سپس گسترش دین اسلام در سراسر خاک پهناور ایران را می‌توان بزرگترین حادثه تاریخی که منجر به بروز تغییرات بنیادی در ساختار اجتماعی و سیاسی کشور گردیده قلمداد نمود. با ثبت این رخداد عظیم منطقه‌ای، سرفصل جدیدی در تاریخ ایران پدیدار می‌شود و پادشاهان قدرتمند جای خود را به نمایندگان و ناییان خلفای مسلمان می‌دهد. و ناسیونالیسم ایرانی که گاه راه افراط را نیز می‌پیمود توسط ایدئولوژی جدید با جذابیت‌های منحصر بفرد به حافظه تاریخ سپرده می‌شود. مازنی‌ها نیز از این عرصه پرکش و قوس برکنار نمی‌مانند و پس از چندی ابتدا به رویاروئی با اعراب تازه مسلمان می‌پردازند ولی پس از دهها سال جنگ و گریز سرانجام خود نیز به لباس نو در آمده و جامه مسلمانی به تن می‌نمایند.

قبل از ورود به بحث اسلام و ایران لازمست اندکی به عقب برگشته و سیر تطور تاریخی تحولات سیاسی طبرستان یکبار دیگر مرور شود و نحوه

تعامل مازنی‌ها در قالب ملتی با هویت مشخص و یکسان نه براساس قومیت‌های مختلف، با حکومت مرکزی مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. همانگونه که قبلًا به اشاره رفت جشن‌سُف شاه به توصیه تنسر موبد موبدان به خدمت اردشیر پاپکان سر سلسله دودمان ساسانی درآمده و اظهار اطاعت و بندگی می‌کند اردشیر نیز طبرستان و سایر بلاد فدشوارگر را به او وا می‌گذارد. حکومت طبرستان ملک مدیدی در خاندان جشن‌سُف یا گشنسُب باقی می‌ماند و صلح و آرامش مثال زدنی در طول این دوره در منطقه حکم‌فرما می‌شود. ساکنان سواحل دریای خزر نیز بیشترین خدمت را به ساسانی‌ها روا می‌دارند و با دادن خراج از بروز هرگونه تنش و نزاع پرهیز می‌کنند:

« در دوران حکومت ساسانیان، بیشتر افسران ارتش ایران از میان مازندرانی‌ها که در ایران دوستی، دلاوری و ایستادگی زبانزد بوده‌اند انتخاب می‌شدند، پارسیانی که در همان قرون به هند مهاجرت کردند عمده‌تاً از مازندران بوده‌اند که همچنان به ایرانی بودن و نیاکان خود مهارات می‌کنند و فرهنگ و منش آنان را محفوظ داشته و آن را در سراسر جهان تبلیغ کرده‌اند. »^۱

در طول حکومت ساسانیان و تا زمان پادشاهی قباد، مقارن با ظهور و بسط آئین مزدک، تاریخ در مورد مازندران و نحوه استقرار حکومت فرمانروایان در این منطقه اطلاعات ذی‌قيمتی بدست نمی‌دهد و اینگونه استنباط می‌شود که تغییر پادشاهان ساسانی تأثیر چندانی بر دگرگونی روابط بین حاکمان مازنی و آنها بوجود نمی‌آورد اما با به قدرت رسیدن قباد و توجه همه جانبی‌اش به مزدک و آئین جدید او موجب می‌گردد تا از

۱. روزنامه اعتماد، مورخه ۲۶/۸۷، شماره ۱۶۷۷، اتوشیروان کیهانی‌زاده

قدرت موبدان زرتشتی به نحو قابل توجهی کاسته شود و همین امر باعث خشم و نگرانی روز افزون روحانیان درباری که قدرت فزاینده آنها در طول حکومت ساسانیان بخوبی مشهود بوده می‌گردد. در خلال پادشاهی قباد، نا آرامی‌هایی در مناطق شرقی طبرستان بوقوع می‌پیوندد که فرمانروایان منطقه از فرونشاندن آنها عاجز می‌مانند و پادشاه ساسانی که خطر را قریب الوقوع می‌بیند پسر بزرگتر خود کیوس را که همچون خودش به دین مزدکی درآمده بود به فرمانروایی طبرستان کسیل می‌دارد تا بدینوسیله آرامش را به آن حوالی بازگرداند. این اولین دخالت آشکار پادشاهان ساسانی در نحوه حکمرانی باریکه جنوبی دریای خزر می‌باشد و سرآغاز برپائی حکومتهای کوچک و بزرگ از نژاد ساسانیان در گیلان، طبرستان و گرگان تلقی می‌شود که تا قرنها ادامه می‌یابد و تا هزار سال پس از ظهور اسلام خاطره بزرگترین سلسله پادشاهی ایرانی را در نواحی کوچکی از کوهستانهای طبرستان زنده نگه می‌دارند. بنابراین ضروریست تا به چگونگی پیدائی و تداوم آنها به اختصار بپردازیم.

محدوده جغرافیائی مازندران فعلی مقارن با سقوط ساسانیان و ظهور اسلام که با نام طبرستان در تاریخ از آن یاد می‌شده است با ورود شاهزاده ساسانی شاهد انعکاس قدرت طلبی پادشاهان ساسانی در آن ناحیه می‌باشد. چرا که با مخالفت مؤبدان با ادامه پادشاهی قباد و سپس قتل او، زمینه تغییر پادشاه فراهم می‌گردد و پسر کوچکترش انوشیروان بر تخت می‌نشیند. کیوس که به عبارتی همان کاووس شاهنامه فردوسی می‌باشد و به زعم عده‌ای از محققان و پژوهندگان تاریخ ایران، فردوسی با بهره‌گیری از حوادث ادوار مختلف تاریخی آنرا به نظم درآورده از شخصیت کیوس در قالب پادشاه انسانه‌ای کاووس سود جسته است در

اعتراض به این جانشینی، تصمیم به جنگ با برادر کوچکتر می‌گیرد. اما کیوس در نزاع با انوشیروان متهم شکست شده و پس از اسارت به دستور برادر به قتل می‌رسد.

هر چند حضور کیوس در طبرستان مدت زیادی بطول نمی‌انجامد اما همین امر موجب بروز و ظهور حکومت‌های محلی در طبرستان با رهبری شهریارانی از اعقاب ساسانیان می‌شود که قرنهای بطول می‌انجامد. در ادامه ابتدا به اختصار و سپس با شرح و بسط بیشتری به چگونگی احوال و رویدادهای تاریخی این دورمانها خواهیم پرداخت.

باوندیان = با مرگ قباد و تثبیت حکومت خسرو انوشیروان، وی فرزند کیوس بنام شاپور را در دربار خویش نگه می‌دارد تا شائبه هرگونه دسیسه و داعیه پادشاهی را در بین دیگر وارثین از بین ببرد. پس از مرگ شاپور، فرزندش بنام باو با اجازه شاه ساسانی به طبرستان عزمت می‌نماید تا به دور از هیاهوی دربار در کنج عزلت به عبادت بپردازد. باو سر می‌تراشد و در آتشکده‌ای در کوههای مرتفع طبرستان به نیایش و عبادت مشغول می‌گردد. باو نوء کیوس بدین ترتیب روزگاری چند را بدین نحو سپری می‌سازد تا اینکه سیر حوادث وی را در متن بزرگترین جریانات تاریخی منطقه قرار می‌دهد. با هجوم اعراب ازیک سو و ترکان خراسان از سوی دیگر به طبرستان، فرمانروایان محلی دچار تشتبه و تفرقه و ضعف شده و قدرت مقابله در برابر حضور بیگانگان در این حوالی را از دست می‌دهند. بزرگان طبرستان که اوضاع آشفته و نابسامان منطقه را غیرقابل تحمل و مهلک می‌بینند رو به سوی باو آورده و از او دعوت می‌نمایند پادشاهی طبرستان را بپذیرد چرا که خون پادشاهان ساسانی

در رگهای او جریان داشته و یقیناً شایسته‌تر و لایق‌تر از دیگران برای کسب این منصب مهم محسوب می‌گردد.

باو نیز مشتاقانه می‌پذیرد و سلاح بر کمر می‌بندد، سپاهی فراهم می‌آورد و به مقابله و ستیز با بیگانگان می‌پردازد. بزوی سtarه اقبال بر آسمان لشکریان ظفرمندش طلوع می‌نماید و طبرستان به تسخیر او در می‌آید. به این ترتیب پایه‌های شاخه‌ای از پادشاهی ساسانی در طبرستان به زمین کوییده می‌شود و این به سال ۴۵ هجری قمری می‌باشد و تا سال ۳۹۷ هـ که اسپهبد شهریار آخرین نفر از سلسله باوندیان توسط وشمگیر به قتل می‌رسد در این ولایت به فرمانروایی می‌پردازند حاکمان باوندی که ملک الجبال نیز نامیده می‌شوند هر چند کمتر فرصت حکمرانی بر جگه را بدست آورده‌اند در عین حال قسمت اعظم کوهستانهای طبرستان را همواره در اختیار داشتند.

اسپهبدیه = اینان نسل دوم باوندیان می‌باشند که ساری پایتخت آنها بوده و بین سالهای ۴۶۶ تا ۶۱۶ هجری قمری بر قسمت‌هایی از طبرستان حکم می‌رانند. سرسلسله این دودمان حسام الدوله اردشیر نام داشته و آخرین اسپهبد از آنان شمس‌الملوک رستم بوده که به هنگام هجوم سپاهیان مغول به طبرستان به قتل می‌رسد.

کینخواریه = نسل سوم از باوندیان کینخواریه نامیده می‌شوند. چرا که ابوالملوک حسام الدوله اردشیر ملقب به کینخوار در سال ۶۲۵ هـ ق عنان حکومت را بدست گرفته و این دودمان را پای نهاد. آمل مرکز حکومت آنها بوده و تا سال ۷۵۰ هـ ق در طبرستان به فرمانروایی پرداختند. آخرین شهریار از این سلسله فخر الدوله حسن نام داشته که توسط

افراسیاب چلابی کشته شد و با قتل او باوندیان دیگر هیچگاه امکان حکمرانی نیافتند و برای همیشه از صفحه تاریخ محو شدند.

سوخرائیان = در حیات قباد علاوه بر غائله مزدک، موضوع دیگری موجب طرح نام طبرستان در تاریخ می‌گردد. آنهم مربوط به یکی از سرداران قباد به اسم سوخراء می‌باشد. سوخراء که همواره با بروز رشادتهاي مثل زدنی در پیکارهای بزرگ باعث هزیمت سپاهیان دشمن می‌گردید با سعایت و سخن‌چینی حاسدان مورد غصب شاه ساسانی قرار می‌گیرد و از ترس جان دربار را ترک می‌نماید و با ۹ پسر خود رو به سوی طبرستان می‌نهد تا از خشم قباد در امان بماند. اما بزودی با اشاره شاه به قتل می‌رسد. با حکومت یافتن انشیروان وی در صدد دلجوئی از فرزندان سوخراء بر می‌آید و به پاس خدمات رشکبرانگیز سوخراء، طبرستان را به فرزند کوچکترش بنام قارن می‌سپارد. این رویداد در سال ۵۰ قبل از هجرت به وقوع می‌پیوندد و دودمان مذبور مقارن با ورود مسلمانان به طبرستان در این ناحیه حکمرانی می‌کردند و آخرین شهریار از این خاندان مازیار نام داشته که در سال ۲۲۵ بوسیله خلیفه عباسی به قتل می‌رسد و حکومت سلسله سوخرائیان پایان می‌یابد.

گاوبارگان = در تبیین حکومت گاوبارگان بار دیگر نام قباد پادشاه ساسانی به میان می‌آید چرا که جاماسب وقتی در نزاع با برادرش قباد بر سر کسب قدرت و جانشینی پدر شکست می‌خورد به ارمنستان فعلی می‌گریزد و در آنجا سکنی می‌گزیند. اما نوادگانش بعداً در گیلان بر سریر قدرت می‌نشینند و بتدربیح متصرفات خود را به سوی طبرستان می‌گسترانند. یکی از نوادگان جاماسب بنام گیل معروف به گیل گاوباره در ایام هجرت اعراب به ایران، طبرستان را ضمیمه متصرفات خود می‌نماید. همو از

سوی یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی لقب فرشوادگر شاه را دریافت می‌کند و گیلان را بعنوان مرکز حکمرانی خویش بر می‌گزیند. وی فرزنش دابویه را بعنوان ولیعهد بسوی طبرستان گسیل می‌دارد. گاوبارگان بعداً به دوشاخه تقسیم شدند:

پادوسپانان = در سال ۴۰ هـ ق پادوسپان برادر دابویه در رویان حکومت خود را آغاز می‌نماید و تا سال ۱۰۰۶ که توسط شاه عباس صفوی اساس این دودمان برچیده می‌شود طولانی‌ترین حکومت محلی از نسل پادشاهان ساسانی را در طبرستان بر پا می‌دارند. شهر یاران این اخاندان که تا قرن هفتم هجری قمری اسپهبد و استنдар نامیده می‌شدند عمدتاً مناطق کوهستانی چالوس، نور، کلاردشت و کجور را تحت سلطه خود داشتند و بعداً لقب و عنوان ملک را برای خویش برگزیدند. پادوسپانیان پس از مرگ ملک کیومرث در سال ۸۵۷ هجری قمری به دو شاخه فرعی تقسیم شدند و نور و کجور بین فرزندان وی قسمت گردید و محدوده جغرافیائی حکومت آنان در همین منطقه خلاصه می‌شده است. پادوسپانان کمتر به استقلال حکمرانی نمودند و بیشتر از امرای عرب و امرای خراسان و دیگر فرمانروایان طبرستان تبعیت می‌نمودند.

دابویهیان = دیگر شاخه گاوبارگان از نسل دابویه به شمار می‌روند که از شاهان قدرتمند و با نفوذ آن فرخان بزرگ می‌باشند که در طول حکمرانی اش طبرستان شاهد آبادانی و پیشرفت بسیار خوبی بوده است. آخرین حاکم از این دودمان اسپهبد خورشید بود که در سال ۱۴۴ هـ ق پس از شکست در برابر سپاه مسلمانان باز هر خود را کشت و با مرگ او سلسله دابویهیان نیز به پایان راه می‌رسد.

بارزترین وجه فرهنگی و سیاسی حکومت شهربیاران ساسانی طبرستان، پای بندی آنان به آئین کشورداری اجداد خود و سعی و تلاش در جهت اعتلای سنت‌های دیرین بوده و علیرغم استیلای اعراب و مسلمانان در این خطه تا قرنها در حفظ سنت گذشته همت وافی مبذول می‌داشتند چنانکه در ضرب سکه برخلاف دیگر نقاط ایران، به شیوه ساسانیان عمل می‌نمودند:

«پس از پیروزی مسلمانان بتدریج سکه‌های ساسانی منسوخ شد و خلفای عباسی سکه با طرح جدید بنام خود زند و پس از آنکه سکه‌های ساسانی در نواحی دیگر منسوخ شد و خلفاً بنام خود سکه زند باز در طبرستان تا چند قرن چه عمال خلفاً و چه پادشاهان و امیران محلی سکه‌های خود را با خط و زبان پهلوی میزدند و گویی مردم طبرستان به سکه‌ای که به این خط و زبان نبوده است اعتماد نمی‌کردند چنانکه تا سال ۱۶۱ تاریخ طبرستان که مطابق با سال ۹۵ هجری قمری می‌باشد به نام مأمون و وزیرش فضل بن سهل در طبرستان به خط و زبان پهلوی سکه زده‌اند و نیز اسپهبدان و پادشاهان محلی نواحی مختلف آن سرزمین خط پهلوی را در سکه‌های خود به کار برده‌اند و تا قرن پنجم هجری قمری هنوز در این ناحیه به خط پهلوی سکه میزده و گاهی هم کتیبه می‌ساخته‌اند.»^۱

با اضمحلال حکومت ساسانی و غلبه مسلمانان بر سراسر خاک پهناور ایران، استیلای اعراب بر ایرانیان به سرعت محقق می‌شود و بینانهای اجتماعی اقوام مختلف ایرانی دچار تحول و دگرگونی اساسی می‌شود. علیرغم سلطه همه جانبه تازه واردان بر اقصی نقاط کشور، دروازه‌های

۱. تاریخ تمدن اسلامی، استاد سعید نقیسی، انتشارات اساطیر، ص ۴۹

طبرستان بسیار دیرتر از بقیه نواحی به روی سپاهیان عرب گشوده می‌گردد. سرزمین گرگان در سال ۳۰ هجری قمری توسط سعید بن عاصم به تصرف در می‌آید و اسپهبد فرخان حاکم طبرستان با وی از در صلح در می‌آید و با پرداخت مالیات او را از ورود به خاک طبرستان باز می‌دارد. اسپهبد فرخان از فرمانروایان مقتدر دودمان دابویهیان که بخوبی توانسته بود در طول مدت حکمرانی خود آرامش و امنیت را بر منطقه حاکم نماید و ویرانی‌ها را آباد کنده درایت مانع از ورود اعراب به داخل خاک طبرستان می‌شود.

اما با شهادت حضرت علی(ع) و استیلای امویان، گسترش محدوده جغرافیائی و فتح مناطق همچوar در اولویت کارهای معاویه قرار گرفت و نظر خلیفه به سوی طبرستان معطوف شد.

در سال ۴۸ هجری قمری مصقله بن هبیر الشیبانی نزد خلیفه ادعا می‌نماید که با چهار هزار مرد جنگی قادر به فتح دامنه‌های شمالی البرز خواهد بود. معاویه نیز وی را با مردان جنگی به سوی طبرستان گسیل می‌دارد و اولین جنگ بزرگ بین مسلمانان و مردم طبرستان بوقوع می‌پیوندد. مصقله با سپاهیان خود از راه کجور به سوی جله ره می‌سپارد غافل از آنکه اسپهبد فرخان در کمین او به انتظار نشسته است. مازنی‌ها در ابتدای امر اینگونه وانمود می‌نمایند که هیبت سپاهیان عرب بر دل آنها نشسته و صحنه نبرد را ترک گفته‌اند. مصقله چون به درون گذرگاههای کوهستان می‌رسد ناگهان لشکریانش را در محاصره اهالی طبرستان می‌بیند. سنگهای بزرگ و کوچک به فراوانی بر روی سپاهیان عرب فرو می‌ریزد و آنها را در تنگنا قرار می‌دهد. این ترفندهای حیله جنگی کارساز می‌شود و مصقله از پیشروی بسوی طبرستان باز می‌ماند. این جنگ دو سال بطول

می‌انجامد و سرانجام به شکست سنگین تازه‌واردان به پایان می‌رسد.
مسئله نیز در این پیکار کشته می‌شود و اولین یورش اعراب به طبرستان
به فرجام نمی‌رسد.

با انهدام نیروی پیکار جویان و غلبه اهالی طبرستان بر آنها، اعراب مدت‌ها
فکر حمله مجدد به شمال ایران را به سر راه نمیدهند و در این خلال
براساس توافق بعمل آمده بین اسپهبد فرخان بزرگ و نماینده خلیفه اموی
در خراسان وی متعهد می‌گردد تا سالیانه بلایه داشت باج و خراج بر تبعیت
از امویان گردن نهد و بدین ترتیب طبرستان را از آسیب لشکرکشی‌های
بعدی در امان نگاه می‌دارد. اما با تغییر خلیفه اموی و برگزیده شدن
یزید بن مهلب بعنوان والی خراسان، شرایط تغییر می‌یابد و وسوسه
تصرف طبرستان به سریزید بن مهلب راه می‌یابد. وی به سال ۹۸ هجری
قمری با سپاهی گران از خراسان بسوی گرگان براه می‌افتد و سپس عزم
تصرف ساری را می‌نماید. فرخان که توانایی مقابله با لشکر عظیم یزید را
در خود نمی‌بیند از اهالی گیل و دیلم یاری می‌جوید اما در پیکار با قشون
مسلمانان شکست نصیب فرخان و سپاهیانش می‌شود و ساری به تصرف
یزید بن مهلب در می‌آید. فرمانروای طبرستان نیز به کوهستان می‌گریزد و
از آنجا مهیای حمله به نیروهای اعراب می‌گردد. با نزدیک شدن مسلمانان
به گذرگاهها، مردم طبرستان بارانی از سنگ و تیر بسوی آنها روانه
می‌سازند و در این کار زار حدود پانزده هزار نفر از سپاهیان عرب به قتل
می‌رسند یزید بن مهلب که شکست را قطعی می‌بیند عقب می‌نشیند و
تقاضای صلح می‌نماید. فرخان از ترس اینکه مبارا خلیفه اموی به تلافی
شکست والی خراسان سپاه دیگری را به سوی طبرستان گسیل بدارد لز
در آشتی در می‌آید و یزید بن مهلب چاره‌ای جز عقب نشینی و ترک دبار

طبرستان نمی بیند وی در بازگشت به سوی خراسان در گرگان حمام خون به راه می اندازد و تعداد کثیری از اهالی شهر گرگان را از دم تیغ می گذراند. با خروج سپاهیان عرب، فرخان همت زیادی مصروف جبران ویرانیهای جنگ می نماید.

بعد از چندی فرخان از دنیا می رود و فرزندش اسپهبد دادمهر به سلطنت طبرستان منصوب می شود در طول سلطنت وی مسلمانان از تدارک حمله دیگری به این ناحیه در می گذرند و مردم با آسایش و آرامش به انتظار حوادث بعدی می نشینند. بعد از مرگ دادمهر پسرش اسپهبد خورشید به حکومت می رسد وی که مرکز حکومتش ساری بوده است فارغ از خطر اعراب، دربار خود را گسترش داده و به سبک پادشاهان ساسانی جلال و جبروت زیادی به حکومت خود می بخشد این امر بطور طبیعی موجب افزایش وصول مالیات از رعایا می گردد و در نهایت باعث نارضایتی اهالی طبرستان می شود در خلال سالهای حکومت وی، ابو مسلم خراسانی بنی امية را سرنگون می سازد و عباسیان را به خلافت می رساند. اسپهبد خورشید نیز از دلمشغولی اعراب و جنگ قدرت در بین آنها سود جسته بجائی توجه به عمران و آبادانی طبرستان به خوشگذرانی پرداخته راه افراط می بیماید.

ابن اسفندیار می نویسد که وی در کوهستان نود و سه زن داشته و برای هر یک قصر و کاخی بنا کرده و هیچگاه بیش از یک ماه در یک مکان اقامت نمی کرده است.^۱

ولی عمر این دولت نیز دیری نمی پاید و تلاطم حوادث سرنوشتی تلخ را

۱. تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، انتشارات خاور، ص ۱۷۲

برای آنان رقم می‌زند، با مرگ ابو‌مسلم، سنباد قیام او را ادامه می‌دهد و چون عباسیان کمر همت به قتل او می‌بندند سنباد خزانی و اموال فراوانی را که در اختیار داشت به نزد اسپهبد خورشید به امانت می‌گذارد و چون سپاهیانش برابر لشکریان عباسیان مقهور می‌شود رو به سوی طبرستان به هزیمت می‌افتد اما بدست برادر اسپهبد خورشید به قتل می‌رسد. خلیفه منصور چون خبر را بشنید به اسپهبد خورشید پیام داد تا خزانی را به مرکز خلافت بفرستد اما اسپهبد پاسخ می‌دهد که این خزانی و غنائم چیزی نزد من نیست. منصور که موقعیت را برای جنگ و باز پس‌گیری اموال مناسب نمی‌بیند از راه مکر و حیله وارد می‌شود:

«منصور برای او تاج شهنشاهی و تشریف فرستاده اصفهان
خوشدل گشت و برقرار عهد اکاسره خراج طبرستان به خلیفه
فرستاد مبلغ سیصد هزار درهم ، بعدد هر درهم چهار دانگ سیم
سپیدبودی، جامه سبز ابریشمین از بساط و بالش سیصد تاء،
کتان رنگین سیصد لت، کوردین های زرین و رویانی و لفوج
سیصد، زعفران که در همه دنیا مثل آن نبوده ده خروار، انار
دانک سرخ ده خروار، ماهی شور ده خروار، چهل استر را این
بار در کردنی و در سر هراستر غلامی ترک یا کنیزکی
بنشانندی.»^۱

چون خلیفه آن هم هدایا را می‌بیند طمع در ملک طبرستان می‌نماید و به سوی اسپهبد خورشید پیام می‌فرستد که چون قصد اعزام لشکر به خراسان جهت سرکوبی متمردین را دارد لاجرم باید گروهی از لشکریان خلیفه از دشت طبرستان عبور نمایند تا از نظر تأمین آذوقه و علوفه

۱. تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، انتشارات خاور، ص ۱۷۵

دچار مشکل نشوند. خورشید که مکر خلیفه را درک نکرده بود فریب می‌خورد و برای اینکه مردم طبرستان از این حادثه دچار آسیب نشوند آنها را به سوی کوهستانها هدایت می‌کند. با ورود سپاهیان عرب، آنها شروع به اشغال مواضع پادشاه می‌کنند و قصد و غرض خویش را نمایان می‌سازند. اسپهبد خورشید که متوجه نیرنگ خلیفه می‌شود به همراه زنان و خویشان و خزانه‌گرانها از ساری خارج شده، به یکی از قلاع کوهستانهای جنوب ساری پناه می‌برد. سپس خود به سوی دیلمان می‌رود تا به کمک آنها به طبرستان بر گردد. در این خلال عمر بن العلاء از سرداران عرب با دو هزار سوار به آمل تاخته و مرزبان شهر را به قتل می‌آورد و مسلمانان فاتحانه وارد شهر آمل می‌شوند. عمر بن العلاء پس از پیروزی در شهر منادی عدل سر می‌دهد و مردم را به اسلام دعوت می‌نماید. چون اهالی از اصفهبد خورشید و کسان او ظلم‌ها دیده بودند فوج فوج و قبیله قبیله به او پیوسته اسلام آوردن.^۱

اسفهبد که به دیلمان برای جمع‌آوری سپاه رفته بود توانست خیل عظیمی از مردم دیلم را ترغیب و آماده نموده به سوی طبرستان عزمیت نماید. اما در این فاصله که دو سال و هفت ماه بطول می‌انجامد خویشان و سپاهیان او که در قلعه در محاصره مسلمانان بودند سرانجام تسليم می‌شوند و همگی به اسارت در می‌آیند. فاتحان مدت هفت شب‌انه روز مال و خزانه از قلعه خارج می‌کرند و وجود آن همه غنیمت در آن قلعه موجب حیرت گردید. بستگان اصفهبد به بغداد کسیل می‌شوند و اصفهبد خورشید که در حال عزمیت به طبرستان برای نبردهایی با مسلمانان بوده چون این خبر می‌شنود از اندوه فراوان زهر می‌خورد و به حیات خود و دودمان خویش

۱. تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، انتشارات خاور، ص ۱۷۶

پایان می‌دهد. با مرگ اصفهان خورشید در سال ۱۴۴ هجری قمری سلسله دابویهیان به پایان راه خود می‌رسد و مسلمانان عملاً طبرستان را به تصرف کامل خود در می‌آورند. با پیروزی قاطع اعراب مسلمان، ابوالخصب مرزوق السندي بعنوان اولین والی عرب از سوی خلیفه در طبرستان منصوب و در ساری بر مستند حکومت می‌نشینند.

با وجود استیلای اعراب در جگه، مناطق کوهستانی طبرستان تحت حاکمیت خاندانهایی از نسب ساسانیان چون بادوندیان، سوخرائیان و پادوسپانان قرار می‌گیرد و آنها همچنان برآئین زرتشتی خود باقی می‌مانند. بعد از دو سال ابوخزیمه از سوی خلیفه عباسی بعنوان والی به طبرستان روانه می‌شود و به مرور آمل بعنوان مرکز حکومتی مورد توجه قرار می‌گیرد و نمایندگان خلفای عباسی از این شهر برای فرمانروایی بر منطقه سود می‌جویند. ابوخزیمه در طول حکمرانی خویش تعداً کثیری از بزرگان طبرستان را که به آئین زرتشت بودند بکشت و ظلم‌ها رواداشت. پس از اندک مدتی ابوالعباس طوسی جایگزین ابوخزیمه می‌شود او در سراسر طبرستان ۴۵ پادگان نظامی یا مسلحه بنا می‌نهاد و در هر یک از آنها دویست نفر تا یکهزار و پانصد نفر و در کجور شش هزار نفر مرد مسلح می‌گمارد.

نمایندگان خلیفه عده‌ای چون روح بن حاتم قسی القلب و سخت‌گیر بودند اما افرادی چون خالدین برمک به آبادی و عمران طبرستان می‌اندیشیدند. همو عمارت زیادی بنا می‌کنند و در آمل قصری زیبا برپای می‌دارند. مدت حکمرانی او چهار سال بیشتر نمی‌پاید و پس از وی برای بار دوم عمرین العلاء به نیابت خلیفه به آمل برخخت حکومت می‌نشینند. در زمان حضور عمرین العلاء زمین لرزو سختی در آمل روی می‌دهدو شهر به ویرانه‌ای

تبديل می شود و مردم بسیاری کشته می شوند.^۱ او که بیش از سه سال در این مقام باقی نمی ماند در سال ۱۶۰ هجری قمری جای خود را به سعید بن دلچ می سپارد. چون نوبت به عبدالحمید مضروب رسید او سختگیری و ظلم پیشه خود نمود و مالیات طبرستان را دو چندان افزون داشت. شدت ستم و اجحاف او اندک اندک مردم را بر او می شوراند و اهالی طبرستان که از آن همه تعدی به ستوه آمده بودند چاره‌ای جز شورش و نافرمانی نمی بینند. بزرگان به شور می نشینند تا چاره‌ای بیندیشند. عاقبت به این تصمیم به اجماع می رساند که از حاکمان ایرانی تبار کوهستانها مدد گیرند. از بین فرمانروایان، ونداد هرمزد از نسل سوخراء که در لپورجای داشت به این مهم دعوت می شود تاراهبری این جمع را بپذیرد. چون دست استمداد بسوی او دراز می شود او نیز می پذیرد و برای انجام این امر خطیر با اصفهبد شروین به مشورت می پردازد و پس از جلب نظر او با دیگر ملوک جبال هم داستان می شود. وقتی همگی بر این عهد پای می بندند که بنیان ظلم بر کندروز و ساعت معینی را تعیین می کنند تا به تازیان حمله برند.

در قرار موعود سپاهیان طبری به اعراب می تازند و آنان را از دم تیغ انتقام می گذرانند. اهالی طبرستان نیز هر که را از اعراب می یافت می کشد و حتی زنانی که شوهرانی از عرب داشتند ریش آنها را گرفته از خانه بیرون کشیده به دست مردم می دادند تا او را از پای در آورند. در یک روز آن چنان کشتاری از تازیان به وقوع می پیوندد که گوئی هیچگاه هیچ یک از آنان پای به این سرزمین تنها ده بودند و این به سال ۱۶۸ هجری

۱. تاریخ دو هزار ساله ساری، حسین اسلامی

قمری در تاریخ به ثبت رسید. چون خبر به مهدی خلیفه عباسی می‌رسد بر می‌آشوبد و سالم فرغانی معروف به شیطان فرغانی را با سپاهی عظیم راهی طبرستان می‌نماید تا اهالی را گوشمالی سخت دهد. جنگ دهشتناک و فرسایشی در اصرم در جنوب ساری در می‌گیرد. تا اینکه پس از چند روز جدال سنگین ونداد امید پسر ونداد هرمز در نبرد تن به تن سالم را به ضربت شمشیر به هلاکت می‌رساند و با قتل شریدار عرب سپاهیان مسلمان چاره‌ای جز بازگشت نمی‌بینند و جنگ قیصله می‌یابد.

خلیفه عباسی با اطلاع از شکست سخت سپاهیانش به خشم در آمده بار دیگر لشکری مهیا می‌نماید و به یکی از امراء درگاه، فراشه نام می‌سپارد تا به قصد انتقام و تصرف طبرستان به آن سوی عازم شود. فراشه با ده هزار سپاهی کارآزموده را ه جبال البرز را در پیش می‌گیرد و از راه کوهستان بسوی ساری عزیمت می‌نماید. چون خبر به مردم طبرستان می‌رسد ونداد هرمز حیله جنگی جدیدی طرح می‌نماید و با بزرگان به شور می‌نشیند چون اجماع حاصل می‌گردد آنرا جامه عمل می‌پوشاند.

عده اندکی از سپاهیان ونداد هرمز در دل جنگل‌های انبوه طبرستان به استقبال سپاهیان فراشه شتافته و به نبرد با آنان می‌پردازد اما پس از جنگ و گریزی کوتاه پا به فرار می‌نهند و اینگونه وانمود می‌کنند که شکست خورده پای به هزیمت گذاشته‌اند. سپاهیان عرب نیز در پی آنها به حرکت در می‌آیند که به ناگهان هیاهویی عظیم برپا می‌شود. گویی قیامت کبری فرا رسیده است. چهار صد مرد بر طبل و کرnamی کوبند و می‌نوازند و چهار هزار زن و مرد با دهره و تبر بر درختان کوبیده و همراه با صدahای هولناک دیگر آنچنان هنگامه‌ای فراهم می‌سازند که عربها از درک

آنچه می‌گذرد در می‌مانند. در همین خلال چهارصد مرد جنگی با شمشیرهای آخته به فراشه و لشکریانش هجوم برده و آنها را که کیج و مبهوت به اطراف می‌نگریستند به خون می‌غلتانند.

دو هزار نفر از اعراب در این نبرد جان می‌بازند و فراشه دستگیر شده به نزد اسپهبد برده می‌شود. فرمانروای طبرستان نیز حکم به قتل او می‌دهد ولی به باقیمانده سپاهیانش امان داده آنها را راهی دیوار خود می‌نماید. خلفای عباسی در پی ناکامیهای سردارانش، والیان دیگری راهی طبرستان نموده و توصیه می‌نمایند تا از در صلح و آشتی با حاکمان محلی برآیند. اینان نیز با ونداد هرمز و دیگر حاکمان کوهستان دست دوستی داده و طبرستان را بین خویش قسمت می‌نمایند. دشت و جلگه در اختیار امرای عرب قرار می‌گیرد و جبال البرز به شهرياران ساسانی تبار واگذاشته می‌شود. اما این صلح و آشتی همواره دستخوش فراز و نشیب زیادی شده و با تغییر پیاپی والیان مسلمان، منازعات و شورش به کرات در منطقه به وقوع می‌پیوندد. در طول این سالهای پرکشمکش، کوهستانهای طبرستان از رویان تا ارتفاعات جنوب ساری در تحت حاکمیت اسپهبد ونداد هرمز و اسپهبد شروین باوند بود، و چون بین این دو همواره همدلی و یکریگی در میان بوده هیچگونه خلی در ارکان فرمانروایی آنان پدید نیامد چنانکه هرگاه مسلمانان را مرگ در می‌رسید اجازه دفن در ولایت خویش نمی‌دادند.

در سال ۱۸۴ هجری قمری سعید بن هرون الجوهری والی طبرستان می‌شود و در ساری بر مسند حکومت می‌نشیند وی مهرویه رازی را به نیابت خویش به آمل گسیل می‌دارد. در این کشاکش نماینده خلیفه در ساری بوسیله سپاهیان اسپهبد شروین به قتل می‌رسد و چون امکان

شورش در آمل نیز میرفت از ساری نامه‌ای به مهرویه نوشته و به او
توصیه می‌شود تا با احتیاط با مردم آمل رفتار نماید.
اما مهرویه رازی مردم آمل را به هیچ می‌انگارد و آن نامه را در ملاء عام
قرائت نموده و مردم آمل را پست و زبون می‌شمارد:

«او بر ملاعه خلق آن نبشه خواند و گفت مردم آمل در همه جهان
کیستند، سیرخواران را زهره حرکت باشد. اسفاهانیان آمل از آن
شتم او طیره شدند و چون شب آمد به سرای او رفته و
سرش بربیده و یک دسته سیر در اسفل او زده در میدان بازار
آویختند.»^۱

دیری نمی‌پاید که شهریاران کوهستان‌ها از دنیا رخت بر می‌بندند و فرزندان ایشان بر جای آنها قرار می‌گیرند قارن فرزند ونداد هرمز و شهریار پسر اصفهبد شروین جانشین پدران خویش می‌شوند و بدین ترتیب دودمان‌های سوخرائی و باوند سیطره خود را بر کوههای مرکزی و شرق طبرستان حفظ می‌نمایند و در عین حال در تعامل و تقابل همیشگی با والیان عرب در دشت طبرستان روزگار سپری می‌کنند. مع الوصف اینان همچنان بر حفظ کیش زرتشت پای می‌فسرند و چون اجداد خود بر آئین گذشتگان باقی می‌مانند. با مرگ قارن از وی شش فرزند پسر بر جای می‌ماند که از بین آنها اقبال پادشاهی برشانه مازیار می‌نشینند تا با دست قدرت او حوادث بسیاری در تاریخ طبرستان به ثبت

آرزوی برقی از سر برآمد و مقدار بسیار خوبی داشت و در عین حال
نمایشگاهی که در آن نمایش داده شد، بسیار ممتاز بود.

۱. تاریخ طبرستان، این اسفندیار، ص ۱۹۶

می‌پروراند. او که بسیار دلیر و بی‌باک می‌نمود در قدم نخست به پیکار شهریار بن شروین می‌شتابد تا شاید با غله بر او بر وسعت متصرفات خود بیفزاید اما در این جنگ مغلوب می‌گردد و به اسارت در می‌آید. مازیار چندان در حبس نمی‌ماند و بزودی از بند می‌گریزد. چون قدرت باز پس‌گیری قلمرو از دست رفته را در خود نمی‌بیند چاره‌ای می‌اندیشد و به امید تحقق آرزوهای بزرگ خویش به آن جامه عمل می‌پوشاند. به دربار مأمون خلیفه عباسی پناه می‌برد و به انتظار آنکه شاید مفری پدید آید چند صباحی را در دربار خلیفه روزگار می‌گذارند تا آنکه سرانجام طرف توجه مأمون قرار می‌گیرد و چون خلیفه عباسی او را به اسلام دعوت می‌نماید مازیار بی‌درنگ می‌پذیرد و به ظاهر آئین پیشین خویش را ترک می‌گوید و در سلک یاران خلیفه در می‌آید. مأمون دوباره کوهستانهای طبرستان را به او وا می‌گذارد و وی را راهی آن نواحی می‌نماید. مازیار که آرزوی حیات دوباره شکوه و جلال ایران ساسانی را در سر می‌پروراند با سرعت شهریاران کوهستان را قلع و قمع می‌کند و مغلوبین را فی الفور به قتل می‌رساند. اندک اندک بر وسعت قلمرو فرمانروایی مازیار افزوده می‌شود و علاوه بر کوهستانها، دشت طبرستان نیز از تصرف نائبان خلیفه خارج می‌شود و طبرستان تماماً به حیطه حکمرانی وی در می‌آید. مازیار که در اندیشه توسعه قلمرو خویش سعی وافی بعمل می‌آورد در قتل دشمنان و سرداران محلی درنگ نمی‌ورزد و بر مسلمانان آن چنان سخت می‌گیرد که جای هرگونه شباهای باقی نمی‌ماند که همچنان برآئین زرتشت دلبسته است و با اسلام و مسلمین دشمنی و کینه‌ای سخت در دل دارد. مازیار در پنهان با دو سردار دیگر

ایرانی که اندیشه تجدید امپراطوری ایران در سر می‌پروراندند همراه و همدل گشت تا بنیان حکومت عباسی برچینند.

بابک خرمدین در آذربایجان و افشین در دربار خلیفه مترصد فرست مناسب می‌مانند تا نقشه خویش را به اجرا در آورند. اما سخت‌گیریهای خارج از اندازه سپاهیان مازیار موجب رویگردانی مردم و نارضایتی مسلمانان از نحوه فرمانروائی اش می‌گردد و نامه‌هایی که پیاپی از سوی بزرگان طبرستان بسوی دربار عباسی فرستاده می‌شود بدینی مأمون را نسبت به او سبب می‌گردد. مردم رویان نخستین کسانی اندکه بر مازیار می‌شورند و سپس نوبت به مردم آمل می‌رسد تا دست از شکوائیه شسته، عصیان پیشه کنند. مازیار که در ساری نشسته بود برادر خویش کوهیار را با سپاهیان فراوان برای تنیه اهالی آمل به آن سوی گسلی می‌دارد. کوهیار شهر آمل را به محاصره در می‌آورد و سعی وافی بعمل می‌آورد تا شاید این شهر را که دارای دو حصار و یک خندق است به تعجیل به تصرف در آورد اما این تلاش بی نتیجه می‌ماند و بسیاری از مردم آمل در این میانه کشته می‌شوند.

محاصره همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه پس از هشت ماه، کوهیار توفیق می‌یابد به درون شهر راه پیدا نماید.

بسیاری از سران و بزرگان شهر آمل در این هنگامه دستگیر و سپس به قتل می‌رسند و مازیار سرمست از این پیروزی با صلابت بیشتری بر قلمرو فرمانروایی خویش فرمان می‌راند و هرگونه اعتراضی را به شدت درهم می‌کوید وی در نقاط مختلف طبرستان اعم از کوه و دشت قلعه‌های

محکم نظامی برپای می‌دارد تا در صورت تعرض دشمنان به دفع آن بپردازد. مازیار مساجد بسیاری را ویران می‌سازد و مردم طبرستان را به گرویدن به آئین پدران خود وا می‌دارد. مسلمانان را در تنگنا قرار می‌دهد و روستائیان را بر ثروتمندان و بزرگان برتری و تسلط می‌دهد.^۱ مأمون در سال ۲۰۸ هجری قمری از دنیامی رود و برادرش محمد معتصم عباسی جانشین او می‌شود. و چون مسلمانان آمل پیاپی شکایت به دربار خلیفه عباسی معروض می‌دارند معتقد به عبدالله طاهر والی خراسان که از خاندان طاهریان می‌باشد فرمان می‌دهد تا کار مازیار را یکسره کند و طبرستان را مسخر شود. عبدالله طاهر نیز از چهارسوی به طبرستان لشکر می‌کشد و پس از مدتی جنگ و گریز مازیار را به محاصره در آورده و سرانجام او را به اسارت در می‌آورد. عبدالله بن طاهر سپس مازیار را به سوی دارالخلافه روانه می‌سازد تا خلیفه عباسی در مورد او تصمیم بگیرد. در دربار عباسی پس از بر ملا شدن عهد و پیمان سرداران ایرانی، ابتدا بر مازیار ۴۵۰ تازیانه نواخته می‌شود که او در زیر ضربات تازیانه جان می‌دهد. افشین دیگر سردار ایرانی که سر تهانش توسط مازیار بر ملا شده بود به دار آویخته می‌شود. بابک خرمدین نیز که قبلًا در مصاف با لشکریان خلفای عباسی جان باخته بود و بدین ترتیب تمامی رویاهای بلند پروازانه آنها به خاک سپرده می‌شود. «مازیار در سال ۲۲۵ هجری قمری و در سن ۳۵ سالگی کشته می‌شود و

۱. تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوری، نشر توس، ص ۱۰۹

دودمان سوخرائیان با مرگ وی به فرجام خود در تاریخ می رسد. مدت پادشاهی مازیار بر طبرستان نیز ۷ سال بوده است .

علویان طبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

با سرنگونی حکومت مازیار، طاهریان طبرستان را بر متصرفات خود می‌افزایند و در خلال سالهای ۲۲۵ الی ۲۵۰ هـ ق نایابانی از خویش به این نواحی می‌فرستند تا به نمایندگی خلفای عباسی بر آن منطقه حکم برآورند و اسلام را ترویج نمایند. از بین این نمایندگان تعدادی مردمدار و نیک سیرت و عده‌ای نیز بد اندیش و ظالم بودند. در این میانه بزرگان و شهربیارانی نیز بوده‌اند که لباس آئین کهن از تن به در نموده اسلام پذیرفته‌اند و به جماعت مسلمانان مازنی پیوستند ولی حس وطنخواهی و استقلال طلبی در مردم اهل طبرستان اعم از مسلمان و زرتشتی همواره شعله‌ور بوده و برآمدن مازیار نیز تجلی این آرزوی نهفته در دل اهالی این مرز و بوم قلمداد می‌شده است. چنانکه ظلم و جور تعدادی از والیان عرب از یکسو و عدالت طلبی و مهر گستری دین اسلام از دیگر سو مردم طبرستان را بر سر دو راهی قرار داده و آنها را در حمایت از فرستادگان خلفای عباسی یا برگزیدن شهربیار و راهبری از بین خود با اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی متفاوت با دین رسمی عباسیان مردد نگاه می‌داشت.

آنها که آرزوهای خود را در حکومت مازیار بر باد رفته می‌دیدند در پی منجی بودند که سایه مهر خود را بر سراسر خاک طبرستان بگستراند و عدالت و نیکخواهی را بر آن خطه حاکم سازد. و این میسر نشد تا به سال ۲۵۰ هـ ق که لباس امید بر قامت پیروان و یاران زید بن علی که بعدها به شیعه زیدیه شهرت یافتد پوشانیده می‌شود و بزرگان طبرستان فردی را از بین آنان به رهبری خود بر می‌گزینند. زیدیان بر این اعتقادند که پس از امام سجاد(ع) مناسب‌ترین فرد از بین فرزندانش در امامت زید می‌باشد چرا که او در خونخواهی امام حسین (ع) شمشیر از نیام برکشیده و به نبرد با سپاهیان اموی پرداخته است. زیدیان می‌گویند نیازی نیست امامت از پدر به پسر برسد ولی در هر حال امام باید از اهل بیت رسول خدا و از فرزندان امام حسن (ع) یا امام حسین (ع) باشد. پیروان زید در گذر تاریخ از دیگر شیعیان بیشتر با اهل سنت مدارا می‌کردند و به مرور زمان صاحب اصول خاصی در اندیشه‌های مذهبی و فقهی خویش گردیدند و به شیعیان چهار امامی معروف گشتد.

زیدبن علی بن حسین نخستین کسی بود که پس از واقعه کربلا در کوفه قیام نمود و در سال ۱۲۱ هـ ق با حاکم کوفه به جنگ پرداخت. از مردم کوفه پانزده هزار تن به بیعت زید گردند نهادند لیکن هنگام خروج و نبرد فقط سیصد نفر همراه او باقی ماندند. زید که فردی شجاع، زاهد و پرهیزگار محسوب می‌شد طلب خون امام حسین نمود ولی در پیکار با هشام بن عبدالملک شکست می‌خورد و به قتل می‌رسد و در سن ۴۲ سالگی جان خویش را در راه تشیع از دست می‌دهد. با شهادت زیدبن علی نهضت او خاموش نمی‌شود و در سال ۱۲۵ هـ ق فرزندش یحیی بن زید در خراسان علم مقاومت بر دوش می‌کشد و باعمال امویان به جنگ

می‌پردازد ولی همو نیز چون پدرش کشته می‌شود. با مرگ پدر و پسر، یاران آنان ساکت نمی‌نشینند و قیامهای بعدی که همگی سرکوب می‌گردند یکایک بوقوع می‌پیونند. با مرگ زید و فرزندش و دیگر قیام کنندگان زیدیه، سادات پیرو مسلک آنها بتدریج پراکنده می‌شوند و برای فرار از تعقیب حکام اموی به شهرهای دور و نزدیک کوچ می‌کنند.

طبرستان نیز از مناطقی بوده که اینان در آن ناحیه رحل اقامت می‌گزینند و در آن سکنی می‌جویند. طبرستان در نیمه اول قرن سیوم هجری عرصه تاخت و تاز والیان عرب و ملوک کوهستان می‌گردد و کمتر و نگ آرامش و آسایش بخود می‌بیند مردم نیز در تکاپوی یافتن فردی بر می‌آیند تا در سایه درایت و راهبری اش از ظلم و ستم و بیداد آنان خویش را برهاشند. محمدبن اوس حاکم وقت طبرستان با وضع مالیات‌های سنگین موجبات تنگستی و رنجش خاطر اهالی را فراهم می‌آورد و با افزایش فشار بر مردم زندگانی را بر آنان تلخ می‌نماید. با فزوئی ظلم و ستم حاکمان محلی، راه خلاصی از این دشواری بتدریج در بین بزرگان و اهالی تهیdst است به یک ضرورت تبدیل می‌شود.

جرقه اولین قیام و عصیان مردم طبرستان در منطقه کلار و چالوس زده می‌شود و مردم که از ظلم و تعدی خلفای عباسی بجان آمده‌اند به ونداد امید از شهرياران دودمان پادوسپانی که در رویان حکم می‌راند می‌پیوندند تا شاید او راه خلاصی از این دشواری را به آنها بنمایاند. اما وی مردم را بسوی محمدبن ابراهیم از سادات شیعه زیدیه که در رویان اقامت داشته و در زهد و علم و ورع زبانزد خاص و عام بوده هدایت می‌نماید تا بر او اتفاق کنند و دست بیعت بر دست او نهند و وی را به راهبری خویش تعیین نمایند. بزرگان محلی و مردم منطقه نیز به نزد

محمدبن ابراهیم می‌شتابند و او را به زعامت خویش بر می‌گزینند اما محمدبن ابراهیم استنکاف می‌ورزد و می‌گوید اهلیت این امر بزرگ را ندارد ولی مردم را از خود رنجیده خاطر نمی‌سازد بلکه آنها را نزد داماد خویش بنام حسن بن زید رهنمون می‌سازد که از سادات بنام و شجاع و مدیر محسوب می‌گشته و در پیکارهای بسیاری شرکت جسته و تجارب جنگی چندی در پیشینه خود داشته است. بنابراین نامه‌ای نوشته و به همراه قاصدی به ری نزد حسن بن زید می‌فرستد و ما وقوع را برای او شرح می‌دهد. حسن بن زید نیز می‌پذیرد و بلا درنگ بسوی طبرستان حرکت می‌نماید. مردم طبرستان چون اجابت دعوت را از سوی آن سادات معظم آرزو می‌نمودند مهیای استقبال باشکوه می‌شوند و در روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان سال ۲۵۰ هجری قمری حسن بن زید وارد کجور در رویان می‌شود و روز عید فطر به مصلی رفته نماز گذاشت و سپس بر منبر می‌رود و خطابهای بليغ و فصيح ايراد می‌نماید.^۱

حسن بن زید که در تاریخ طبرستان با لقب داعی کبیر از او یاد می‌شود به سرعت سپاهی ورزیده و مجرب آماده نبرد بالشکریان محمدبن اوس تدارک می‌بیند و آنگاه از کوهستان سرازیر شده رو به سوی دشت می‌آورد. مردم طبرستان نیز بی شائبه و با فداکاری منحصر بفردی در رکاب این سادات زیدی به پیکاربا مدعیان می‌پردازند و آنان را قلع و قمع می‌نمایند. محمدبن اوس با اندک یارانش به آمل پناه می‌برد ولی در نبردی نه چندان سنگین شکست را پذیرا می‌شود و رو به هزیمت می‌نهد. داعی کبیر در روز دوشنبه بیست و سوم شوال آمل را به تصرف در

می آورد و پس از اندکی تأمل در این شهر به قصد تسخیر ساری که در آن زمان مرکز حکومت طاهریان محسوب می شد سپاهیان خویش را آماده حرکت و نبرد می سازد. قبل از عزیمت از مردم آمل می خواهد تا امیری برای خود برگزینند. اهالی آمل نیز محمد بن ابراهیم را انتخاب می نمایند و او را بر خویش حاکم می سازند. داعی کبیر در همان حال که آماده پیکار با عمال خلیفه میگردید مردم را به آئین جدید دعوت نموده و اندیشه های خویش را در خطبه های آتشین بازگو می سازد و اهالی طبرستان را بسوی علویان می خواند.

سلیمان بن عبدالله طاهر آخرین نفر از سلسله طاهریان در ساری خود را مهیای نبرد با داعی و سپاهیانش می سازد با صفت آرائی دو لشکر بزرگ در برابر هم، انتظار جنگی سخت و مهم می رود اما حسن بن زید که قوای دشمن را انبوه و قدرتمند می بیند حیله ای بکار می بندد و شبانه تعدادی از سپاهیان خودرا به درون شهر ساری گسیل می دارد تا سلیمان بن عبدالله را غافلگیر نماید. این تدبیر کارساز می افتد و امیر طاهری سراسیمه مجبور به ترک شهر و فرار به گرگان می شود. داعی کبیر نیز پیروزمندانه گام به شهر می نهد و با فتح ساری بر دامنه متصرفات حکومت علویان می افزاید.

سلیمان بن عبدالله و محمد بن او س پس از گریز به گرگان به تجهیز سپاهیان خود می پردازند و از خراسان کمک گرفته و به رزم داعی کبیر می شتابند. این بار پیروزی از یاران حسن بن زید روی برمی گرداند و وی هراسان و گریزان به آمل و از آنجا به چالوس می گریزد. در این کشاکش تعداد بسیار زیادی از پیروان داعی کبیر کشته می شوند و لشکریان سلیمان بن عبدالله که اصفهانی قارن بن شهریار نیز همراهی آنان می کرد

در تعقیب هزیمت یافتگان به آمل در می‌آیند. حسن بن زید از دیلم و گیلان طلب یاری می‌نماید و هزار مرد جنگی از آنان به خدمت می‌گیرد. پیکار دگر باره در می‌گیرد و سپاهیان علوی بر یاران خراسانیان چیرگی یافته آنان را وادار به هزیمت می‌نماید و بار دیگر طبرستان مسخر داعی کبیر می‌گردد. اما این پایان ماجرا نیست و نبردهای پیاپی بین سپاهیان حسن بن زید و سلیمان طاهر روی می‌دهد که پیروزی تهایی نصیب یاران شیعیان می‌شود. چون پایه فرمانروایی داعی کبیر استحکام می‌یابد و اندکی از خیال و اندیشه جنگ فارغ می‌گردد به آمل می‌نشیند و به کل مملکت طبرستان احکام علیوان زیدی را ابلاغ می‌نماید.

او بدینوسیله دست به ترویج عقاید خویش می‌زند و سعی می‌نماید تا مسلمانان اهل سنت طبرستان را با عقاید خود همراه کند. داعی کبیر تشیع زیدی را بعنوان مذهب رسمی در طبرستان اعلام و همه را به پذیرش آن دعوت می‌نماید. با گسترش و تحکیم حکومت داعی کبیر در طبرستان و خروج کامل طاهريان از منطقه، آوازه اقتدارش در عالم اسلام می‌پیچد و متعاقب آن سادات علوی و بنی‌هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق روی به سوی طبرستان می‌نهند و به خدمت او می‌رسند گرگان نیز به زودی توسط سپاهیان داعی به تصرف در می‌آید و با مرگ خلیفه عباسی در سال ۲۵۵ هـ ق اقدام سپاهیانش برای تنییه علیوان طبرستان بی‌نتیجه می‌ماند.

شادکامی علیوان دیری نمی‌پاید و در سال ۲۶۰ هـ ق یعقوب لیث صفاری که در سیستان پرچم استقلال برافراشته بود پس از فتح خراسان و براندازی حکومت طاهريان رو به سوی طبرستان می‌نهد. داعی کبیر که پایداری در برابر سپاه سهمگین این سیستانی را عبیث می‌داند از ساری به

آمل و از آنجا به دیلمان می‌گریزد. یعقوب مدت چهار ماه در طبرستان اقامت می‌گزیند و چون به حسن بن زید دست نمی‌یابد کشتار عظیمی از اهالی به راه می‌اندازد و با دریافت مالیات‌های سنگین از طبرستان خارج می‌شود. یعقوب در طی لشکرکشی به طبرستان تعداد کثیری از شتران را که از نیش مگس به هلاکت رسیده بودند از دست داده و در مراجعت با بارش باران سیل آسا هزاران تن از سربازان سپاه خود رادر باتلاقها و براثر دشواری راهها از کف می‌دهد.

با خروج یعقوب از طبرستان، حسن بن زید بار دیگر به دشت بر می‌گردد و بر این نواحی مستولی می‌شود. در خلال حکمرانی داعی کبیر دیلمیان که همواره در رکاب او به پیکار با دشمنان می‌پرداختند فتنه‌انگیزی نموده و موجب اذیت و آزار مردم آمل می‌شوند. دیالمه در آمل ظلم و جور فراوانی در حق مردم روا داشته و خلائق از ستم آنان به رنج افتاده شکایت نزد داعی کبیر می‌برند. دیلمیان که همواره در تیره روزیها یار و مدد زیدیان بودند هرگاه که مجال می‌یافتدست به غارت و چپاول شهر می‌زندند و آشوب و نامنی برپا می‌داشتند. داعی کبیر فرمان تنیه آنها را صادر می‌کند و همین امر باعث رنجش خاطر و سرانجام دشمنی بین او و اهل دیلم می‌گردد.

حسن بن زید در پایان عمر مبتلا به بیماری نقرس می‌شود به گونه‌ای که در یکسال پایان عمر خویش قادر به نشستن بر روی اسب نبود و به همین بیماری در روز دوشنبه سوم رجب سال ۲۷۰ هـ رخت از جهان بر می‌بندد و در آمل به خاک سپرده می‌شود که مقبره او هنوز پابرجاست.

بعد از داعی کبیر برادرش محمد بن زید معروف به داعی صغیر به وصیت برادر از مردم بیعت می‌گیرد و راهبری حکومت علویان را از آن خود می‌نماید. طبرستان در طول حیات حکمرانی داعی صغیر کمتر روی

خویش بخود می‌بیند و این دیار همواره صحنه نبرد علیان، سپاهیان عمال خلیفه، ملوک باوندی در کوهستانهای هزارجریب، نمایندگان طاهریان و صفاریان بوده و محمدبن زید پس از هر شکستی به دلیم گریخته و بایاری از رزم آوران آن دیار به طبرستان برگشته بر دشمنان غلبه می‌یافتد.

با قدرت گرفتن سامانیان در خراسان سلطنتی صفاریان توسط آنها برچیده می‌شود و شاه اسماعیل سامانی که از پیروان و معتقدان متعصب سنى مذهب به شمارمی‌رفت کینه زیدیان علوی را به دل گرفته مجدانه در صدد نابودی آنها بر می‌آید. در شوال ۲۸۷ هـ ق سپاهیان محمدبن زید در حوالی گنبد با لشکریان اسماعیل سامانی به پیکار می‌پردازند که در هنگام نبرد تیری بر بدن داعی صغیر می‌نشینند و موجب مرگ او می‌گردد. محمدبن زید به گواهی تاریخ حاکمی بخشندۀ بود و قبور امامان شیعه در کربلا و نجف بوسیله وی آباد گردید و رونق یافت.

با مرگ داعی صغیر، حکومت زیدیان بر می‌افتد و سامانیان طبرستان را ضمیمه متصروفات خود می‌نمایند. شاه اسماعیل سامانی در سال ۲۸۸ هـ ق پای به آمل می‌نهد و در نزدیکی آن لشکرگاه خویش را بر پا می‌دارد و عدل و انصاف بجایی می‌رساند که هرگز اهل طبرستان به هیچ عهد نه دیده بودند و نه از نیاکان خود شنیده بودند. فرمانروای سامانی تمامی املاکی را که از مدت چهل سال قبل سادات و دیگران از بزرگان به زور ستانده بودند به ایشان باز می‌گرداند و از میزان مالیاتها می‌کاهد و چون از کار طبرستان فارغ می‌شود نماینده‌ای از خود در آن ناحیه بکار می‌گمارد و خود به خراسان باز می‌گردد. با مرگ شاه اسماعیل سامانی به سال ۲۹۵ هـ ق فرزندش احمد سامانی بر جای پدر قرار می‌گیرد و او فردی از

اطرافیان خویش بنام سلام را راهی طبرستان می‌نماید تا به فرمانداری آمل نشیند. اما سلام در آمل در رفتار با مردم به بیراهه می‌رود:

«روزی مردی به نزد او رفت و از فزوئی باج و ستمکاری با جگیران دادخواهی کرد سلام به جای آنکه به درخواست او رسیدگی کند بر آشافت و او را از خانه بیرون کرد، آن مرد از بازار و کوچه‌ها می‌گذشت و ناله می‌کرد. مردم آمل که از سلام خوشدل نبودند این دادخواهی را بهانه کردند و شوریدند.

سپاهیان سلام برای خوابانیدن آشوب سه شبانه روز داشت به کشتار زدند و بر دکانها و بازارها آتش افکند اما شورش ننشست سرانجام سلام پس از نه ماه و بیست و دو روز فرمانداری از شهر بیرون رفت و پادشاه سامانی او را بر کنار نمود.»^۱

در سال ۲۹۸ سواحل دریای طبرستان آماج حملات روسها قرار می‌گیرد. روسها که در زمان حیات حسن بن زید علوی به جزیره آبسکون حمله برده تعداد زیادی از مسلمانان را کشته و اموال اهالی را چپاول کرده بودند این بار با ۱۶ کشتی به آبادی‌های طبرستان حمله آورده و خرابیهای بسیار بیار می‌آورند اما در پیکار با لشکریان عمال سامانی و مردم طبرستان مغلوب شده راه فرار در پیش می‌گیرند و به سوی دیلمان هزیمت می‌نمایند که در آنجا با شبیخون حاکم گیلان مواجه شده نابود می‌شوند. روسها با این شکست تلخ برای مدت مدیدی اندیشه یورش مجدد به سواحل طبرستان و گیلان را از نظر دور می‌دارند. در پی اضمحلال حکومت علویان تصور بر این بود که اینان هیچگاه فرصت

تفویض می‌نماید. حکمرانی داعی صغير پیوسته با جنگ و جدال و نامردایها توأم بوده است. فرزندان ناصر کبیر که حکومت را از آن خود می‌دانسته و خویش را شایسته جانشینی پدر می‌شمردند علم مخالفت برافراشته به مبارزه با حسن بن قاسم پرداخته طبرستان را درگیر جنگهای متعددی می‌نمایند. علاوه بر جنگ قدرت در بین خاندان علویان، اسپهبدان باوندی که در کوهستانها همچنان صاحب قدرت بودند و فیز عمال سامانیان، طبرستان را به صحنه پیکارهای جانفرسا و خانمان برانداز بدل می‌نمایند. چنانکه این خطه آسیب‌های فراوانی از این نبردها متحمل می‌شود و تعداد کثیری از اهالی آن به خون می‌غلتند. آمل که تختگاه علویان محسوب می‌شد در این هنگامه بارها دست به دست می‌گردد و خیل عظیمی از مردم آن به هلاکت می‌افتد. سرانجام داعی صغير در سال ۲۱۶ هـ ق در جنگ با مرد آویج سپهسالار لشکر سامانی شکست خورده و کشته می‌شود و به این ترتیب به حکومت زیدیان برای همیشه در طبرستان پایان داده می‌شود.

چون مردآویج سلسله آل زیار را بنیان می‌نهد و فرمانروایی را در این دودمان برقرار می‌دارد به تصرف قسمت اعظم خاک ایران دست می‌یازد و اوامر خلیفه عباسی را هیچ می‌انگارد. او با قدرت به قلع و قمع مخالفان می‌پردازد و در حالی که به ظاهر اسلام می‌پذیرد در باطن همچنان برآئین زرتشتی باقی می‌ماند او که به شدت از اعراب و خلفای عباسی بیزاری می‌جست در صدد تجدید بنای ایران عصر ساسانی بر می‌آید او تاجی چون تاج خسرو انشیروان برسر می‌نهد و آئین و یادگاری‌های عهد باستان را پاس می‌دارد. وی در آخرین سال حیات خویش در اصفهان، جشن سده را پس از قرنها برپای می‌کند و به شیوه پیشینیان آن

تجدید حیات نخواهند یافت و سامانیان اجازه هرگونه قدرت نمایی را از بازماندگان آنان سلب خواهند نمود. اما سیر حوادث به شکلی دیگر رقم می‌خورد و از جمع زیدیان فردی قد علم می‌نماید و داعیه بزرگی سر می‌دهد و او کسی نیست جز یکی از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) بنام ابو محمد حسن بن علی که بعداً به ناصر کبیر شهرت می‌یابد، او که در زمرة یاران محمد بن زید در پیکارها شرکت ^{تبرستان} ~~منی~~ جست در هنگ گرگان که داعی صغير کشته می‌شود از ناحیه سر جراحت بر هیئت و همین امر موجب نقصان شناوری اش شده به این سبب به اطروش نیز مشهور می‌شود. وی که از ترس جان به گیلان پناه برده بود با لشکرکشی به طبرستان بر آن می‌شود تا حکومت علویان را بار دیگر در طبرستان برقرار نماید اما همواره با شکست مواجه شده ناگزیر به دلیل عقب می‌نشیند تا ینکه در سال ۲۰۱ هـ بخت با او یار می‌گردد و با فائق آمدن بر نمایندگان سامانی پیروزمندانه وارد آمل می‌شود و طبرستان به سرعت به تصرف وی در می‌آید.

تلاش سپاهیان سامانی برای شکست وی به نتیجه نمی‌انجامد و ناصر الحق پیروزمندانه فرمانروایی طبرستان را تحکیم می‌بخشد. اما او که مردی زاهد و فقیهی با طبع بلند بود بزودی کسوت فرمانروایی از تن خارج نموده و گوشہ عزلت بر می‌گزیند و به تربیت شاگرد و تعلیم و تعلم می‌پردازد تا اینکه سرانجام به سال ۲۰۴ هـ در حالیکه نزدیک به یکصد سال از عمرش سپری می‌شد دارفانی را وداع گفته و در آمل به خاک سپرده می‌شود.

ناصر کبیر قبل از مرگش علیرغم داشتن چندین فرزند پسر، حکومت طبرستان را به پسرعمویش حسن بن قاسم معروف به داعی صغير

را گرامی می‌دارد. اما ترکان مجال تحقق آرزوهایش را نمی‌دهند و به سال ۲۲۳ وی را به قتل می‌رسانند. با مرگ مرداویج، برادرش و شمگیر بر مسند حکومت نکیه می‌زنند او برای سرکوبی یا غیان از ری به آمل لشگر می‌کشد و همه گردنشان را منقاد خود می‌سازد. و شمگیر سالهای پر تلاطم حکمرانی خویش را همواره در کشمکش پادشاهان آل بویه که به تازگی قدرت یافته بودند سپری می‌نمایند.

طبرستان قرن سوم هجری را شاهد نزاع دائمی بین صاحبان و مدعیان قدرت چون آل زیار، سامانیان و آل بویه بوده و در این کیرو دار خلق زیادی از شهرهای این مرز و بوم خصوصاً شهر آمل به خاک و خون در می‌غلند و خرابی و ویرانی آبادیهای فراوانی را به ورطه نابودی می‌کشانند. در سال ۳۳۱ هـ مردم آمل بر لشگریان و شمگیر می‌شورند و تعداد زیادی از یاران وی را به هلاکت می‌رسانند. دو سال بعد در جنگ دیگری همه پلها و راههایی که به آمل ختم می‌شد ویران می‌گردد تا راه ورود خصم به شهر بسته شود. با مرگ و شمگیر، آل بویه که دوران قدرت و سروری خود را سپری می‌نمودند وقوعی به قابوس جانشین او ننهاده طبرستان را مسخر می‌شوند آنان که شیعه دوازده امامی محسوب می‌شند در ادامه پیروزی‌هایشان بغداد و مرکز حکومت عباسیان را متصرف می‌شوند خلیفه را از خلافت برکنار و برای او جانشینی تعیین می‌نمایند. پادشاهان بویه به بازسازی مقابر حضرت علی و سیدالشہدا می‌پردازند. و عضدالدوله دیلمی شخصاً برای زیارت به نجف و کربلا می‌شتابد، عقاید شیعی در زمان پادشاهی سلسله آل بویه در طبرستان رونق می‌گیرد و گرایش مردم به سوی اهل بیت فزوئی می‌یابد.

حکومت آل بویه بوسیله گماشتگان آنها در طبرستان تداوم می‌یابد و قابوس بن وشمگیر که به مدت ۱۸ سال تاج و تخت خویش را از کف داده بود به سامانیان پناه می‌آورد و با تضعیف حکومت بویهیان، در سال ۲۸۸ هـ ق بسوی گرگان شتافت و طبرستان را از چنگ آل بویه خارج می‌سازد اما دیری نمی‌پاید که مرگ وی فرا می‌رسد و پس از او پرسش منوچهر ملک المعالی به حکومت گرگان و طبرستان می‌نشیند. در عصر او سلطان محمود غزنوی در شرق ایران فرمانروائی مقتدری بر پا می‌دارد و او که قدرت مقابله با وی را در خود سراغ ندارد ناگزیر با دادن سالانه پنجاه هزار دینار زر مملکت خود را از گزند حملاتش مصون نگه می‌دارد و سکه بنام شاه غزنوی می‌زند. در زمان منوچهر ملک المعالی جنگ مذهبی بزرگی در آمل رخ می‌دهد:

« به تحریک ابن سیف دینوری والی آمل فتنه بزرگی میان شیعه و سنی برپا شد و سنیان با حمایت عمال حکومت منوچهربن قابوس به امکنه متبرکه شیعه از جمله مزار ناصر کبیر و مساجد شیعه در آمل حمله برداشتند و بسیاری از شیعیان را که به دفاع از مقدسات خود برخاسته بودند به قتل رساندند. شیخ ابوالقاسم بستی از ری برای حمایت از شیعیان به آمل آمد و در مجالس و محافل واقعه تاریخی روز غدیر را بازگو کرد و این امر موجب کینه‌توزی بیشتر گردید. ابن سیف او را پس از سه روز از آمل بیرون کرد آنگاه مهاجمین بقیه ناصر کبیر را آتش زدند و مناره‌اش را خراب نمودند سپس مسجد شیعیان را که سکه حازم بود خراب کردند و نیز مسجد معروف به زیدیک العلوی را خراب نمودند و همچنین خانه ابوالحسن الناصر را که رهبر شیعیان آمل بود به آتش کشیدند. خبر این وقایع به تنکابن و

گیلان رسید و مردم شیعه به هیجان آمدند و به کیابوالحسن متousel شدند او را برای حمله به سوی آمل ترغیب نمودند وی اظهار ناتوانی نمود اما مردم را به نزد ثائر علوی در روسری هدایت کرد و به او امر کرد که به سمت آمل برود ثائر علوی نیز مسامحه کرد مردم خانه او را در روسری به آتش کشیدند. سید کیابوالحسن به ابا جعفر ناصر در ری متousel شد و ابی جعفر بیست هزار دینار از منوچهر بن قابوس گرفت و هفت هزار دینار آنرا به مصرف تعمیر مشاهد و مساجد رسانید آنگاه امیر وردانشاه از سوی منوچهر بن قابوس مأمور خواباندن فتنه و شورش سنیان گردید وی بسیاری از مفسدین از جمله ابو اسحاق صفاری فقیه و محرك سنیان را کشت و غرامت شیعیان را پرداخت نمود.^۱

سلطان مسعود غزنوی در سال ۴۲۶ هـ ق به عزم تصرف طبرستان لشکری عظیم مهیا نموده، امیری سپاه را خویشن بر عهده می‌گیرد و بدین سوی عزیمت می‌نماید او که بی‌هیچ اغماضی قصد سرنگونی حکومت آل زیار را در سر دارد گرگان و ساری را به سرعت و به آسانی فتح می‌نماید و سپس عازم آمل می‌شود. راه بین ساری و آمل از میان جنکل و باتلاقهای بزرگ عبور می‌کرد و سپاهیان سلطان مسعود به دشواری در آن طی طریق می‌نمودند با این وجود هیچ مانعی نمی‌تواند عزم راسخ پادشاه غزنوی را دچار تزلزل نماید. مردم آمل چون از ورود سپاهیان مسعود به شهر باخبر می‌شوند نمایندگانی از خویش نزد او فرستاده طلب امان می‌نمایند. شاه نیز از تنبیه آنان در می‌گذرد و بدون هرگونه درگیری

۱. تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی، محمد مهدی شجاع شفیعی

در روز جمعه ششم جمادی الاول سال ۴۲۶ هـ ق پایی به شهر آمل می نهد. در تاریخ بیهقی از مردمان آمل به نیکی یاد شده است اهالی این شهر را پاکیزه روی و شادکام یافته دکان‌ها را در گشاده و از شهر آمل تمجید فراوان شده است. امیر مسعود پس از درنگ چند روزه در آمل، رهسپار نائل می‌شود تا با شکست سپاهیان دشمن به غائله لشکریان آل زیار پایان دهد. این مهم نیز به آسانی انجام می‌پذیرد و سلطان به آمل باز می‌گردد اما در مراجعت به شهر برخلاف دفعه قبل از درستیز با اهالی در می‌آید و فرمان می‌دهد مردم آمل هزار هزار دینار زر نیشابوری، هزار دست قالی و بسیاری جامه‌های رومی و پارچه‌های نفیس جمع آورند و چنانچه این فرمان را به اجرا نیاورند سپاهیان را برای تحصیل هر آنچه از زر و سیم و دیگر اموال نفیس که در شهر باشد گسیل خواهد داشت.

بزرگان آمل در پی چاره برمی‌آیند و از امیر مسعود تقاضای رحمت و بخشش می‌نمایند که آنچه وی خواسته از اهالی آمل برآورده و آنها رعیتی بی‌چیز بیش نیستند. اما شاه غزنوی که آن روزها را همواره به شراب می‌نشست امر می‌نماید تا سپاهیان به شهر در آیند و هر آنچه را که بیابند با خود آورند. اهل آمل چون چنین بینند شهر را ترک نموده به جنگل‌ها می‌گردند تا از گزند سپاهیان غزنیان در امان مانند. لشکریان مسعود شهر را غارت نموده، آتش به خانه‌ها می‌افکند و کشتار عظیم به راه می‌اندازند. آنها در مدت چهار روز تاخت و تاز و ویرانگری صد و شصت هزار دینار زر از مردم آمل می‌ستانند و بی‌مهابا برهمه می‌تازند چنانکه

زهاد و پارسایانی که در مصلی به نماز نشسته و قرآن در کنار داشتند از دم تیغ می‌گذرانند و احده را یارای مقاومت نمی‌ماند.^۱

چون خبر به امیرمسعود می‌رسد از کرده خویش پشیمان و نادم می‌شود و از مردم آمل دلجوئی می‌نماید اما ظلم و ستم بی‌حد و حصری که از شقاوت سلطان غزنوی بر مردم آمل می‌رود تاسالیان سال از خاطره‌ها زدوده نمی‌شود. سلطان مسعود پس از چهل و شش روز آمل را ترک می‌گوید و از گناه و تمرد انوشیروان فرزند متوجه ملک المعالی در گذشته بار دیگر او را به امارت طبرستان می‌گمارد.

۱. تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوری، ص ۱۹۵

اسپهبدان باوندی

آل باوند که مدت مديدة کوهستانهای پریم در جنوب غربی ساری را در اختیار داشتند با یکه تازی آل زیار به مرور دچار ضعف و فتور می‌شوند و عاقبت در سال ۳۹۷ هـ ق آخرین شهریار از باوندیان کیوسیه بنام شهریار پسر دara توسط وشمگیر به قتل می‌رسد و به این ترتیب این دودمان عرصه قدرت را در این خطه برای همیشه ترک می‌گویند. ولی با گذشت زمانی چند از این تحولات، تاریخ فرصتی دوباره به نسل جدیدی از باوندیان می‌دهد تا پس از فترتی چند ساله به ملجاء و پناهگاه مردم ستمدیده ساری تبدیل شوند تا بار دیگر بر اریکه قدرت تکیه بزنند این شاهزادگان ساسانی تبار که تدریجاً دین اسلام اختیار نموده و لباس تشیع به تن کرده بودند در تلاطم حوادث فرصت می‌یابند قدرت از دست رفته را بازیابند و نقشی اساسی در تحولات خطه جنوبی دریای خزر بازی نمایند. با اوچ‌گیری سلسله ترکمانان سلجوقی در شرق و گسترش متصرفات آنان در مرکز ایران، طبرستان به صحنۀ زورآزمایی آنها و دیگر مدعیان تبدیل می‌شود و منطقه آماج حملات سپاهیان بیگانه و قدرت طلبان

می گردد. اهالی طبرستان که از همه جا مانده و رانده شده‌اند در پی یافتن پناهگاه محکم و مطمئن به چاره‌اندیشی می‌پردازند و سرانجام راه نجات را در استمداد از بازماندگان شاهان ساسانی می‌یابند.

در این میانه باوندیان در قامت فرشتگان رستگاری بر می‌خیزند و با افول قدرت آل زیار، شهریاران این خاندان به بازسازی قدرت از کف رفته می‌پردازنند و منطقه حکمرانی خویش را کوهستانهای پریم وسعت می‌بخشند. سلجوقیان و ملوک آل زیار که در طول این سالها همواره در گیر منازعات فرسایشی با اسماعیلیان و پیروان حسن صباح در کوههای دیلم و غرب طبرستان بودند به تدریج در سراشیبی سقوط و اضمحلال قرار می‌گیرند و نسل دوم باوندیان بنام اسپهبدان در آسمان قدرت طبرستان طلوع می‌نمایند.

اسپهبد شهریار حسام الدوله باوندی نواحی کوهستانی را گام به گام تحت تصرف خود در می‌آورد و از ضعف سلجوقیان سود جسته به سوی دشت سرازیر می‌شود. او ابتدا ساری را آزاد ساخته آنرا مرکز حکومت خویش قرار می‌دهد و سپس بقیه نقاط طبرستان را متصرف می‌شود. اسپهبد شهریار که در سال ۴۶۶ هـ ق عنان حکومت را بدست گرفته بود بخوبی از اختلافات داخلی سلجوقیان سود جسته بعد از سالها فترت موفق می‌شود تا طبرستان را از سیطره بیگانگان خارج سازد. چون غیاث الدین محمد سلجوقی به سال ۴۹۸ هـ ق در اصفهان بر تخت سلطنت می‌نشیند به عزم تصرف طبرستان پنجهزار سپاهی را با فرماندهی یکی از سردارانش بنام سنقر روانه این دیار می‌سازد. لشگریان سلجوقی از راه لاریجان بسوی آمل به حرکت در می‌آیند و با گروهی از مردم سنی مذهب آمل که با سارویان شیعی مذهب دشمنی دیرینه داشتند بسوی پایتخت شاهزاده

باوندی روانه می‌شوند. آنها از مسیر کناره دریا راه می‌پیماند تا به ساری می‌رسند. چون خبر به اسپهبد شهربیار می‌رسد بی‌درنگ سپاهیان خویش را در کنار دروازه شهر ساری آرایش می‌دهد. با آغاز جنگ یکی از سرداران سنتر به همراه تعدادی از سپاهیان از لشکر سلجوقی جدا شده به اسپهبد شهربیار می‌پیوندد. پیکار سختی در می‌گیرد و جنگاوران

تبرستان

بسیاری از طرفین به خون در می‌غلتند.
در هیاهوی نبرد به ناگهان مرغابی‌هایی که در پشت میدان نبرد در برکه‌ها و آبگیرهای منطقه آرمیده بودند بانگ زنان به پرواز در می‌آیند. پرو بال زدن دسته جمعی و صداهای درهم پیچیده آنان سپاه سنتر را متوجه می‌سازد و به گمان اینکه دشمن از پشت سر به آنها تاخته پریشان و سراسیمه شده به یکباره پای به گریز می‌نهند. لشکریان اسپهبد به دنبال آنها تاخته تعداد کثیری از آنان را کشته و عده‌ای را نیز به اسارت در می‌آورند. از جمله اسیر شدگان آمليانی بودند که به اندیشه جهاد به ساری آمده بودند. به فرمان اسپهبد همه اسرا آزاد می‌شوند مگر مردم آمل که بر پیشانی ایشان داغ محمد (ص) و علی (ع) می‌زنند و آنان را با چهره سیاه در بازار شهر می‌گردانند. سپس آمليان را پس از آن همه خواری به شهر خویش باز می‌گردانند.^۱

به سال ۵۰۱ هـ ق شهربیار حسام الدوله دارفانی را وداع می‌گوید و پسرش اسپهبد قارن نجم الدوله بر جای او می‌نشیند. فرماننروایی او بیش از سه سال نمی‌پاید و پس از وی اسپهبد علی علاء الدوله بر جایش قرار می‌گیرد در زمان این شاهزاده باوندی طبرستان به محل نزاع دائمی

سلجوقیان و سپاهیان اسپهید از یک سوی و قدرت طلبی اسماعیلیان از سوی دیگر تبدیل می‌شود. از این رهگذر آسیب‌های فراوانی به اهالی تحمل می‌گردد و خسارات سنگینی به آبادیها وارد می‌شود. فزون طلبی پیروان حسن صباح نیز مزید برعلت شده تشویش و ناامنی منطقه را فرا می‌گیرد. اما اسماعیلیه که بودند و حسن صباح ^{چه درسر می‌پروراند.}

امام جعفر صادق (ع) در حیات خود پسر ارشد خویش اسماعیل را به جانشینی بر می‌گزیند اما اسماعیل پیش از پدر رحلت می‌نماید. آن حضرت نیز موسی کاظم (ع) را به امامت تعیین می‌کند. پس از شهادت حضرت امام جعفر صادق (ع) جانشینی ایشان محل مناقشه شیعیان می‌گردد. عده‌ای بر امامت امام موسی کاظم (ع) صحه می‌گذارند و تعداد کمتری نیز امامت را از آن اسماعیل و فرزندان وی دانسته و به آن ایمان آورند. بتدریج این اختلافات دامنه وسیعتری به خود گرفته و قائلین به امامت اسماعیل به ترویج اندیشه‌های خویش پرداخته و نحله فکری جدیدی برپا می‌دارند. از بین ایرانیان فردی بنام عبدالله بن میمون که در عداوت با اعراب شهره بود در پای بندی به ایده‌های این گروه آنچنان اصرار می‌ورزد که عاقبت به زعامت آنان که فرقه اسماعیلیان نام می‌گیرد برگزیده می‌شود. اسماعیلیان در اطراف و اکناف جهان اسلام پراکنده می‌گردند و در مصر اقبال بلند یارشان می‌شود و به حکومت می‌رسند که به نام خلفای فاطمی در تاریخ از آنان یاد می‌گردد. در ایران نیز اندک اندک بر تعداد اسماعیلیان افزوده شده و با ظهور حسن صباح و پذیرش رهبری او توسط آنها بر قدرت و شوکت آنان افزوده می‌شود.

حسن صباح به سال ۴۸۲ هـ ق قلعه الموت را در روDBار قزوین به تصرف خویش در می آورد و این سرآغازی می شود بر وقوع یک سلسله حوادث دهشتگ در طبرستان و دیگر ولایت همچوار آن.

اسماعیلیان با درایت و هوشمندی حسن صباح مناطق وسیعی از کوهستانهای طبرستان را متصرف می شوند و قدرت فزاینده خود را به رخ فرمانروایان منطقه می کشند. ترور و نابودی مخالفان از شیوه های مرسوم و رعب آور اسماعیلیان به شمار می آمد که ترس بد جان همکان مستولی می ساخت. با مرگ حسن صباح جانشینانش بر ادامه این سیاست پای می کوبند و به نزاع با حکمرانان باوندی می پردازند. اسپهبد علی علاء الدوله که قدرت روز افزون آنها را خطری بزرگ برای حکومت خویش احساس می کند به مقابله آنان می پردازد و دست به قلع و قمع پیروان اسماعیلیه می زند. پسرش اسپهبد غازی رستم نیز دست به شمشیر برده هر جا که آنان را بباید از دم تیغ می گذراند. اسماعیلیان نیز در مقام تلافی برآمده نقشه ترور وی را به اجرا در می آورند. ابتدا در ساری دست به ترور نافرجم اسپهبد غازی رستم می زند و چون توفیق حاصل نمی آید در مرتبه دوم در آمل او را مورد حمله قرار می دهد. شاه غازی رستم که به شکار مشغول بود ناگهان توسط دو تن از غلامان خویش که گویا بر مذهب اسماعیلی بودند با کارد مورد حمله قرار می گیرد و به سختی مجرح می شود. ضاربان توسط همراهان شاهزاده به قتل می رساند اما رستم غازی مورد مداوا قرار می گیرد و از خوش اقبالی از مرگ می رهد و جان سالم از این مهلکه بدر می برد.

در سال ۵۰۲ هـ ق حادثه بزرگ دیگری توسط فدائیان اسماعیلی در آمل به وقوع می پیوندد که ما وقع آن در تاریخ به تفصیل ثبت می شود. امام

شافعیان طبرستان فخرالاسلام عبدالرحمن بن اسماعیل معروف به ابوالمحاسن رویانی که در دشمنی و عداوت با اسماعیلیان شهره خاص و عام بود و دارای تألیفاتی چند در علوم مذهبی نیز می‌باشد در آمل روزگار می‌گذرانید. او نخستین فقیهی بود که اسماعیلیان را رسماً خارج از دین خواند و اندیشه‌هایشان را به سخره می‌گرفت. اسماعیلیان نیز که عناد و مخالفت دانشمندی چون او را بر نمی‌تافتند در صدد قتل وی بر می‌آیند و عاقبت فخرالاسلام را در مسجد آمل با ضربت کارد از پای در می‌آورند و به حیات وی پایان می‌دهند. ابن اسفندیار می‌تواند که بعد از قریب ۲۵۰ سال آن کارد را متولیان مسجد در آن مکان نگهداری می‌کردند.^۱

در اواخر عمر اسپهبد علاء الدوّله، والیان آمل و لاریجان که کینه وی بر دل داشتند نامه‌ای به سلطان سنجیر سلجوقی می‌نگارند مبنی بر اینکه در قلعه دارا در منطقه کوهستانی لاریجان گنجهای عظیم از پیشینیان نهفته است و چنانچه آن سلطان اراده نماید او را در فتح آن قلعه یاری خواهد رساند.

پادشاه سلجوقی چون بشنید عباس والی ری را فرمان می‌دهد تا به طبرستان شود و آن قلعه از اسپهبد باوندی پس گیرد. سپاهیان عباسی چون به سوی طبرستان راهی می‌شوند اسپهبد علاء الدوّله بر آنها می‌تازند و جماعت زیادی از آنها را به هلاکت می‌رساند. اسپهبد همچنین به سپاهیانش می‌سپارد تا دمار از مردم آمل که باعث دعوت سپاهیان سلجوقی شده‌اند در آورده اموال آنان به غارت ببرند. لشگریان شاهزاده

باوندی نیز چنین کردند تا اصحاب عباس و نیز مردم آمل به ستوه آمده امان خواستند. علاء الدوله تمنای آنان را می‌پذیرد و از لغزش مردم آمل در میگذرد اما خود به قصد تصرف قلعه دارا به سوی لاریجان ره می‌سپارد تا عاقبت آنرا می‌گشاید و آنچه را که از خزانه و غنائم در آن بوده به چنگ می‌آورد.

وی در سال ۵۳۳ از بیماری نقرس بدروده حیات می‌گوید و اسپهبد شاه غازی رستم بر جای وی بر اریکه قدرت تکیه می‌زند. او بعد از مدتی پیکار با لشکریان سلطان سنجر بر آنها فائق می‌آید و سایه قدرت حکومت خویش را برخاک طبرستان می‌گستراند. غازی رستم پس از آن کمر همت به عمران و آبادانی طبرستان می‌بندد و آرامش و امنیت را به آن نواحی باز می‌گرداند. اسپهبد که کینه دیرینه‌ای با اسماعیلیان دارد روزگار را بر آنها سخت می‌گیرد و با لشکرکشی‌های پیاپی و قتل ملاحده و نابودی مزارع آنها، عرصه را بر پیروان این آئین آن چنان تنگ می‌نماید که تا آن زمان کمتر سابقه داشته است. اسماعیلیان نیز که در صدد تلافی و انتقامجوئی مترصد فرصت هستند چون شاه غازی رستم را دور از دسترس می‌بینند به گرده بازو که ولیعهد او نیز به شمار می‌رفت و نزد پدر بسیار عزیز و گرامی بود حمله می‌برند و به ضرب کارد او را به هلاکت می‌رسانند. اسپهبد رستم که خود دوبار از ضربت کارد آنان رسته بود به تلافی مرگ فرزندش به قتل اسماعیلیان دست می‌یازد و تا پایان عمر لحظه‌ای از سعی و تلاش برای نابودی آنها غافل نمی‌ماند. اسپهبد که به عمران و آبادی طبرستان سخت توجه می‌نمود فرمان می‌دهد تا از خوزستان دو تن بنامهای علی و محمد را به این ولايت آورده تا مردم را در کشت نیشکر یاری رسانند و آنها را در تهیه قند و شکر سفید مدد

نمایند. آن چنانکه بعد از چند صباحی انبوهی از قند و نبات و شکر سپید از زمینهای طبرستان حاصل آمد و هر ساله بیست و پنجهزار من از آن در آمل کسب می‌شد که همین امر موجب رونق و آبادانی شهرها و آبادیهای طبرستان می‌گردد. اسپهبد شاه غازی رستم که خود شیعه امامیه بود و دودمان علی (ع) را بسیار دوست می‌داشت بردامنه نفوذ آن افزوده و اهالی طبرستان را به قبول آئین اهل بیت دعوت بسیار می‌نمود. اسپهبد سرانجام به سال ۵۵۸ هـ ق دنیا را ترک کفته به آن جهان رخت بر می‌بندد.

علاء الدوله شمس الملوك حسن پس از مرگ پدر چون ارکان حکومت را بر دست می‌گیرد در گام نخست نزدیکان و خویشان را یکایک به قتل می‌رساند تا بی‌واهمه به حکمرانی بپردازد. در عصر او خوارزمشاهیان در ایالات شرقی ایران به قدرت می‌رسند و تهدیدی برای فرمانروایان طبرستان در آینده به شمار می‌روند. اسپهبد شمس الملوك که در سنگلی و خونریزی در بین شاهان باوندی زبانزد می‌باشد در باده گساری شهره خاص و عام می‌گردد و مجالس بزم شباهه‌اش نقل محافل بزرگان بوده و کسی را زهره سرپیچی از فرامین بی‌حد و حصرش نبوده است. اما خیره سری و ستمکاریهایش چندان نمی‌پاید و عاقبت نگهبانان خاصه‌اش از بیم بیداد و ستم او، شباهه به خوابگاهش رفته دربستر خواب به ضرب شمشیر وی را به هلاکت می‌رسانند. این واقعه به سال ۵۶۸ هـ ق پدید می‌آید تا بار دیگر در تاریخ تکرار شود. اردشیر پسر خردسال اسپهبد حسن بر جای پدر قرار می‌گیرد و یکی از طولانی‌ترین مدت فرمانروایی باوندیان را در طبرستان بنام خود می‌نگارد او ۳۴ سال بر طبرستان حکم می‌راند و کاخهای بزرگ و زیبا به سبک شاهان ساسانی در شهرهای طبرستان

برپا می‌دارد. اسپهبد اردشیر با زیرکی و ذکاوت در می‌یابد جدال با خوارزمشاهیان سودی برای او در پی نخواهد داشت بنابراین با سلطان تکش خوارزمشاهی دست دوستی می‌دهد و هدایایی برای شاه خوارزم می‌فرستد تا خیال حمله به طبرستان از سر دور بدارد. مدت ۱۸ سال در سایه این دوستی، امنیت و آسایش بر این ناحیه مستولی می‌شود و مردم آسوده از جنگهای بی سرانجام به عمران و آبادی دیبار خویش می‌پردازنند. اما این دوستی عاقبت به کدورت می‌انجامد و بین اسپهبد اردشیر باوند و سلطان خوارزم کینه و دشمنی پدید می‌آید. سپاهیان سلطان تکش به طبرستان می‌تازند و چون شاهزاده باوند را یارای مقاومت در برابر آنها نیست ناگزیر از پیش پای آنان می‌گریزد و به کوهستان پناه می‌برد. لشگریان خوارزم ساری را می‌سوزانند اما پس از چندی به ولایت خویش بر می‌گردند. با خروج اهل خوارزم اسپهبد اردشیر باز می‌گردد و دوباره بر مسند حکومت می‌نشیند ولی عداوت بین دو پادشاه ادامه می‌یابد و سلطان تکش بار دیگر سپاهیانش را بسوی طبرستان گسیل می‌دارد. در این یورش دگرباره ساری به آتش کشیده می‌شود. آنان این بار به تختگاه باوندیان بستنده نمی‌کنند و راه آمل را پیش می‌گیرند. شهر آمل از یورش خوارزمشاهیان آسیب فراوان می‌بیند و بسیاری از اهالی این شهر در جنگ تلف می‌شوند. اسپهبد اردشیر باوند در سال ۶۰۲ به درد قولنج از دنیا در می‌گردد و فرزندش رستم شمس‌الملوک بر اورنگ پادشاهی استوار می‌گردد. در عصر او سلطان محمد خوارزمشاه که فرمانروایی اش غایت قدرت سلسله خوارزمشاهیان محسوب می‌گردد به کشورگشایی دست می‌یازد و قسمت اعظم خاک ایران را به تصرف خویش در می‌آورد طبرستان نیز به جمع متصرفات وی افزوده می‌شود و این ناحیه درید.

قدرت خوارزمشاهیان قرار می‌گیرد. شاه باوند در سال چهارم سلطنت خود به وسیله شوهر خواهرش به قتل می‌رسد و طومار پادشاهی کوتاهش پیچیده می‌شود. با مرگ اسپهبد رستم شمس الملوك در سال ۶۰۶ هـ ق حکومت نسل دوم باوندیان خاتمه می‌یابد و فرمانروایی آنها برکوه و دشت طبرستان پایان می‌گیرد.

با افول خداوندی باوندیان، سلطان محمد خوارزمشاه بر سراسر خاک طبرستان استیلا می‌یابد و شهرهای این ناحیه را زیر سم ستوران سپاهیانش به نابودی می‌کشاند. اموال اهالی طبرستان به یغما برده می‌شود و هر باره خیل عظیمی از مردم این دیار به خاک و خون می‌غلتند. اما دوران سرافرازی سلطان محمد بیش از ده سال بطول نمی‌انجامد و خود گرفتار خشم و غضب چنگیزخان مغول می‌گردد. با یورش چنگیز بسوی سپاهیان شاه خوارزم، وی که در برابر لشکر جرار و خونخواز تاتار یارای مقاومت ندارد روی به هزیمت می‌نهد و هراسان شهر به شهر و منزل به منزل از بیم جان در پی یافتن پناهگاهی طی طریق می‌کند. تا که خود را به طبرستان می‌اندازد اما چون اینجا را نیز اینم نمی‌یابد به سوی دریا می‌گریزد. لشکریان مغول در تعقیب او اسب می‌دوانند و در سر راه خویش شهرها را نابود ساخته و مردم را قتل عام می‌نمایند. اهالی ساری و رویان و بویژه مردم آمل قتل عام می‌شوند و کشتار مهیبی به راه می‌افتد.

مغولان در سال ۶۱۷ هـ ق آنچه را که در طبرستان است به یغما می‌برند و آوای مرگ را در همه جا می‌پراکنند. خاندان سلطان محمد که به دژی در کوهستانهای طبرستان پناه برده بودند پس از چند ماه محاصره وادار به تسليم می‌شوند و به دستور چنگیز، پیران و نوه‌های شاه مغلوب به قتل

می‌رسند و زنان و دختران وی به رنج و عذاب سخت گرفتار می‌آیند. سلطان محمد نیز گریزان تن رنجور خویش را به هزار مصیبت به جزیره آبسکون در دریای طبرستان می‌رساند. او که از بیماری ذات الیه در رنج بوده چند گاهی را در آن جزیره با محنت فراوان روزگار می‌گذراند تا اینکه سرانجام در همان مکان جان به جان آفرین تسليم می‌نماید.

گماشتگان خان مغول تا سال ۶۲۵ هـ ق بویار طبرستان را مورد هجوم بيرحمانه خود قرار می‌دهند و هر بار تعداد کثیری از مردم را به کام نیستی می‌فرستند. شهرها رامی‌سوزانند و اموال مردم را به یغما می‌برند. سالهای درد و رنج مازنی‌ها در عصر مغلolan را گویا پایانی نیست. شهر تمیشه که تاریخی به درازای قدمت طبرستان داشت آنچنان ویران می‌شود که دیگر نام و نشانی از آن باقی نمی‌ماند. این شهر که در حد فاصل کردکوی و بهشهر واقع بوده دیگر هیچگاه معمور نگردید و به تلی از خاک تبدیل می‌گردد و نام آن به تاریخ می‌پیوندد.^۱

با مرگ آخرین شهربیار اسپهبدان باوندی دودمان آنان به کوهستانها می‌گریزند و با شور بختی تاخت و تاز سپاهیان مغول را نظاره می‌کنند. تا آنکه از نسل سوم باوندیان نورامیدی تاییده می‌شود و از نوادگان کینخوار باوند، حسام الدوّله اردشیر به سال ۶۲۵ قد بر می‌افرازد. مردم طبرستان نیز بر او جمع می‌شوند تا شاید این شاهزاده ساسانی با درایت خویش از خشم و هیبت مغلolan بکاهد و آرامش را به این ناحیه بازگرداند. حسام الدوّله اردشیر از اعتبار نسب خود سود می‌جوید و با مغلolan از در دوستی در می‌آید. آنان نیز او را به حکمرانی طبرستان می‌گمارند اما

کماکان خویش را صاحب اختیار و قادر مطلق شمرده، مازنی‌ها را به هیچ می‌انگارند. حسام‌الدوله اردشیر نیز سالیانه خراجی مهیا نموده به دربار خان مغول می‌فرستد تا شاید مردم را از گزند یورش آنها در امان نگاهدارد. شهریار باوندی آمل را مرکز فرمانروایی خویش قرار می‌دهد و در این دیار بر مسند قدرت می‌نشیند. در این سالها ایلخانان مغول سعی وافی بعمل می‌آورند تا ریشه اسماعیلیان را از بیخ وین برکنند و آخرین کانون مقاومت اینان را درهم بشکنند. لامحاله خاک طبرستان عرصه جولان و نبرد مغولان و اسماعیلیان می‌گردد و مردم از رهگذر این پیکارها رنج‌ها می‌بینند. پس از درگذشت حسام‌الدوله اردشیر فرزندش محمدشمس‌الملوک به سال ۶۴۷ هـ ق بر تخت فرمانروایی تکیه می‌زند. در عصر او هولاکوهان مغول به غائله اسماعیلیان خاتمه می‌دهد و قلعه‌الموت را به تصرف در می‌آورد و به اقتدار و شکوه هراس انگیز پیروان حسن صباح پایان می‌دهد. هولاکوهان در مدت خداوندیش به کار سترگ دیگری دست می‌یازد و با قتل خلیفه عباسی در بغداد طومار قرنها حکومت بلا منازع خاندان عباسی را در هم می‌بیچد.

محمدشمس‌الملوک به سال ۶۶۴ هـ ق به دست سرداران مغول به قتل می‌رسد و برادرش علی علاء‌الدوله باوند زمام امور فرمانروایی طبرستان را بدست می‌گیرد. در زمان علاء‌الدوله، ایلخانان مغول چندان وقوعی به اوننهاده و طبرستان همچنان عرصه تاخت و تاز بیگانگان قرار می‌گیرد. پس از چند صباحی علی علاء‌الدوله بدرود حیات می‌گوید و به سال ۶۷۵ هـ ق تاج‌الدوله به جای وی بر مسند حکومت طبرستان قرار می‌گیرد. با شروع حکمرانی تاج‌الدوله طبرستان اندکی روی آرامش بخود می‌بیند و از آمد و شد مغولان به این دیار کاسته می‌شود تاج‌الدوله با تدبیر به

چاره‌جوئی مشکلات می‌پردازد و به آبادانی شهرها و دیه‌ها کمر همت می‌بندد آن چنانکه حکایت است در زمان او در آمل و پیرامون آن حدود هفتاد مدرسه ساخته شد. او با زیرکی به خواهش‌های مفولان پاسخ مناسب می‌دهد و به جبران خسران ویرانیها می‌پردازد. بعد از او شهریاران باوندی یکایک برجای دیگری قرار می‌گیرند و مفولان نیز به مرور ایام کسوت خشونت و خونریزی ارتقا به در کرده دین اسلام می‌پذیرند. چون سلاطین مغول به اسلام می‌گروند در حقیق و خوی آنان دگرگونی حاصل می‌شود و به عمران و آبادانی ایران توجه خاصی معمول می‌دارند. طبرستان نیز بسان دیگر ولایات از این اتفاق نیکو بی بهره نمی‌ماند و مردم از دستبرد و تالان سرمایه و جان خویش در امان می‌مانند.

به سال ۷۳۴ هـ فخر الدوله حسن عهده دار امر مهم فرمانروایی می‌شود لیکن در سال ۷۵۰ به قتل می‌رسد و با مرگ او حکومت باوندیان کینخواریه نیز پایان می‌یابد. و نوادگان باوند برای همیشه مسند حکومت طبرستان را ترک می‌گویند. در اواخر حکومت سلسله باوندیان، مازندران بار دیگر عرصه تاخت و تاز و گستاخی سپاهیان مغول می‌گردد. کشتزاران بسیاری در طی این ایام نابود می‌شوند و قوت لايموت دهقانان مازنی رو به کاستی می‌نهد. مالیات‌های مضاعفی که از اینان ستانده می‌شود موجب دشواری زندگی و شیوع بیماریهای گوناگون می‌شود. اهالی رنجور و ستمدیده طبرستان به بیماریهای واگیردار گرفتار می‌آیند و تن رنجیده آنان توان مقابله با آنها را از دست می‌دهد. عده کثیری از مرض وبا از پای در می‌آیند و قحطی و تنگستی شیوع پیدا می‌کند. بر اثر بیماری بسیاری از کسان آل باوند و همسران و فرزندان فخر الدوله

حسن نیز ترک حیات گفته اندوهی عظیم بر مردم مستولی می‌شود. با مرگ سلطان ابوسعید که همزمان با حکومت فخرالدوله حسن روی می‌دهد فرمانروایی مقتدرانه مغولان دچار تزلزل گردیده و هر یک از ملوک در گوشه‌ای از این ولایت به ادعای تاج و تخت بر می‌خیزند. در خلال حوادث قرن هفتم هجری در ادبیات تاریخی و نوشتاری مرتبط با طبرستان بتدربیع تغیراتی حاصل می‌شود که می‌توان در کتب آن عصر مشاهده نمود و آن اینکه به مرور سالیان، مازندران به جای نام طبرستان مورد استفاده قرار می‌گیرد و اسم طبرستان اندک اندک مطروح می‌شود و از نام مازندران برای بیان حوادث مربوط به منطقه سود جسته می‌شود. بنابراین در وصف جریانات تاریخی سالهای پسین سعی شده از نام مازندران استفاده شود. هر چند چگونگی این تطور و تبدیل به درستی روشن نگردیده است.

بهر حال در ادامه وقایع تاریخی این خطه باید از حادثه‌ای که در خراسان بوقوع پیوسته و پیامد آن به مازندران کشیده شده یاد نمود. پس از مرگ سلطان ابوسعید آخرین امیر مغول، تغاتیمور در خراسان سکه بنام خود می‌زند و خطبه بنام خویش می‌خواند. در این هنگام امیر مسعود در شهر سبزوار علم مخالفت بردوش می‌کشد و مردم را برگرد خویش فرا می‌خواند او که از پیروان شیخ حسن جوری مقتدای شیعیان به شمار می‌رود به جنگ با عمال پادشاه می‌پردازد و در پیکار بر سر قدرت برادر خود عبدالرزاق را به قتل می‌آورد. سپس در ادامه قیامش سبزوار را متصرف می‌شود. خراسانیان نیز که از جور و ستم مغولان به ستوه آمده‌اند بسوی او متوجه می‌گردند. امیر مسعود سربدار با استعانت از نیروهای جدید به نبرد با ارغونشاه می‌شتابد و بر او چیره می‌شود. اما

نوار پیروزی هایش بزودی قطع می شود و او در پیکار با حاکم هرات مغلوب شده و هفت هزار نفر از سپاهیانش به قتل می رسند. شیخ حسن جوری نیز در هنگامه نبرد کشته می شود تا امیر مسعود در نهایت استیصال ناگزیر به هزیمت شود. او به طبرستان می گریزد ولی این بخت با او یار می گردد و با اندک سپاهیانش به مقابله با مغولان در گرگان می پردازد و بر آنان چیره می شود. امیر مسعود بی درنگ فرصت را غنیمت شمرده به صوب مازندران به حرکت در می آید و پیروزمندانه وارد ساری می شود. از بزرگان مازندران کیا جمال الدین احمد به استقبال وی می شتابد و قدموم او را مبارک می دارد اما فخرالدوله حسن آخرین شهریار باوندی حاکم مازندران و ملک جلال الدوله اسکندر حاکم رویان (رستمدار) چاره را در مصاف با امیر مسعود می بینند.

امیر خراسان در تاریخ هجدهم ذیحجه ۷۴۳ با چند هزار مرد مسلح در روزی چون نوروز به آمل دخول می نماید و در خانه ملک فخرالدوله حسن فرود می آید. ملوک مازندران و رستمدار نیز بیمهابا بر لشگر مسعود دستور دزده و پیاپی شیخون می زنند. جنگ و گریز ادامه می یابد تا اینکه خوف و اضطراب بر دل سپاهیان امیر مسعود مستولی می شود. امیر که خویشتن را در دام مازنی ها گرفتار می بیند تدبیری اندیشیده با کیا جمال الدین احمد و برادرزاده هایش که نزد او به گروگان بودند در میان می نهد و راه نجات طلب می نماید :

« مرا از این ولایت بدر باید برد، و در یک روز پنج خروار زر نقد بدو داد. کیا جمال الدین آن مبلغ را نزد اقارب خود فرستاد و فرمود: از آن پول از رودخانه هر هز تا ساری سدها محکم کردند

و راهها فرو بستند و خراسانیان را که در ساری گذاشته بودند
به قتل آوردند.»^۱

امیر مسعود بی خبراز همه جا بسوی رستمدار شتاب می نماید تا ملوک مازندران را سرکوب نماید. غافل از آنکه ملک فخرالدوله حسن راهها را بسته و بر هر راهی نگهبانی گماشته و مترصد خروج امیر مسعود از آمل می باشد. دریاسمین کلاته در یک فرسخی آمل از پیش لشکر رستمدار و از عقب سپاهیان مازندران بر امیر مسعود می تازند و یاران او را به محاصره در می آورند. مسعود که چنین می بیند بی درنگ کیاجمال الدین احمد و برادرزاده هایش را از پای در می آورد و سپس به هزیمت به سوی لاویج به حرکت در می آید. ملوک مازندران و رستمدار در پی او می تازند و انبوهی از لشگریانش را مقتول می سازند. امیر مسعود نیز به اسارت مازنی ها در می آید و چون او را به نزد جلال الدوله اسکندر حاکم رستمدار می برند فرمان قتل وی را صادر می کندو با مرگ امیر مسعود، قیام سربداران خراسان با تلخ کامی به پایان می رسد.

اما در پایان غائله سربداران، اولیاء آملی کاتب تاریخ رویان می نویسد:

« امیر مسعود در میان نوکران و اصحاب، خود را همچو یکی از ایشان می دانست و در تصرف اموال خود را بر دیگران تفضیل نمی نمود و با خلق طریقه اصلاح و درستی می ورزید. نوکران به جان از او باز نمی ماندند و به هر طرف که می فرمود مظفر و منصور بود.»

۱. تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، سید ظهیر الدین مرعشی، انتشارات شرق، ص ۴۳

قیام مرعشیان

همانگونه که به تفصیل آمده اولین حکومت شیعی در جهان توسط زیدیان در طبرستان بنیان نهاده می‌شود و نخستین شعله‌های برپایی حکومت شیعی در دیار باران و جنگل برافروخته می‌شود. با وجود زوال حکومت زیدیان، افکار و اندیشه‌های شیعی در مازندران رو به فزونی نهاده و با اسلام آوردن ملوک و بزرگان طبرستان، به مرور زمان تشیع در بین اهالی طبرستان تعمیم داده می‌شود و در طول قرون به سرعت بر تعداد شیعیان مازندران افزوده می‌گردد. امیر مسعود سربدار که خود داعیه رهبری و هدایت شیعیان دوازده امامی را در سرداشت از سوی مردم طبرستان رانده می‌شود و با قتل او بیگانه ستیزی مازنی‌ها همچنان تداوم می‌یابد چنانکه در برابر دعوت اسماعیلیان به منازعه با آنها پرداختند و آنان را از خویش ندانستند. سیر حوادث در آن در سالهای پرفراز و نشیب، تاریخ را در مسیر جدیدی قرار می‌دهد و مسلمانان شیعی مازندران فقیهی بزرگوار را به رهبری خود بر می‌گزینند تا شالوده حکومت مذهبی در این ناحیه پی‌ریزی شود.

همانگونه که قبلاً آمده است آخرین پادشاه از نسل سوم سلسله باوندیان بنام ملک فخرالدوله حسن برآمل به حکمرانی می‌پرداخت وی در اواخر دوره فرمانروایی اش سپهسالاری لشگر خویش را به یکی از سرداران خود بنام افراسیاب چلابی می‌سپارد. سردار مذکور که به مرور صاحب قدرت و مکنت فراوان شده بود در اندیشه نابودی فخرالدوله به انتظار روز موعود می‌ماند تا فرمانروایی را بدست گیرد و مازندران را به تملک خویش در آورد. عاقبت در سال ۷۵۰ هـ ق هنگامی که ملک فخرالدوله حسن در حال استحمام در حمام بود، بوسیله یکی از فرزندان خود بنام کیامحمد به ضربت کارد او را از پای در می‌آورد و به این ترتیب خود ندای خداوندی سر می‌دهد. افراسیاب چلابی حکومت آمل را از آن خویش می‌سازد و فرزندان فخرالدوله حسن از بیم جان فرار نموده به ملوک رستمدار پناه می‌برند و از وی طلب استمداد می‌نمایند. رستمداریان نیز به قصد خونخواهی سپاهی تدارک دیده بسوی آمل روان می‌گردند. از آن سوی افراسیاب چلابی که سید قوام الدین مرعشی از علمای بزرگ دینی آمل را همراه خویش ساخته به اتفاق اهالی شهر به مقابله با اهل رستمدار می‌پردازد که در قریه میراناده نزدیکی آمل مصاف سختی صورت می‌گیرد. در این نبرد شکست در سپاهیان ملوک رستمدار می‌افتد و افراسیاب پیروز از این پیکار خارج می‌شود. مازندران که در این دوره توسط حاکمان محلی اداره می‌شد و با افول فرمانروایی آل باوند و نیز خروج کامل مغولان، به نواحی مختلف تقسیم شده و هر ناحیه بوسیله حاکمی فرمانروایی می‌گردید به مخالفت با عمل شنیع افراسیاب چلابی در قتل ولی نعمت خویش بر می‌خیزد و ملوک رستمدار، لاریجان، فیروزکوه،

سجاد کوه، ساری و دیگر حکمرانان محلی به قصد سرنگونی حکومت نوپایش سپاهی گران فراهم می‌آورند.

کیا افراسیاب چلابی که عرصه را برخود تنگ می‌بیند به چاره‌جوئی می‌نشیند و به خدمت سید میرقوام الدین مرعشی که در دل مردم آمل جای داشت می‌شتاید. بدرو اظهار ندامت و توبت می‌نماید و خویش را مرید و پیرو آن سید بزرگوار و انمود می‌سازد. سیدنیز توبه او را می‌پذیرد و با دستان خویش سر او بتراشید و کلاه درویشانه بر سرش نهاد و او را به مریدی پذیرفت و عنوان شیخی بر او نهاد.^۱ به این ترتیب حکومت و فرمانروایی افراسیاب شیخی در آمل مشروعیت پیدا می‌کند و به کروّفر در مازندران می‌پردازد. مردم آمل که چنین می‌بینند فوج و فوج و گروه گروه به نزد میرقوالدین آمده اظهار ارادت می‌نمایند. اندک اندک بر شکوه و عظمت سید افزوده می‌گردد و میربزرگ بعنوان ملجاء و مقتداء مردم به اصلاح امور آنان می‌پردازد. افراسیاب که از نفوذ معنوی میرقوالدین بر مردم هراسان می‌گردد و قدرت فائقه خویش را در خطر می‌بیند در صدد چاره‌جوئی مجدد بر می‌آید و با عالمان دیگر شهر آمل به مشورت می‌نشیند و پس از شور بسیار بر این نکته اتفاق می‌افتد که سید را به جلسه‌ای برای بحث شرعی کشانیده و اثبات نمایند که آنچه او بیان می‌دارد بدعت است و سپس وی را از درویشی منع کنند. کیا افراسیاب نیز به طلب سید فرستاده او را به مجلس حاضر می‌سازد، بحث و جدل شرعی در بین فقهای آمل از یک سوی و میرقوام الدین از سوی دیگر در می‌گیرد و مدعیان ادله قوی و براهین منطقی ارائه می‌نمایند که سید با

۱. تاریخ مازندران، رویان و طبرستان، سیدظهیرالدین مرعشی، ص ۱۷۵

درایت و زیرکی پاسخ شایسته ابراز می‌دارد مگر آنکه سرانجام بهانه‌ای یافته و سخن بی‌پایه‌ای را مبنای قضاوت قرار داده به داوری می‌نشینند و میربزرگ را به گمان خویش از دایره فقاهت خارج می‌سازند. افراسیاب که مترصد چنین فرصتی بوده سید را حبس نموده و سپس دستار از سرش برداشته به میان بازار آمل می‌گرداند، افراسیاب نیز لباس درویشی از تن بدر کرده برخت پادشاهی قرار می‌گیرد امّا می‌نماید تا پیسان پادشاهان دربار پرشکوهی برپا دارند. خود و دیگر نزدیکان نیز به عیش و عشرت می‌پردازند. اما در همین اوان حادثه‌ای قریب به وقوع می‌پیوندد و آنچه را که آنها به هزار نیرنگ بافت بودند رشته می‌سازد. یکی از پسران افراسیاب که ولیعهد او نیز بود بر اثر بیماری قولنج از دنیا می‌رود و چون این خبر به گوش عامه مردم می‌رسد همه آن را از کرامات سید دانسته، آنگاه به اجماع به زندان رفته و بند از میربزرگ برداشته با احترام و عزت فراوان به خانه می‌آورند. افراسیاب که خطر را نزدیک می‌بیند تدبیری تازه می‌اندیشید و قاصدی فرستاده سید را به نزد خویش می‌طلبد. نزدیکان سید اورا از رفتن به درگاه کیا افراسیاب برحدتر می‌دارند چون که می‌پنداشند آن چلابی خیالی باطل در سر داشته باشد. سید نیز استنکاف می‌ورزد و از عزیمت بسوی افراسیاب امتناع می‌کند. کیا افراسیاب که در پی بهانه‌ای بوده تا سید را منکوب سازد سپاهی گرد می‌آورد تا به زور او را مقید گردداند. آنگاه با لشکر به قصد دابو محل اقامت میربزرگ به حرکت در می‌آید. سید چون افراسیاب را برسر جنگ و پیکار می‌بیند به پیروان و فرزندان می‌فرماید تا مهیای نبرد باشند و در مقام محاربه و نبرد برآیند. سیصد نفر از یاران سید موضعی مناسب اختیار نموده و در آن موضع در کمین دشمن می‌نشینند. آنها پنهانی را که اطراف آن را شاخ و

برگ درختان چون دیوار محصور ساخته بود و به لفظ مازندرانی پرچین می‌خوانند مهیا می‌نمایند و در عقب آن می‌ایستند و حوالی آن پرچین را آب روان جاری ساخته و آن موضع را تبدیل به باتلاق می‌نمایند:

«چون کیا افراسیاب با عظمت و جبروت صف آراسته و مبارز خواست و بدان به موضع رسیدند، درویشان از جای خود نجنبیدند و چندان تحمل نمودند که برایشان تیرباران کردند. چون دیدند که شروع از اینان شد دست مقابله در قبضه کمان شجاعت زده به یک حمله چنان تیرباران کردند و سواران ایشان پای در گل بماند، اول تیر بر سینه پرکینه افراسیاب برآمد و از اسب در افتاد و شربت فناوش کرد و سه فرزندان او نیز مقتول گشتند.»^۱

با قتل کیا افراسیاب، هزیمت بر سپاهیانش می‌افتد و یارانش پای به گریز می‌نهند. پیروان سید نیز در پی آنها شده هر که را می‌یابند به ضرب تیغ از پای در می‌آورند تا بدینگونه فتح و ظفر به یمن برکات آن سید فراهم گردد اما این حرب به جهت آنکه باغ و پرچین از آن پیروزی بود که فرزندش جلالک نام داشته و آن پیروزن را جلالک مار می‌گفتند به محاربه جلالک مار پرچین شهرت می‌یابد.

یاران میربزرگ پس از غلبه بر دشمنانش با هلهله و شادی رو به سوی شهر می‌آورند. سید نیز پیش اپیش مریدان خویش به آمل وارد می‌شود و همه اهالی شهر به خدمت وی در می‌آیند. میرقوام الدین نیز ترویج دین حنیف را وجهه همت خویش ساخته به امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد. فرزندان و رهروان سید پس از روزی چند به نزد او آمده

۱. تاریخ مازندران و رویان طبرستان، سید ظهیر الدین مرعشی نجفی، ص ۱۷۹

چگونگی اداره امور مسلمین را از وی جویا می‌شوند. سید آنان را موعظه نموده عزلت و عبادت خدا را به آنان توصیه می‌نماید. اما پیروانش آنچه در خیال داشتندو بر آن رأی اجماع نموده بودند به عرض می‌رسانند. آنان بیان می‌دارند حال که در فتح و ظفر بر روی سپاه اسلام گشوده شده و سراسر مازندران را فسق و فجور فرا گرفته است و در هر گوشه‌ای یکی ادعای پادشاهی می‌نماید و مردم در رنج و عذاب روزگار می‌گذرانند شایسته است تا فرزندان و مریدانش از این فرصلت بهره برده اهالی مازندران را به زیر پرچم اسلام به سامان در آورند و گرنم پس از چندگاهی این جمع پراکنده شده آنچه به زحمت بدست آمده به آسانی به هدر خواهد رفت.

میر قوام الدین چون این سخنان به صواب می‌بیند می‌پسندد و رأی به انجام آن صادر می‌نماید. او به فرزندانش می‌گوید تا از بین خود آنکه از دیگران بزرگترست برگزینندوا و را حاکم خویش در مازندران نمایند. این مهم بر سید عبدالله که از دیگران بزرگتر بود قرار می‌گیرد تا لباس فرمانروایی برتن کند. اما این سید بزرگوار که مردی کم آزار و خداجوی و همواره به خلوت عبادت مشغول بوده نمی‌پذیرد و عذر می‌خواهد و حکومت را به برادر کوچکتر خویش سیدکمال الدین وا می‌گذارد. سیدکمال الدین نیز امر حکومت مازندران را می‌پذیرد و میر بزرگ بر ادعای خیر می‌فرماید و وی را به اصلاح امور مسلمین سفارش می‌نماید. سیدکمال الدین حکمرانی آمل را بدست می‌گیرد و چند صباحی را به آسایش و امنیت روزگار می‌گذراند تا اینکه کیا فخر الدین جلال از طایفه جلالیان که در ساری حکم می‌راند سپاهی می‌آراید و به قصد فتح آمل بدان سوی به حرکت در می‌آید. سیدکمال الدین که خطر جلالیان ساری را نزدیک

می بیند در سال ۷۶۳ هـ ق سید رضی الدین را به حکومت آمل نشانده خود سپاهی آراسته به مصاف اهل ساری می شتابد.

پیکار در کنار باول رود در می گیرد و مرعشیان در این نبرد، جانانه به مبارزه می پردازند تا سرانجام بر دشمن فائق می آیند. بسیاری از سپاهیان کیا فخر الدین جلال به قتل می رسند و او که مجرح شده بود به سوی کوهستان می گردند. میر قوام الدین پیشاپیش سپاه فاتحانه گام به مامطیر (بابل فعلی) می گذارد و مردم فوج فوج بجه خدمت رئیسه اظهار ارادت می نمایند.

چون شکست در جلالیان ساری می افتد کینه مرعشیان به دل می گیرند و خیال انتقام در سرمی پرورانند. آنان به قصد قتل یکی از فرزندان میر قوام الدین تنی چند از چلاویان فراری را گرد می آورند و سپس آنها را بسوی آمل گسیل می دارند. آنان سید عبدالله را بر می گزینند تا عداوت با سادات را با قتل او آشکار سازند. بنابراین به نزد سید عبدالله که گوشه خلوت گزیده و به عبادت حق تعالی عمر می گذراند شفافته طلب آمرزش گناهان می نمایند. آن سید بزرگوار نیز به استقبال رفته آنها را به خانه دعوت می کند. در این بین یکی از آنان چماقی برگرفته بر فرق سید عبدالله فرود می آورد و آن دیگران هر یک ضربتی بر پیکر آن سید مظلوم وارد می سازند. ضربات کارساز می شود و سید عبدالله شربت فنا می نوشد. چون خبر به مریدان سید میرسد در پی آن جماعت تاخته آنها را یافته به ضربت تیغ به دیار نیستی می فرستند. میر قوام الدین فی الفور در محل حاضر می شود و عزا می گیرد و پیکر آن سید عزیز القدر را به رسم شهداء با لباس و خون آلود در آمل به خاک می سپارد که مقبره اش هم اکنون زیارتگاه عاشقان اهل بیت می باشد.

فصل عزا که به سر می آید سید کمال الدین بار دیگر سپاهی گردآورده به انتقام خون برادر بسوی ساری عزیمت می نماید. از آن سوی کیا فخرالدین جلال به تلافی شکست پیشین لشکری بزرگ مهیا نموده به قصد رویاروئی با سادات به حرکت در آمده در سر حد مامطیر به مقابله با یکدیگر بر می خیزند. پیکاری مهیب در می گیرد و از طرفین بسیاری به خاک می غلتند. اما بار دیگر ظفرمندی از آن مرعشیان می باشد و کیا فخرالدین جلال و چهارفرزندش در این نبرانه قتل می رشتند و مابقی راه فرار در پیش می گیرند. با فتح ساری سید کمال الدین این شهر را تختگاه سلسله مرعشیان قرار می دهد و در گام نخست به عمران و آبادانی آن همت می گمارد. آوازه سروری مرعشیان به مرور دشمنان را مروع می سازد و دشت مازندران در حیطه فرمانروایی آنان قرار می گیرد.

سید کمال الدین چون از خیال ساری فارغ می گردد آهنگ تسخیر قلاع کوهستانی را می نمایند ابتدا دژهای مستحکم نواحی لپور و سواد کوه را ضمیمه متصرفات خویش می سازد آنگاه به فیروزکوه لشگرکشی نموده قلعه معروف آنرا به محاصره در می آورد. دو سال محاصره بطول می انجامد تا عاقبت کیا جلال متغیر در ۷۷۶ وادار به تمکین می شود و فیروزکوه نیز تسليم اراده خلل ناپذیر سادات می گردد.

در سال ۷۸۱ هـ ق و به ماه محرم مرضی که بر سید قوام الدین عارض شده بود عود می نماید و حال وی رو به دگرگونی می نهد. سید که در این زمان در مامطیر مسکن داشت بر اثر این بیماری دارفانی را وداع می گوید و بنابر وصیت پیکرش را به آمل آورده در این شهر به خاک می سپارند. چون امر کوه و دشت ساری به سرانجام می رسد فرزندان میربزرگ متوجه رویان، رستمدار، نور و کجور می شوند. آنجائی که ملک قباد حاکم

آن سادات را به سخره می‌گرفت و مریدان سید را می‌آزد. مرعشیان به سال ۷۸۲ سپاهی معظم می‌آرایند و سید فخرالدین دیگر فرزند میرقوام الدین را بر آن سپهسالار قرار می‌دهند تا به عزم تنبیه حاکم رستمدار به آن صوب عزیمت نماید. دو لشکر در میراندشت مقابل هم صفاتی می‌نمایند و چون مغاربه‌ای سخت در می‌گیرد از طرفین بسیاری کشته می‌شوند. اما این بار نیز بیرق فتح و ظفر دل لشکر سادات به اهتزاز در می‌آید و ملک قباد از صحنه نبرد می‌گریزد. جنگ دوم نیز با شکست رستمداریان به پایان می‌رسد و ملک قباد به قتل در می‌آید. قلعه کجور متعاقب این پیروزی به تصرف سادات مازنی در آمد و به این ترتیب دشت و کوهستان رویان و رستمدار تحت فرمانروائی فرزندان میربزرگ ضمیمه متصرفات مازندران می‌شود.

نواحی طالقان و لواسان نیز به زودی به قلمرو سادات مرعشی افزوده می‌شود و آنگاه نوبت به قلعه‌های لاریجان می‌رسد تا یکایک فرمانروایان در برابر هیبت و عظمت آنان سرتسلیم فرود آورند. سید فخرالدین به این بسنده نمی‌کند و به قزوین لشکر کشیده آنجا را نیز متصرف می‌گردد تا آوازه قدرت سادات مرعشی عالمگیر شود. در این خلال ملوک گاوباره که قرنها بر رستمدار و رویان و طالقان حکم می‌رانند و لایات خویش ترک گفته هر یک به طرفی هزیمت می‌نمایند نیک اندیشی میرقوام الدین و نیک کرداری فرزندانش بیش از پیش موجب ارج و قرب سادات مرعشی در دلهای مردم مازندران می‌شود و به نحو روزافزونی بر تعداد شیعیان در این نواحی افزوده می‌گردد. سیدکمال الدین نیز که ساری را بعنوان مرکز حکمرانی برگزیده آمل را به سید رضی الدین و رستمدار را به سید فخر الدین وا می‌گذارد.

در بحبوحه کشورگشائی مرعشیان و در حالیکه میرفت تا حکومت سادات قوام یابد بار دیگر صاعقه‌ای مهیب بر سر ملت ایران فرود می‌آید و پس از یورش چند باره مغول و تاتار به این خطه، امیر تیمور گورکانی از ماوراء النهر سر بر می‌آورد و سپاهیانش رو بسوی غرب می‌نهند و بر سر راه خویش جز قتل و ویرانی بر جای نمی‌گذارند. امیر تیمور چون در سال ۷۸۰ هرات را فتح می‌نماید توجه‌اش سمت مازندران معطوف می‌گردد. اسکندر شیخی فرزند کوچکتر کیا افراستیاب چلابی فرصت را مناسب یافته به نحوی به دربار امیرتیمور راه یافته و از آنجاشیکه همواره فکر انتقام خون پدر را از سادات مرعشی در سر می‌پروراند به ساعیت فرزندان میربزرگ نشسته، امیر تیمور را ترغیب می‌نماید تا مازندران را نیز به قلمرو فرمانروائی اش بیفزاید. امیر تیمور که سنی مذهب و بسیار متعصب می‌نمود بدگویی اسکندر شیخی از شیعیان مرعشی را به دل می‌گیرد و به گمان خویش برای رهائی مردم مازندران، بدان سوی لشکر می‌راند. او ابتدا گرگان را متصرف می‌شود سپس بطرف ساری به حرکت در می‌آید. سید کمال الدین که یارای برابری با سپاهیان تیمور را ندارد به چاره‌جوئی می‌پردازد. وی فرزند خود سید غیاث الدین را با تحفه و هدایای بسیار به دربارش روانه می‌سازد اما تیمور وقوعی به هدایای سادات نمی‌نهد و به عزم فتح مازندران بدان سوی حرکت می‌نماید.

فرزندان میربزرگ که چنین می‌بینند و در مقاومت سودی نمی‌جویند در ولایت آمل موضعی موسوم به ماهانه سر(حوالی محمودآباد فعلی)^۱ را که نزدیک دریاست برمی‌گزینند و بر تپه بزرگی که در آن واقع بوده

۱. تاریخ دو هزار ساله ساری، محمد Mehdi شجاع شفیعی

قلعه‌ای محکم و استوار بنیان می‌نهند. اطراف این تپه را که جنگل بی‌حد و حصر و مرداب‌های وسیع احاطه نموده بود با دیوار و برجهای بلند محصور می‌نمایند و آنچه از اموال و خزانه که در ساری و آمل بود در آن مکان مدفون می‌سازند. فرزندان و خاندان خویش را در آن قلعه مسکن می‌دهندو آمده نبرد با سپاهیان تیمور می‌شوند. امیر تیمور به سال ۷۹۴ هـ ق با سپاه بیکران به مازندران حمله می‌بود و چون سادات از پیش پای او می‌گریزند به تعقیب آنها پرداخته قلعه ماهانه سررا به محاصره در می‌آورد. حصر قلعه دو ماه و شش روز به درازا می‌انجامد و عاقبت سیدکمال الدین رأی به تسليم می‌دهد و از امیر تیمور امان می‌طلبد. تیمور فرزندان میربزرگ را گرامی می‌دارد و پیروان خویش را از ایذاء و اذیت آنان برحدار می‌دارد. لیکن فرمان می‌دهد هر چه از مردم رشنيق در میان سپاهیان مرعشی بود از سادات جدا نموده سر از تن جدا نمایند. حدود هزار نفر از مردم که از سادات نبودند در یکروز به قتل می‌رسند. آنگاه امر می‌نمایند تا از اموال و خزانه هر آنچه در قلعه مدفون و مخفی است از آن خارج سازند. انبوهی از غنائم که از آل باوند، چلاویان، جلالیان ساری، ملوک رستمداد و دیگر فرمانروایان که به تصرف سادات در آمده بود بار کرده از قلعه بیرون می‌آورند و سپس قلعه را آتش زده با خاک یکسان می‌نمایند. آنچه از غنائم بدست آمد:

« تنگه سفید ششصد هزار عدد، تنگه سرخ دویست هزار عدد،

طلا از کارهای ساخته واژ سبیکه صد و بیست هزار مثقال، نقره

سیصد خروار شتر، اقمشه و امتعه و کاسه‌های چینی و حلبي و
لاجوردی و سایر رخوت و اجناس را که معلوم نشد.^۱

میزان خزان آنچنان خارج از اندازه بود که امیر تیمور زبان به اعتراض می‌گشاید و می‌گوید تا پایان عمر از هیچکدام از پادشاهان و بزرگان آن همه غنیمت به چنگ نیاورده که از سادات مازندران نصیب وی گردیده است. امیر تیمور آنگاه جملگی سادات را به مأزو راه النهر فرستاده هر یک را در شهری اقامت می‌دهد و بدینگونه آنها رامتفرق می‌سازد. پس فرمان می‌دهد تا سپاهیانش به قتل و غارت شهرها و آبادیهای مازندران دست بزنند. در این رهگذر قتل عام بی‌سابقه‌ای در آمل و ساری رخ می‌دهد و اموال مردم به غارت برده می‌شود آنچنانکه در مازندران مرغ و خروس نماند تا بانگ برآورد و تخم بنهد. آن تعداد از اهالی که از چنگ تیموریان خلاصی یافته بودند به جنگلها می‌گریزند و پیران و زنان و اطفال از گرسنگی تلف می‌شوند امیر تیمور آمل را به اسکندر شیخی و می‌گذارد و داروغگی ساری را به قارن غوری می‌سپرد و خود مازندران را ترک می‌گوید.

در آمل قحطی و بیماری آنچنان قافیه را بر اهالی تنگ می‌نماید که تعداد بسیاری از آنان که از چنگ تیمور رسته بودند از بی‌چیزی به هلاکت می‌رسند و در آمل یک من غله نمی‌ماند تا مردم با آن کشت و زرع بنمایند و شهر خالی از سکنه می‌شود. اسکندر شیخی به ناچار امر به تهیه غله از کیلان می‌نماید و اندک مردم آمل که در شهر باقیمانده‌اند چون دل با

۱. تاریخ طبرستان، سید ظهیر الدین مرعشی، ص ۲۲۴

تنگ: قطعه کوچک طلا

سبیکه: قطعات قالب‌گیری شده از گداخته نقره و طلا

اسکندر ندارند آبادی نیاکان خویش را ترک گفته، جلای وطن نموده بسوی ساری عزیمت می‌کنند. به مرور زمان کشت و زرع در ساری رونق می‌گیرد و به همت حاکم و مردم آن خطه در این شهر آبادانی و عمران بسیاری انجام می‌پذیرد. اما آمل خراب میماند و جز مریدان و کسان اسکندر کسی را رغبت اقامت در شهر نمانده مردم از پیرامون او پراکنده می‌گردند. اسکندر که دل پرکینه‌اش از خشم و خونخواهی خاندان مرعشی تهی نمی‌گردد امر به ویرانی قبر میربزرگ جی دهد اما اهالی آمل از او تبعیت نمی‌کنند مگر اینکه فقیهی مولانا قطب الدین نام از علمای شهر آمل با کلنگ بر بارگاه آن سید عالیقدر حاضر شده با دستان خویش بر خرابی آن پای می‌نشود.

چون چند صبحی بر این منوال بگذشت اسکندر شیخی به قدرت خویش غره شده علم عصیان بر می‌افرازد و از متابعت امیر تیمور خارج می‌شود. خبر چون به تیمور می‌رسد بر می‌آشوبد و از آن همه نمکنشناسی به خشم در می‌آید. لاجرم سپاهی می‌آراید و به قصد تنیه آن متربد بسوی مازندران به حرکت در می‌آید. اسکندر شیخی که قدرت مقابله را در خود نمی‌بیند آمل را گذاشته به جنگهای فریکنار می‌گریزد و در آنجا موضع می‌گیرد. اما در اولین مصاف شکست بر سپاهیانش می‌افتد و جملگی به قتل می‌رسند، به ناچار با تنی چند از نزدیکان و زن و فرزندش گریخته از طریق ساحل به نمک آبرود نزدیک تنکابن فرود می‌آید. امیر تیمور امر می‌نماید تا سپاهیانش اسکندر را یافته او را به قتل آورند. گماشتگان تیمور نیز بی‌درنگ در پی آن نگون بخت آن ناحیه را به محاصره در می‌آورند. اسکندر با دو نفر از نوکرانش و زن و دو کودک خردسالش هراسان می‌گریزند و در پی ملجاء و مأواهی به روستائیان پناه می‌برند اما

اهالی از بیم خشم سپاهیان تیمور آنان را از خویش دور می‌سازند. چون آواز لشگر تیمور به آنها می‌رسد اسکندر از خوف آنکه مبارا گریه شبانه کودکانش به گوش تیموریان برسد با دستان خویش آنها را خفه کرده از زندگی محروم می‌سازد مادرشان که به لابه و ماتم می‌نشستد به امر اسکندر بوسیله نوکرش به قتل می‌رسد. اما آن مفلوک بدفعه را راه گریزی نیست و چون لشگریان تیمور او را می‌یابند ^{قی} الفور سر از تنش جدا ساخته به نزد امیرتیمور می‌فرستند. این عائله به سال ۸۰۵ هـ ق با مرگ اسکندر شیخی به پایان می‌رسد و امیرتیمور نیز مازندران را به قصد مقر سلطنت ترک می‌کند.

با مرگ تیمور در سال ۸۰۷ میرزا شاهرخ بر تخت سلطنت تکیه می‌زند. او به سادات اجازه می‌دهد تا به مازندران عودت نمایند. فرزندان میربزرگ در خلال این سالها دارفانی را وداع گفته در بین آنها کسی در قید حیات نبوده لاجرم نوادگان میرقوم الدین بصوب مازندران عزیمت می‌نمایند. سادات مرعشی شهرهای مازندران را بین خویش قسمت نموده و در هر شهری یکی از نوادگان میربزرگ به حکمرانی می‌پردازند. آمل نیز به سید قوام الدین فرزند رضی الدین واگذاشته می‌شود تا خرابیهای آن را معمور گرداند. لیکن فرمانروایی سادات در مازندران دچار فراز و نشیب بسیار می‌شود. آمل، مامطیر (بارفروش ده) و ساری که هر یک دارای حاکمی جداگانه شده بودند بتدریج به عرصه رقابت و تاخت و تاز نوادگان میربزرگ تبدیل می‌گردند و هر از چندگاهی حریفان با غلبه بر یکدیگر برقدرت خویش می‌افزایند.

مرعشیان در همین اوان بارگاه میربزرگ و نیز مقبره ناصر الحق را در آمل از نو بنیاد می‌نهند و این مکانها را معمور و آباد می‌گردانند اما

کشمکش و نبرد بر سر قدرت بین سادات مرعشی موجب می شود تا شهرهای این ناحیه عمران و آبادانی چندانی به خود نمیده و حاکمان فرصت تعمیر خرابیها را نیابند. خصوصاً فرزندان و نوادگان سید رضی الدین در آمل و سیدکمال الدین در ساری همواره به راه خصومت رفته و جنگ و قتال بین مریدان آنها دائماً جریان داشته، از این رهگذر آسایش و امنیت مازندران دچار خلل و کاستی می گردد. در حالیکه قسمتی از مازندران تحت تصرف سادات مرعشی قرار دارد رستمدار را حاکم مقندری چون ملک کیومرث فرمانروایی میکرد که گاه در امور سادات مداخلاتی داشته است. ملک کیومرث یکبار نیز به قصد تصرف آمل به این شهر حمله می آورد که مردم آن نواحی به سختی به مقابله با وی بر می خیزند. در این پیکار از طرفین شماری به قتل می رسدند تا اینکه عاقبت شکست در سپاه رستمدار میافتد و آنان به هزیمت آمل را ترک می نمایند. در این مخاصمه حدود هفت‌صد تن از لشکریان ملک کیومرث تلف می شوند.

سید ظهیرالدین مرعشی نویسنده کتاب تاریخ مازندران که خود از خاندان مرعشیان محسوب می شد و مدتی نیز فرماندهی گروهی از سپاهیان مرعشی در پیکارهای مختلف را عهدهدار بوده است در توصیف رخدادهای سال ۸۴۰ هجری قمری و منازعه بین سادات و ملک کیومرث از بندری بنام دریابار نام می برد که رستمداریان برای رسیدن به آمل از کناره دریا و از این بندر گذر نموده به سپاهیان آمل حمله ور شده‌اند^۱ به باور مؤلف کتاب تاریخ دو هزار ساله ساری دریابار بندری بوده نزدیک

۱. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، سید ظهیرالدین مرعشی، ص ۲۹۸

آمل که با توجه به شرحی که از آن در تاریخ آمده می‌باشد محمودآباد فعلی یا حوالی آن بوده باشد.^۱

مرعشیان در طول سالهای حکمرانی خویش بر مازندران سیره جد بزرگوار خود را آینه اعمال خویشن قرار دادند تا بنا به وصیت آن قائد اعظم اصلاح امور مملکت و نیز مسلمانان را وجهه همت خویش سازند. اما به مرور زمان معدودی از آنان به نیرنگ بلامردم پرداخته فزونی مال و غذائی را به ضمیر خویش راه داده از مسیر صواب خارج گردیدند. اینان حتی نزدیکان خود را به قتل می‌رساندند تا بتوانند بر اریکه فرمانروایی تکیه بزنند. چنانکه درباره سید فخرالدین فرزند میربزرگ آمده است:

« این سید کثیر النکاح و اولاد بوده و کنیزان ترک متعدد در تصرف داشت. درباره کترت اولادش چنین شده آمد که وقتی حاکم رستمدار بود مسکن و موطنش در واتاشان بود چون به پیلاق کجور تشریف می‌برد یکسال چهل گهواره از اولاد حضرتش کوک رضیع بسته بدوش می‌بردند. چون به کجور رسیدند یک شب دوازده نفر از انان و ذکور وفات یافتدند.»^۲

یکی از مقدترین حکام مرعشی مازندران میرشمس الدین می‌باشد که پس از مرگ برادرش سیدزین العابدین به سال ۸۹۴ هـ ق در ساری بر تخت می‌نشیند.

میر شمس الدین که حکومت آمل را به یکی دیگر از سادات بنام سیدحسین واگذارده بود همواره بامیرعبدالکریم که ادعای حکمرانی آمل را داشت در

۱. تاریخ دو هزارساله، حسین اسلامی، انتشارات دانشگاه آزاد قائم شهر، ص ۲۸

۲. تاریخ طبرستان و رویان، ظهیرالدین مرعشی

تخاصم و نبرد بود. میرعبدالکریم نیز به مدد نیروهای دیلم و ملوک رستمدار چندبار آمل را متصرف می‌شود ولی هر بار از سپاهیان میرشمس الدین شکست خورده شهر را ترک می‌نموده است.

یکبار میرعبدالکریم به مدد بیست هزار نفر از مردم گیل و دیلم به سوی آمل لشکر می‌کشاند تا با قوه قهریه حکومت این شهر را که حق خود میدانست از میرشمس الدین بستاند. میرعلی حاکم وقت آمل چون مقابله با آن لشگر عظیم را بیهوده می‌پنداشد میرشمس الدین را از موقع مطلع ساخته او را به یاری فرا می‌خواند. میرشمس الدین نیز سپاهی آراسته با سردار مقتدر خویش رستم روز افزون به سوی آمل روان می‌سازد. جنگ و گریز بین دشمنان به عقبنشینی والی آمل می‌انجامد و میرعبدالکریم این شهر را به تصرف در می‌آورد. رستم روز افزون نیز نمی‌تواند سپاهیان حریف را به هزیمت وا دارد و به ناچار یک به یک مواضع را ترک نموده به سوی بارفروش ده عقب می‌نشیند. میرعبدالکریم چون به فتح آمل نائل می‌گردد عده‌ای از اهالی این شهر را با خود همراه ساخته بسوی بارفروش به حرکت در می‌آید. لشگریان میرشمس الدین به پیکار با سپاهیان میرعبدالکریم همت می‌نهند و در حالیکه تعداد کثیری از مردم آمل در بین افراد دو نیروی متخاصم بروی یکدیگر شمشیر می‌کشیدند رفته رفته ضعف و فتور برافراد میرشمس الدین مستولی می‌گردد تا حریف ظفرمندانه راه ساری را در پیش گیرد. چون از دو طرف انبوی از رزم آوران به خون در می‌غلتنند و خصوصت بین سادات ره به جائی نمی‌برد سرانجام با وساطت عده‌ای از آنها بین میرعبدالکریم و میرشمس الدین عقد صلح منعقد می‌گردد و با رضایت میرشمس الدین، آمل

به میرعبدالکریم واگذاشته می‌شود. هر چند دیری نمی‌پاید که دگر باره آتش خصومت بین ایشان شعله‌ور می‌گردد و شمس‌الدین آمل را بازپس می‌گیرد.^۱

طلوع صفویان

تبرستان
www.tabarestan.info

از حوادث بزرگ دوران حکومت میر شمس الدین می‌توان به ظهور پرقدرت خاندان صفوی در ایران اشاره نمود که تبعات آن مازندران را نیز متاثر می‌سازد. چون آوازه کشورگشایی صفویان عالمگیر می‌شود در سال ۶۹۰ق میر شمس الدین با دوراندیشی به خدمت شاه اسماعیل صفوی می‌شتابد و نسبت به بنیانگذار سلسله صفوی ابراز ارادت می‌نماید. این ملاقات در سلطانیه صورت می‌پذیرد و شاه صفوی وی را مورد تقدیر قرار می‌دهد و سلطنت مازندران را به وی تفویض می‌نماید. میر شمس الدین پس از چندگاهی دارفانی را وداع می‌گوید و فرزندش میر کمال الدین بر جای وی قرار می‌گیرد. حاکم جوان پس از فوت پدر، رستم روز افزون سردار مقتدر سپاه را که در زمان حیات میر شمس الدین مدارج ترقی را به سرعت طی کرده در جنگهای مختلف رشادتهای کمنظیری از خود بروز داده بود و بسیار مورد توجه سادات مرعشی قرار گرفته بود صاحب اختیار مملکت خویش نموده و عنان قدرت را بدست او می‌سپارد. اما رستم روز افزون که اداره امور مازندران را در قبضه خود داشت از

بی کفایتی فرمانروای جوان بهره برده اندک همچو اندک همه صاحب منصبان لشگری و کشوری را با خود همسو نموده منتظر می‌ماند تا در فرصت مناسب حکومت مازندران را بدست گیرد. میرکمال الدین که از خیانت سپهسالار خویش آگاهی می‌یابد پیشگیری نموده در صدد حبس او بر می‌آید. لیکن رستم بزودی از موقع با خبر می‌شود و در موقعیت مناسب حاکم مازندران را به بند کشیده محبوس می‌سازد و سپس وی را به قتل می‌آورد. آنگاه خویشن را شاه مازندران خواهش سکه بنام خود می‌زند. به این ترتیب در سال ۹۱۳ هـ ق بار دیگر پایه‌های حکومت سادات مرعشی در مازندران به لرزه در می‌آید.

جریان حوادث در منطقه نیز به یاری رستم روز افزون بر می‌آید تا او بنا اقتدار بیشتر بر مسند حکومت مازندران تکیه زند. او که مستظره به حمایت و پشتیبانی شیبک خان ازبک حاکم سنی مذهب خراسان بود از کینه مذهبی سادات و صفویان از یک سوی و از بکان خراسان از سوی دیگر به سود خود بهره می‌گیرد و با نزدیک شدن به شیبک خان سعی می‌نماید از مساعدت وی سود جسته سادات شیعی مذهب را منکوب سازد. اما سادات که با صفویان دارای مذهب و علاقه مذهبی مشترکی هستند از همسوئی با آنان در جهت استقرار مجدد حکومت شیعیان بر مازندران استفاده می‌نمایند. میرعلی مرعشی حاکم بارفروش چون از خیانت رستم روز افزون در حق ولی نعمت خویش با خبر می‌گردد سپاه عظیمی گرد می‌آورد و به قصد خونخواهی به مصاف او می‌شتابد. رستم نیز از شیبک خان استمداد می‌طلبد، در پیکاری مهیب ابتدا فتح و ظفر نصیب سپاهیان میرعلی می‌شود اما عاقبت رستم بر سادات غلبه می‌یابد و چون قدرت نابودی میرعلی و یارانش را در خود نمی‌بیند به صلح با او

تن در می‌دهد. رستم روز افزون ساری را از آن خود می‌سازد، میرعلی در بارفروش‌ده و میرعبدالکریم در آمل به اداره امور می‌پردازند. در همین ایام حادثه‌ای قریب در آمل صورت می‌پذیرد و باعث خرابیهای بسیاری می‌گردد، شاه اسماعیل صفوی که هوسر شکار و صید ماهی به سردارد به سوی کوهستانهای البرز عزیمت می‌نماید:

« چون به شکار به لار و کوهستان آن حدود رسید دریا وک (دریوک)^۱ که موضعی بود نزدیک به ولایت لاریجان که میان چهارکوه آب جمع شده و ماهی بسیار داشت به قصید شکار ماهی به آنجا نزول اجلال نمود. فرمان همایون شرف صدور یافت که یک طرف دریا وک که به طرف آمل است شکافته مرآب نموده آب به آن عظمت را در آن ممرانداخته آن دریا را خالی کردند و به شکار ماهی اشتغال نموده چندان ماهی صید نمودند که تل ماهی به ماه رسیده بود. معلوم است که دریائی که چندین سال که ابتدای او را عالم الغیب می‌داند خالی نمی‌شود. ماهی آنجا را که لشکر عظیم صیاد باشند از خیر احصی بیرون است، غرض آب دریا از آنجا متوجه آمل شد. نصف شب به آمل رسید و جمیع شهر را فراگرفت خراب و ویران ساخته خلق انبوه بحر بلا شدند تا بحر قلزم هیچ جا قرار نگرفت همه خلق را طعمه ماهیان دریا نمود. آمل از آن جهت خراب بود و چندان آبادانی نداشت.»^۲

بدین ترتیب آمل بر اثر سیل به ویرانهای مبدل می‌گردد و بوالهوسی شاه اسماعیل صفوی موجب هلاکت تعداد کثیری از اهالی آمل می‌شود. شاه

۱. دریوک دریاچه‌ای کوهستانی بالای دهکده نمارستان

۲. تاریخ خاندان مرعشی مازندران، میرتیمور مرعشی، انتشارات اطلاعات، ص ۸۴

اسماعیل پس از شکار و صید ماهی رو به سوی خراسان میرود تا شبیک خان ازبک را متنبه سازد. مصاف سهمگین بین دو سپاه با غلبه صفویان خاتمه می‌پذیرد و خان ازبک در محاربه به قتل می‌رسد. شاه اسماعیل نیز فرمان می‌دهد تا یکدست او را قطع کنند:

« حسب الامر اعلیٰ یک دست او را به درویش محمد سیادل داده فرمودند که این دست را به مازندران ببرو، در دامن آقنا رستم اندازند و بگوید که اگر دست توبه دامن شاه بیک خان نرسیده، اما این دست شاهی بیک خان است که به دامن تو رسیده، درویش محمد بعد از قطع مسافت بعیده خود را به ساری رسانیده در روزی که رستم مجلسی ترتیب داده جمع کثیر از اصفهبدان و اعيان مملکت و سپاهیان در آن مجتمع بودند به موجب فرموده عمل نموده دست شاهی بیک خان به دامن رستم انداخته، گفت که نواب همایون فرمود که اگر دست توبه دامن شاهی بیک خان نرسید اما این دست اوست که به دامن تو رسید، رستم از مشاهده آن حال و استیماع آن مقال به نوعی متوجه شد که اثر حیات در کالبدش موجود نبود.»^۱

_RSTM روز افزون که براثر هیبت و شجاعت بی‌نظیرش، پشت دشمنانش از استیماع نامش می‌لرزید و به تهور و بی‌باکی شهره بود آنچنان از این پیشامد دگرگون می‌گردد که وصف آن نیاید. از بیم شاه اسماعیل صفوی بیماری سختی بر او عارض می‌شود و سه روز پس از آن رخداد قالب تهی می‌نماید و به سال ۹۱۶ هـ - ق غائله رستم روز افزون به تاریخ می‌پیوندد. با مرگ رستم فرزندش محمد روز افزون داعیه جانشینی پدر

سر می دهد و چون خزان و غنائم بسیاری از پدر به ارث برده بود در بین بزرگان و معتمدان و سپاهیان قسمت می نماید تا به پشتیبانی اهالی مستظر شود. و با تقدیم هدایایی گرانقدر نزد شاه اسماعیل صفوی از بابت تمد پدرش عذر می خواهد و خواهان توجه آن قدر قدرت و به رسمیت شناختن پادشاهیش در مازندران می گردد. شاه اسماعیل نیز مازندران را به دو ناحیه قسمت می نماید و ساری را به محمد روز افزون و آمل و بارفروش ده را به میر عبدالکریم از سادات مرعشی و امی گذارد مشروط بر آنکه سالیانه سی هزار تومان مالیات از مازندران جمع آوری و به دربارش تقدیم دارند. چون سالی می گزرد و اینان از اجابت درخواست پادشاه باز می مانند شاه اسماعیل آندو را به درگاه خوانده امر می نماید تا آنانرا به حبس در آورند.

در این گیرودار میرعلی، دیگر از سادات مرعشی که زمانی در مازندران فرمانروایی می نمود از فرصت سود جسته ساری را به تسخیر خود در می آورد و با تهیه مالیات مورد نظر پادشاه و تقدیم آن به بارگاه حکم پادشاهی مازندران را دریافت می دارد. حکومت بلا منازع میرعلی بر مازندران تداوم می یابد تا اینکه در سال ۹۲۷ هـ ق بر اثر بیماری فوت می نماید. میرشاهی فرزند میر عبدالکریم چندگاهی مازندران را تحت سیطره خود در می آورد تا اینکه محمد روز افزون که از بند شاه صفوی رسته بود بار دیگر سر به طغیان بر می دارد و با سادات به پیکار می پردازد. میرشاهی دوبار از سپاهیان محمد شکست می خورد و در سال ۹۳۴ هـ ق در جنگ کشته می شود و مازندران به تملک محمد روز افزون در می آید. مقارن با استیلای روز افزونیه، شاه طهماسب صفوی که در عنفوان جوانی بسر می برد بعلت اشتغال دائمی به جنگ و کشمکش با

دشمنانش توجه چندانی به مازندران نمی‌نمود و محمد که طبق سنت گذشته ساری را مرکز حکومت خویش ساخته بود چندان روی خوشی از حکمرانی اش نمی‌بیند چرا که سادات مرعشی به کمک حکمران نور، آمل را از چنگ وی خارج ساخته و با او به جنگ و گریز فرساینده می‌پردازند. با مرگ محمدروز افزون، بار دیگر سرنوشت مازندران به دست سادات مرعشی سپرده می‌شود لیکن اینان قدرت فائقه تصرف تمامی این اقلیم را در خود سراغ ندارند بنابراین شهرها و آبادیهای مختلف در دستان تنی چند از نوادگان میربزرگ قرار می‌گیرد و به همین سبب منازعه و مخاصمه مستمر در بین آنها رخ می‌دهد. حکمرانان نور، رستمداد و لاریجان نیز که به استقلال حکم می‌رانند گاهاً وارد این عداوتها شده به حمایت از این یا آن پرداخته آتش جنگ را بیشتر شعله‌ور می‌ساختند. اما همه این مدعیان جملگی خراجگزار پادشاهان صفوی بوده و فرمانبردار آنان محسوب می‌گشتند. مرعشیان نیز دیگر هیچگاه نمی‌توانند چون فرزندان بلافصل میربزرگ با اقتدار و بلامنازع بر مازندران حکم برانندو منزلت و جایگاه آنان تا حد خان تنزل می‌یابد و پادشاهان صفوی نیز هر یک از حکام مازندران را که در تقدیم مالیات اهمال می‌ورزیدند و در اجرای فرامین مسامحه مینمودند از حکمرانی عزل نموده و دیگر مدعیان مرعشی را که مالیات بیشتری را تقبل می‌نمودند با حکم جدید در دیار مازندران منصب می‌ساختند. بهر حال آنچه برای شاهان صفوی ارجح می‌نمود دریافت تحف و هدایای بیشتر از حکام مازندران بوده است هر چند سادات مرعشی را به جهت داشتن مرام و مذهب مشترک ستوده و آنها را مورد تقدیر قرار می‌دادند. اما نتیجه آن رقابت و کشمکش، سtanدن

مالیات افزونتر از رعایای مازنی و به غارت بردن هستی مردم ستمدیده این ناحیه بوده است.

یکی از مشهورترین حکام مرعشی در طی این سالهای پرآشوب، میرعبدالله خان است که با قتل نزدیکان و مدعیان بر مازندران تسلط پیدا می‌کند. دختر او بنام فخرالنساء به همسری سلطان محمد پادشاه وقت صفوی در می‌آید که شاه عباس مقتدرترین فرمانروای صفوی از بو پدیدار می‌شود. با این وصلت، قرابت و خویشاوندی بین مرعشیان و صفویان بوجود می‌آید که این موضوع بعداً تأثیرات زیادی بر روابط دو جاندان شیعی مذهب ایران می‌نهد. ضعف سادات موجب می‌گردد تا پای فرمانروای مقدتری چون سلطان محمدخان حاکم کجور به دشت مازندران کشیده شود. شهرهای ساری و آمل بوسیله لشگریانش غارت می‌شود و خرابی‌های بسیاری بر جای می‌ماند. آبادیها و شهرهای کوچک و بزرگ طعمه آتش رستمداریان می‌گردد تا مردم مازندران به دفعات طعم تلخ فزونخواهی حاکم مستبد مازندران را چشیده و توان آنرا پس نهند. چون شاه عباس صفوی به پادشاهی می‌رسد با اقتدار تمام مدعیان را یک به یک از صفحه قدرت سیاسی حذف می‌نماید و حکومتی یکپارچه در سراسر خاک ایران پدیدار می‌سازد و همه مخالفین و گردنکشان را به انقیاد خویش در می‌آورد.

مازندران نیز از این فرآیند سیاسی مصون نمی‌ماند و در سال ۱۰۰۲ هـ ق فرهادخان قرامانلو مأموریت می‌یابد تا حاکمان محلی را به تسلیم و ادارد در غیر اینصورت با نبرد و با اقتدار تامه مقربین را گوشمالی دهد. اراده خلل ناپذیر سپاهیان شاه صفوی چاره‌ایی جز هزیمت برای حاکمان محلی باقی نمی‌گذارد و فرهادخان به سرعت شهرهای مازندران را به تصرف

در می آورد. ملک بهمن حاکم لاریجان که در این مدت بر این ناحیه حکم می راند دست به مقاومت میزند و دعوت فرهاد خان را برای تسلیم بی پاسخ می گذارد. او به قلعه اش در لاریجان پناه می برد و به دفاع می پردازد تا شاید فرجی حاصل شود و از نابودی و شکست در امان بماند. اما پایداری لشگریانش دیری نمی پاید و افراد فرهاد خان با توب و سپاه مجهز به قلعه یورش می برنند. عاقبت بعد از چندی ملک بهمن وادر به تمکین می شود و در سال ۱۰۰۶ هنگامیکه به پایتخت صفویان در اصفهان اعزام می شود به فرمان شاه عباس به قتل می رسد و طومار زندگیش پیچیده می شود. حاکمان رستمدار، کجور و نور نیز چشم طمع از زمامداری بر املاک موروثی می شویند و صحنه قدرت را به پادشاه پرقدرت صفوی وا می گذارند. پس از سالیان پرتلاطم و پرمرارت که هر گوشه ای از این خاک حاصلخیز در دستان بی کفایت حاکمی مستبد اداره می شد شاه عباس کبیر با صلابتی شگفت انگیز حکومت ملوک الطوایفی را بر می اندازد و یکپارچگی و امنیت را برای اهالی مازندران به ارمغان می آورد.

در خلال سالهایی که سپاهیان شاه عباس سرگرم سرکوب حکام و خوانین محلی بودند مصایب چندی مردم آمل و نواحی اطراف آن را به ماتم می نشاند. در سالهای ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و با تعداد کثیری از مازنی ها را به هلاکت می رسانند و در سال ۱۰۰۸ دریاچه دریاوک (دریوک) در نمارستاق شکسته می شود و سیل ناشی از آن آمل را به ویرانی می کشاند و آب اجساد و اموال مردم را به دریا می برد. شاه عباس نیز برای جبران این خسaran عظیم تعدادی از اسیران گرجی را در این شهر مسکن می دهد تا اهالی شهر را در ترمیم خرابیها یاری نمایند. شاه عباس ساروتقی را به

استانداری مازندران منصوب می سازد و چون خود از ناحیه مادر با مرعشیان دارای نسبت فامیلی بوده است توجه خاصی به این نواحی مبذول داشته و به عمران و آبادانی آن کمر همت می بندد. او شهر فرج آباد را بنیان می نهد و آنرا بصورت با شکوهی به پاییخت دوم ایران تبدیل می نماید، به دستور او سارو تقی جاده‌ای مناسب که از خراسان تا گیلان امتداد داشته در طول سواحل دریای مازندران احداث می نماید. به منظور پایداری و قوام طولانی مدت این جاده ابتدا زمین‌های عمق زیاد کنده سپس با سنگ آنرا پر می کنند تا در برابر نفوذ آب و رطوبت فراوان منطقه به آسانی تخریب نشود. سطح فوقانی مسیر جاده را با استفاده از سنگهای مناسب سنگفرش می نماید تا تردید سواران، پیادگان و کالاسکه‌ها به راحتی مقدور شود. بر روی رودخانه‌ها پله‌های محکم استوار می سازد و در فواصل معین آبروهایی تعییه می نماید تا عبور هر ز آب باعث خلل جاده نگردد. این جاده بهترین و اصولی‌ترین راه مواسلاتی خطه شمال کشور از ابتدای تاریخ تا آن زمان محسوب می شده که علیرغم بی توجهی بازماندگان به نگهداری و مرمت آن تا مدت‌های مديدة مورد استفاده عموم قرار می گرفته است. مازندران در طول حکومت شاه عباس امنیت و آسایش کمنظیری را تجربه می کند و شهرها و قصبات آن رو به آبادانی می روند. در سالهای ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ وبا و طاعون مازندران را در می نوردد و تلفات سنگینی از خود بر جای می نهد و مردم از این ناحیه دچار مصیبت و رنج و عذاب فراوانی می گردند. شاه مقتدر صفوی نیز در سال ۱۰۳۸ هـ ق در فرج آباد بدرود حیات می گوید و با مرگ وی بازماندگان مرعشیان از خلاء موجود سود جسته در صدد احیاء حکمرانی اجداد خویش در مازندران بر می آیند. اما این تلاش‌های عبث و بیهوده به سرانجام مطلوب

نمی‌رسد و با سرکوب آنها عملأً مرعشیان برای همیشه با قدرت و داع می‌گویند. بارایزنی امرا و صاحب منصبان، اعقاب و نوادگان میربزرگ جملگی از مازندران پای می‌شویند و به نقاط مختلف ایران از جمله شیراز تبعید می‌گردند.

عده‌ای نیز راه هندوستان را در پیش گرفته و به آن کشور کوچانیده می‌شوند. ساروتقی که بعلت داشتن موی زرد به این نام مشهور گردیده بود در زمان سلطنت شاه صفی کماکان براستانداری مازندران استقرار پیدا می‌کند و سعی وافری جهت عمران و آبادانی این ناحیه از خود بروز می‌دهد در پی تلاش‌های مجدانه ساروتقی و درایت شاه عباس کبیر چهره اقتصادی و اجتماعی مازندران بسرعت تغییر می‌یابد و این در سفرنامه‌های جهانگردان و دیپلمات‌های اروپائی که به کرات به ایران و گاماً به مازندران سفر می‌نموده‌اند آمده است چنانکه پیترو دلاواله جهانگرد معروف ایتالیائی زمانی که به دربار شاه عباس صفوی در فرج آباد راه می‌یابد از مشاهده آن همه شکوه و آبادانی به حیرت در می‌آید وی در گوشه‌ای از سفرنامه خود می‌نویسد:

« زمین‌های مازندران به علت وجود آب فراوان همه زیر کشت برنج که غذای منحصر بفرد و یا حدائق غذای اصلی اهالی این منطقه را تشکیل می‌دهد قرار دارد ولی گندم در اینجا کشت نمی‌شود زیرا مردم به آن توجهی نکرند و زمین بعلت رطوبت زیاد برای عمل آوردن این محصول مناسب نیست و به همین دلیل اهالی که نان ندارند و در عین حال لبنتیات و به خصوص کره را از ازدهی منحصر به فرد می‌دانند و به خوردن گوشت نیز علاقه‌ای نشان نمی‌دهند. فقط با برنج زنده‌اند و آنرا بدون چربی

و با آب و نمک طبخ می‌کنند و این غذا را چلو می‌نامند. زنان و مردان مازندران دارای چشم و ابروی سیاه و موهای مشکی هستند و به خصوص زنان درنظر من زیبا جلوه می‌کنند به خصوص که بر عکس زنهای مسلمان دیگر به هیچ وقت چهره خود را نمی‌پوشانند و از حرف زدن با مردان امتناعی ندارند من در هیچ جای دیگر دنیا ندیده‌ام مردم دهات آنقدر دارای تمدن و آداب و رسوم پسندیده باشند».^۱

در طول حکومت شاهان صفوی مازندران کماکان از آرامش نسبی برخوردار بوده و با نیک اندیشه استانداران از منازعات سیاسی دوری می‌گزیندند. در سال ۱۰۹۸ هـ ق در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی زلزله مهیبی در مازندران به وقوع می‌پیوندد و خرابیهای زیادی از این حادثه بر جای می‌ماند. چون سلسله صفویان رو به ضعف می‌نهد و در سراسر ایران می‌گیرد زوال قرار می‌گیرد زمینه ظهور حکومتهای دیگر فراهم می‌گردد. چنانکه در سال ۱۱۲۵ هـ ق ایران مورد هجوم افغان‌ها قرار گرفته و محمود افغان و سپس اشرف این خاک پاک را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهند. اصفهان بدست آنها سقوط می‌نماید و شاه طهماسب صفوی به مازندران می‌گیریزد. با انحطاط حکومت مرکزی، مردم نواحی ساحلی دچار مصائب دیگری می‌شوند. در بلبشوی سیاسی حاکم بر ایران همسایه شمالی فرصت را غنیمت شمرده شروع به دست اندازی به این ناحیه می‌نماید و مازندران چند بار بوسیله روسها مورد هجوم و غارت قرار می‌گیرد چنانکه در بهار سال ۱۶۶۸ میلادی در سال آخر سلطنت شاه عباس دوم، استپان رازین Stepan Razin با تعداد زیادی از روسها به سواحل

۱. سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شجاع الدین شفا، ص ۱۳۳

شمالی هجوم آورده و اموال بسیاری را از اهالی بغارت می‌برد و عده‌ای را نیز به قتل می‌رساند که سرانجام با مقاومت دلیرانه‌اهالی مجبور به فرار می‌شود.

با طلوع نادر شاه و سرنگونی سلسله صفویان در سال ۱۱۴۸ هـ ق تغییرات وسیعی در بنیانهای سیاسی و اجتماعی ایران پدید می‌آید و هر چند نواحی شرقی مازندران بارها عرصه جنگ و جدال و کشمکش مابین مدعیان واقع می‌شود مع‌الوصف مناطق مرکزی افز آسیب این جنگها مصون می‌ماند. در سال ۱۱۵۴ هـ ق نادرشاه به هنگام عبور از جنگهای سوادکوه مورد سوء قصد قرار می‌گیرد و مجروح می‌شود. در پی این حادثه چون به پرسش مظنون می‌گردد با دستان خویش و با کارد چشمان فرزندش را از جای در می‌آورد و این آغازی می‌شود بر تغییر خلق و خوی نادرشاه. سرانجام یکی از مقتدرترین پادشاهان تاریخ در پس از ورود اسلام به ایران در سال ۱۱۶۰ هـ ق به قتل می‌رسد تا بار دیگر گردنشان در اقصی نقاط خاک ایران سربرا فرازند.

قاجاریان در مازندران

با مرگ نادر، رهبران ایل قاجار که همواره سودای سروری در سر می‌پروراندند اندک اندک زمینه ظهور می‌یابند و با استفاده از ضعف جانشینان نادر بر متصرفات خویش در شرق مازندران می‌افزایند. محمدحسن قاجار موفق می‌شود به آسانی گیلان و مازندران را تحت اختیار خویش بگیرد و بر این نواحی حکم براند. در همین اثنا کریم خان زند از فلات مرکزی ایران سر بر می‌آورد و اصفهان را متصرف می‌شود نبرد بر سر قدرت در می‌گیرد و خاندانهای مدعی زند و قاجار به پیکار با هم می‌پردازند که عاقبت با شکست محمدحسن قاجار در شیراز، وی از راه فیروزکوه به مازندران می‌گریزد ولی سپاهیان کریم خان به تعقیب او پرداخته و چون مازنی‌ها را بیشتر دل در گرو زندیان بود از گردخان قاجار پراکنده می‌گردند تا سرانجام با قتل محمدحسن خان، مازندران در اختیار نمایندگان کریم خان قرار می‌گیرد. در سال ۱۱۷۲ هـ ق گماشتگان خان زند بر مازندران استیلا می‌یابند و بدون مزاحمت دیگران مدتی را در این خطه حکم می‌رانند تا عاقبت در سال ۱۱۹۳ کریم خان زند که به عدل

و انصاف شهره است براثر بیماری قولنج از دنیا درمی‌گزد و با مرگ او طایفه قاجار بار دیگر قد برافراشته به عرض اندام می‌پردازند. ایل قاجار که از نژاد مغول محسوب می‌گردند توسط شاه عباس صفوی به منطقه گرگان کوچانیده شده بودند تا در برابر هجوم ترکمانان سدی قوی ایجاد نمایند. این قوم بتدریج قدرت یافته و چون جنگاوری و سلحشوری را از اجداد خویش به ارث برده بودند در جنگها بی باک و تقویت ظاهر می‌شوند و به ایفای نقش مؤثر در تاریخ صفویان دست می‌یابند. پس از مرگ کریم خان، آغا محمدخان از سرکردگان طایفه قاجار بر رقبا مستولی می‌گردد و از ضعف بازماندگان خان زند که بر سر تخت سلطنت به منازعه مشغول گشته‌اند سود جسته بر مازندران استیلا می‌یابد.

آغا محمدخان در تعقیب برادر خویش بنام رضاقلی‌خان که او نیز ادعای سروری دارد به سال ۱۱۹۲ هـ ق به مازندران لشکر می‌کشد و این رویارویی از گرگان آغاز می‌گردد و چون با بل آورده‌گاه نیروهای متخاصم می‌شود رضاقلی‌خان که لاریجان را در اختیار دارد شبانه بر سر او ریخته خانه‌اش را به آتش می‌کشد. آغا محمدخان از مرگ رسته لیکن به اسارت در می‌آید. اما چندی نمی‌گذرد که برادر دیگرش به یاری شتافته او را از بند می‌رهاند. جنگ و پیکار برادران قاجار برای کسب پادشاهی در مازندران بی‌وققه تداوم می‌یابد و هر از چندگاهی نبرد بین آنها در می‌گیرد. آغا محمدخان بتدریج مدعیان را منکوب ساخته پایه‌های قدرت خویش را تحکیم می‌بخشد وی در سال ۱۱۹۴ نوروز را در دارالسلطنه خویش ساری به جشن می‌نشیند. بازماندگان سلسله زنده‌ی که از فزون خواهی خان قاجار هراس بر دلشان مستولی شده سپاهی را برای سرکوب وی بسوی مازندران گسیل می‌دارند. فرستادگان خان زند

از مسیر لاریجان بسوی آمل می‌شتابند. اهالی لاریجان و آمل نیز چون دل در گرو خان زند دارند به آنان می‌پیوندند. خان قاجار چون چنین می‌بیند شخصاً سپاهی آراسته به مقابله با آنان می‌پردازد. جنگ سختی در سبزه میدان آمل در می‌گیرد که در نهایت این نبرد به سود قاجاریان خاتمه می‌یابد. شاه قاجار پس از هزیمت سپاهیان دشمن دست به انتقام جوئی سبعانه‌ای می‌زند و بسیاری از مردم آمل و لاریجان را از دم تیغ می‌گذراند و خرابیهای زیادی ببار می‌آورد.

علیمردان خان از سلسله زنده که پس از چندی کشمکش توفیق سلطنت می‌یابد به منظور رفع خطر آغامحمدخان سپاهی دیگر روانه مازندران می‌سازد که براثر برخورد لشکریان متخصص در منطقه امیری لاریجان، جنگ مهیبی در می‌گیرد که با انهدام نیروهای زند خاتمه می‌یابد. با این پیروزی آغامحمدخان به سرعت بر متصرفات خویش افزوده تهران، قم، کاشان، اصفهان و کردستان را بر قلمرو خود می‌افزاید.

در آغازین سالهای سلطنت آغامحمدخان حوادثی چند مازندران را دستخوش تغییرات و تحولات عمیق می‌سازد. در سال ۱۱۹۷ هـ ق تعدادی از فرستادگان دولت روسیه وارد شهرهای ساحلی گیلان و مازندران می‌شوند و به تهیه نقشه از شهرهای مذکور می‌پردازند تا احیاناً در موقع لزوم از آن برای مقاصد نظامی سود جویند. چون خبر به آغامحمدخان می‌رسد و سوء نیت روسها را در می‌یابد به فوریت آنها را دستگیر ساخته و سپس با احترام از مازندران بیرون می‌راند. در سال ۱۱۹۸ هـ بیماری طاعون تعداد کثیری از مردم مازندران را به دیار نیستی می‌فرستد. این مرگ و میر بیشتر دامنگیر اهالی آمل می‌گردد. به سال ۱۲۰۰ هـ ق نیز خشکسالی بی‌سابقه‌ای سراسر خاک مازندران را فرا

می‌گیرد و قحطی وحشتناکی بر آبادیها حاکم می‌شود. رودخانه‌های نکات، تالار، بابل رود و هراز همگی خشک می‌شوند و اهالی مازندران سال سختی را سپری می‌سازند. آغا محمدخان دستور می‌دهد از مالیات رعایای مازندران بکاهند تا از رنج و مشقت مازنی‌ها اندکی کاسته‌شود.

در سال ۱۲۰۳ هـ ق لطفعلی خان زند شاهزاده برومند و دوراندیش خاندان زنده در شیراز بر تخت سلطنت جلوس می‌نماید. تبردهای پیاپی بین آغامحمدخان و لطفعلی خان زند چند سال مداوم بطول می‌انجامد. عاقبت با شکست نهایی شاهزاده زند در سال ۱۲۰۹ هـ ق آغامحمدخان ابتدا با دستان خویش او را کور می‌کند و سپس وی را به قتل می‌رساند. اما دیری نمی‌پاید که خان قاجار خود به عقوبی وحشتناک دچار می‌گردد و در سال ۱۲۱۱ بدست نگهبانانش کشته می‌شود. فتحعلی شاه برجای پدر در تهران پایتخت شاهان قاجار بر تخت می‌نشیند. همو در سال ۱۲۱۴ فرزندش ملک آرا را به استانداری مازندران می‌گمارد و میرزا محمدشفیع بندپی‌ای بارفروش را که در بندپی بابل سکونت داشت به صدراعظمی بر می‌گزیند. میرزا محمدکه جوانی روستائی و در عین حال آرایسته و با سواد می‌نمود در بندپی طرف توجه آغامحمدخان قرار گرفته و به تربیت او همت می‌ورزد این جوان شایسته به مرور مدارج ترقی را می‌پیماید تا اینکه سرانجام به صدراعظمی فتحعلی شاه می‌رسد.

در روز جمعه اول شوال ۱۲۲۳ هـ ق زلزله عظیمی مازندران را به ویرانی می‌کشاند، آمل به شدت آسیب می‌بیند و بازماندگان این حادثه عظیم به کوهستانها می‌گردند تا مدت سه سال لرزه‌های زمین منطقه را بسی ثبات می‌سازد و مردم هراسان، مدت‌ها بطول می‌انجامد تا به شهر بازگردند. ملک آرا که مدت مدیدی به نیابت پادشاه در مازندران حکمرانی می‌نمود و در

ساری مقر فرمانروایی خویش جلال و جبروتی بهم زده بود در زمان سلطنت محمدشاه، داعیه پادشاهی سر می‌دهد و خویشن را لایق سلطنت ایران می‌داند لیکن چون توان مقابله با محمدشاه را در خود نمی‌بیند به ناچار به او تمکین می‌نماید. در سال ۱۲۴۷ هـ ق بیماری مهلك طاعون بار دیگر سراسر مازندران را در می‌نوردد و جان اهالی بسیاری از این خطا را می‌گیرد. جمعیت مازندران به سرعت کاهش می‌یابد و مزارع و آبادیها که به حال خود رها شده‌اند از رویش نهالهای جنگلی به بیشه‌زارهای وسیع بدل می‌شوند و شهرها رو به ویرانی می‌نهند. در سال ۱۲۴۹ یعنی دو سال بعد از فاجعه طاعون، جیمز فریزر که در گیلان و مازندران دست به سیاحت زده در مورد تلفات این بیماری خطرناک دست به قلمفرسایی می‌زند. ویلیام ریچارد هلمز نیز که در طی سالهای بعد از آمل می‌گذرد شهر را عملأً خالی از سکنه می‌یابد.

در سال ۱۲۶۹ بیماری وبا مردم مازندران را به رنج و عذاب رقت انگیزی مبتلا می‌سازد کویا گسترش بیماریهای واگیردار و شیوع گستردگی آن در مازندران هر از چند سال به رویه‌ای معمول تبدیل می‌گردد و مردم ستمدیده مازنی هنوز از مصیبت کشتار جنگاوران خلاصی نیافته بر اثر بلایای طبیعی از پای در می‌آیند.

محمدشاه در سال ۱۲۶۴ بعلت بیماری نقرس اورنگ پادشاهی را بر جای می‌گذارد و ناصرالدین شاه حکومت طولانی مدت خویش را آغاز می‌کند. با شروع سلطنت ناصرالدین شاه فصل جدیدی از تاریخ ایران ورق می‌خورد. در حالیکه قطار پیشرفت در کشورهای اروپائی با سرعت خارقالعاده‌ای همه موانع را در می‌نوردد سلاطین و حکمرانان ایرانی به سیاق نیاکان خویش بر کشور حکم می‌رانند و چون از آن همه تحولات

عظیم آگاه می‌گردند اراده تغییر را در خویشتن سراغ ندارند و یا اینکه در هیاهوی نبرد قدرتهای استعمارگری چون انگلیس و روسیه به بازیچه‌ای خرد و بی‌مقدار تبدیل می‌گردند.

از حوادث بزرگی که در طول سلطنت ناصرالدین شاه بر مازندران می‌رود غائله پیروان باب و یا آنجه که بعداً به بهائیان شهرت یافته می‌باشد. با ظهور میرزا علی محمد باب و پیدایش فرقه بابیه و گرایش عده‌ای به سوی آنها تدریجاً دامنه فعالیت اینان به اطراف واکناف حاکم مازندران کشیده می‌شود. بابل به مرکز فعالیت و گسترش باییان تبدیل می‌گردد و بزودی درگیری و جمال بین آنها و مردم که بنا به فتوای مجتهدان در صدد قتل و نابودیشان برآمده بودند آغاز می‌شود. همزمان با فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت پیروان باب به بپایی استحکامات متعدد در بابل دست می‌زنند. با افزایش تعداد باییان ریشه‌کنی آنها دشوار می‌شود و دغدغه خاطر حکمرانان محلی حتی پادشاهی قاجار را موجب می‌گردد. فتنه بابی‌ها آنچنان فراگیر می‌شود که مقر شاهزاده قاجار که منصب حکمرانی مازندران در ساری را در اختیار دارد مورد تهدید قرار می‌گیرد آنها با شبیخون به سپاهیان حاکم، خانه استاندار را مورد یورش قرارداده و عده‌ای از شاهزادگان قاجار را به قتل می‌آورند.

عباسقلی خان لاریجانی با گردآوری سپاه از آمل به مقابله با پیروان باب می‌پردازد. تعداد بسیار زیادی از مسلمانان و نیز باییان در این پیکار بقتل می‌رسند و پسرعموی عباسقلی خان بنام مهدی سلطان در هنگامه جنگ کشته می‌شود و جنازه‌اش در میان اندوه اهالی آمل تشییع شده در این شهر به خاک سپرده می‌شود، این امر موجب غلیان احساسات مذهبی مردم منطقه می‌گردد. باییان که در قلعه طبرسی بابل اجتماع نموده‌اند به

سختی در برابر تهاجم نیروهای محلی به مقابله می‌پردازند. محاصره قلعه چهار ماه بطول می‌انجامد و شاهزاده قاجار به فتح سنگر شورشیان توفیق نمی‌یابد. سرانجام ناصرالدین شاه که از بی‌کفایتی خوانین مازنی در فتح قلعه به خشم در آمده سپاهیانی را از پایتخت راهی مازندران می‌نماید. پس از مدتی دفاع جانانه از قلعه، چون بتدریج حلقه محاصره در اطراف قلعه طبرسی تنگتر می‌شود باییان به ناچار دست تسلیم بالا می‌برند که متعاقب آن، همگی آنها به فتوای مجتهدین به قتل می‌رسند و فتنه باییان در مازندران پایان می‌یابد.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۳ هـ-ق به قصد مسافرت به مازندران، تهران را ترک می‌کند و از طریق فیروزکوه عازم این ناحیه می‌شود. وی ضمن بازدید از شهرهای مازندران چون ساری، بهشهر، بابل، بابلسر، آمل، سوادکوه و چالوس از راه هزار چم که به تازگی ساخته شده بود به تهران مراجعت می‌نماید. پادشاه قاجار در سال ۱۲۹۲ برای بار دوم به مازندران سفر می‌نماید. این سفر از جاده کندوان آغاز می‌گردد و از غرب کرانه‌های جنوبی دریای خزر بسوی شرق طی طریق می‌نماید. این سفر از بیستم شعبان آغاز می‌گردد که شرح قسمتی از آن آورده می‌شود:

« دوشنبه ۲۴ رمضان باید به محمودآباد تلیکه سر جزو اهل رستاق است برویم دو فرسنگ راه است. عضد الملک حکمران مازندران در این منزل حضور یافت معلوم شد که خود و آدمهایش به تب نوبه دچار شده حتی چند نفر از همراهان او مرده بودند. رو به آبادی عزه ده چمن بسیار خوب و سیعی دارد تا رسیدیم به کنار رودخانه با بعضی عمله خلوت و غیره بر کرجی نشسته به سیاحت رو به بالا رفتیم آب رودخانه تایک

فرسخ بالاتر از ده است محل زراعت عزده هم بالاست با ناو و کرجی حمل آذوقه می‌کنند رودخانه خوبی است عرضش ده ذرع است قدری که بالا رفته مراجعت کرده در حوالی جسر چوبی که نزدیک دریا ساخته بودند از کرجی بیرون آمده سوار اسب شده قدری که رفتیم کالسکه ما را آوردند کالسکه را از راه ساری فرستاده بودند اینجا بما رسید در کنار دریا کالسکه بخوبی حرکت می‌کند به رودخانه اهلم رود رسیدیم آب زیادی داشت اعیان مازندران و صاحب منصبان لاریجان وغیره اینجا بحضور رسیدند منجمله نورالدھر میرزا ولد ملک آرای محروم، عبدالله میرزا نظام العلمای مازندران ایضاً میرزا مسیح وزیر، سیف‌الله خان سرتیپ لاریجان، اسدالله خان سورتیج ابراهیم خان سرهنگ و میرزا یاور بودند. رودخانه بزرگی از محمودآباد به دریا می‌ریزد پل چوبی بر روی آن بسته‌اند میرزا شفیع تلیکه سری پسر میرزا سعید صاحب محمودآباد هم بر سر جسر ایستاده بود رودخانه اهلم آخر نور و سرحد سایر بلوکات مازندران است. شیخ محمد برادر میرزا شفیع که در سلک علماء است آنجا بود آدم خوبی است بحضور رسید و مورد تقاضا شد میرزا موسی بلدی می‌کرد این سه برادر نواحی میرزا یوسف خان‌اند. در بین راه عضدالملک و علاء‌الدوله و امین‌سلطان و میرزا مسیح فرمایشات شد. به اول دهی رسیدیم دریاسر و کله‌مرز که دو دیه معتبر خالصه دیوان و تیول اولاد میرزا عبدالله خان و محمدخان است. قدری راندیم به رودخانه تفنگا رسیدیم چهار سنگ آب داشت بعداز طی مسافتی به المده خالصه که تیولی مهدی قلی خان پسر میرزا فضل‌الله خان نواحی نایب ایشک آقاسی می‌باشد. جمعیت زیادی از اهل ده در کنار راه آمده

ایستاده بودند از این ده گذشته‌یم به ده ملاک‌لای خالصه رسیدیم از ملاک‌لای قدری که گذشته‌یم به سرخورد رسیدیم بسیار ده آباد بزرگی است تیول ورثه مرحوم احمدخان نوائی است رودخانه هراز که سرچشم‌هاش از کوه‌های لار و از شهر آمل می‌گذرد در سرخورد به دریا می‌ریزد جسر محکم خوبی برروی آن بسته بودند سرخورد در دست محمدخان پسر احمدخان است. از اینجا گذشته به ورزاء محله و مریع محله که سهی حسن خان پسر احمدخان است رسیدیم این دو محله جزء دابوی کوچک است از پل سرخورد که خیلی باریک و طولانی بود گذشته‌یم این جسرها را عضد الملک به جهت عبور اردو حکم داده ساخته‌اند از سرخورد الی فریدونکار که محل آبادی است و جمعیت زیادی دارد سواره رفتیم.^۱

ناصر الدین شاه از آنجا به مشهد سر، ساری و اشرف رفته در مراجعت به ساری و بابل و آمل آمده از جاده هراز به تهران مراجعت می‌نماید. جهانگردان یا فرستادگان سیاسی کشورهای اروپایی نیز مسافرت‌های چندی به کرانه‌های جنوبی دریای خزر داشته‌اند که به صفحاتی از خاطرات مرتبط با موضوع مورد بحث اشاره می‌شود گریگوری ملکونوف روسی که از سوی دولت متبع خویش در سال ۱۸۶۰ میلادی مأموریت می‌یابد تا به بررسی اوضاع اقتصادی و سیاسی این نواحی بپردازد مسافرتی را به شمال ایران ترتیب می‌دهد وی اشاراتی به آمل و آبادی‌های اطراف آن دارد:

« میگویند در مشرق آمل راهرویی وجود داشته است که به یک

۱. تاریخ مازندران، جلد ۲، اسماعیل مهجوری

گالری زیرزمینی منتهی می‌شده و تا ساحل دریا امتداد داشته است. این راهرو چنان مرتفع بوده که سوارکاری می‌توانسته است با نیزه از آن عبور کند. خروجیهای شهر آمل نیز بدینگونه‌اند: دروازه تهران و دروازه لاریجان که از بالای کوهها به تهران و لاریجان منتهی می‌شوند. دروازه بارفروش درجهت بارفروش، دروازه تلیکسر و دروازه فور که به سمت دریا و روستای تلیکسر و بلوک نور متوجه‌اند. شهر آمل تقریباً ۱۱۰۰ درخانه، چهار درگاروانسرا و تقریباً ده هزار جمعیت دارد مالیات آمل بالغ بر هشت هزار تومان است. منطقه آمل به هفت بلوک تقسیم می‌شود: بلوک اهلمرستاق واقع در شمال شهر در کرانه رودخانه هراز، بلوک هرازپی و دابو در ساحل هراز تا مرز بارفروش، بلوک دشت سر در غرب شهر، بلوک حاجی‌آباد در جنوب آمل، پائین لیتکوه و بلوک آمل. محمودآباد هراز نیز در چهارفترستگی فری‌کنار به فاصله نسبتاً زیادی از دریا با امامزاده و مسجد و ۲۰ درخانه در کرانه هراز واقع شده و در رودخانه کوچک محمودآباد کرجی‌ها رفت و آمد دارند. سیاه رودسر یا سیاسر در کنار رودی به همین نام در ساحل دریا با تقریباً ۲۰ درخانه در یک فرسنگی محمودآباد، تفنگا با تقریباً ۸۰ درخانه رودخانه‌ای به همین نام، ماهیگیری در آن سالیانه ۲۵ تومان به اجاره داده می‌شود. سرخورد بلوک نامیده می‌شود و تقریباً ۱۵۰ درخانه که حدود چهل تای آن در کرانه دریا قرار دارند. رودخانه کوچک سرخورد از هراز سرچشمه می‌گیرد و اجاره ماهیگیری در آن سالانه ۲۰ تومان است. مالیات این روستا ۳۰۰ تومان است. برای یکی از مالکین تلیکسر بنام یوسف

خان که رعایای خود را مورد ستم قرار می‌داد بیتی ساخته‌اند
که در مازندران زبانزد است.

یوسف خان تلیکسری ماهی بخوری بی‌سری

معنای تحت الفظی شعر آنست که یوسف خان ماهیهای بی‌فلس
را که مسلمانان حرام می‌دانند به جز سر آن می‌خورد و در واقع
حکایت از آن دارد که یوسف خان هر ماه یک انسان را می‌کشته
است. رودخانه کوچک ایزده هنگام بالا می‌میند آب قابل قایقرانی
است. باز رگانان بادکوبه سالیانه تقریباً ۱۰۰۰ خروار برنج از
اینجا صادر می‌کنند. در منطقه مقادیر قابل توجهی نیشکر حاصل
می‌شود که به قندریزیهای بارفوش فرستاده می‌شود.
روستاهای مازندران در دست ارباب هست و هر کس که به
اندازه کافی برای اجاره کردن روستا پول داشته باشد می‌تواند
ارباب شود. در آن صورت روستا را ملک و سکنه آن را رعایای
خود محسوب می‌دارد. چنانچه رعایا از ارباب ناراضی باشند
نزد ارباب دیگری می‌روند که در این صورت افراد کوچ کرده را
غیرب می‌نامند. شلتوك یا شالی که بینج هم نامیده می‌شود به
وفور در مازندران کشت می‌شود. همه ساله مقدار زیادی برنج
به تهران صادر می‌شود و قیمت آن نیز هر ساله افزایش می‌یابد.
یک خروار برنج را که سابقاً یک و نیم تادو تومان می‌فروختند
قیمت آن در سال ۱۸۶۱ به بیش از سه تومان افزایش یافته است.
یک جریب زمین کشاورزی حدود ۲۵ خروار شلتوك بدست می‌
دهد. نیشکر نیز کشت می‌شود که هر خروار ۶ تومان و باقلاً

نیز هر خروار ۶/۵ قران خرید و فروش می‌شود. تعداد اربابها و ملاکهای مازندران را تقریباً یکهزارنفر می‌دانند.^۱

مسافران اروپایی اشاره می‌کنند که کرانه‌های جنوبی دریای خزر از لحاظ شرایط اقلیمی و رستنی‌ها شباهت زیادی به هندوستان دارد. در هر دو کشور برنج، نیشکر و پنبه تولید می‌شود. در هر دو کشور بین، گاویش و گوسفند وجود دارد. گویند سابقاً فیل هم در مازندران بوده است. برخی از مردم آداب و رسوم معمول در هندوستان را می‌ارزند. مثلًاً بارها را به کمک چوبی بر شانه‌ها حمل می‌کنند که نه در سایر نقاط ایران و نه در ترکیه معمول است. مورخان ایرانی مازندران را هند سفید می‌نامند.^۲

چون به چگونگی برخی شباهت‌های اقتصادی و رفتاری مازنی‌ها و هندوها اشاره رفت ضروریست به یافته‌ها و تئوریهای علمی درویشعلی کولاثیان در مورد ترویج کشت برنج در مازندران توسط هندوها پرداخته شود. وی با استناد به اینکه نشانه‌هایی از کشت برنج در ایران در قرن یکم پیش از میلاد بدست آمده است و این مقارن با حکومت اشکانیان می‌باشد به طرح این دیدگاه می‌پردازد که سلوکیان و اشکانیان که مرز حکمرانی خویش را تا هند گسترش داده بودند با مشاهده کشت و مصرف برنج و درک اهمیت اقتصادی آن، تمایل به انتقال آن را به ایران یافته‌ند و جلگه مرطوب و حاصلخیز کرانه‌های جنوبی دریای خزر را مناسب این امر تشخیص داده لذا برنجکاران هند را در ابتدای امر به حوالی ساری که نزدیکترین مکان در شرق مازندران به هندوستان بوده کوچانیده تا به

۱. کرانه‌های جنوبی دریای خزر، گریگوری ملگونوف، ترجمه دکتر امیر هوشنگ امینی، انتشارات کتابسرا
۲. همان منبع

کشت برنج پردازند. این مهاجرین هندو، لاجرم زبان و ادبیات خاص خویش را وارد منطقه می‌نمایند که نگارنده با تطبیق واژگان بسیاری از نام مکانها و نیز اصطلاحات مطابق ناحیه ساری و زبان سانسکریت در صدد اثبات این مدعای بر می‌آید که هندیان برای نخستین بار در حوالی رو دخانه تجن به کشت برنج پرداخته‌اند. وی بر این اعتقاد است که معدودی از مردم هندو که به زبان سنسکریت کلاسیک و یا زبانی نزدیک به آن تکلم می‌نمودند به جلگه خالی از سکنه مازندران کوچانیده می‌شوند. اینان در قرون اولیه قبل از میلاد، آغازگر تمدن برنج در این ناحیه شده و زبان طبری و یا گویش مردم مازندران در اساس یادگاری بجا مانده از فرهنگ همین مردم است.^۱

همو در ادامه به طرح نظریه‌ای در باب وجه تسمیه آمل می‌پردازد که در عین چالش برانگیز بودن جالب توجه و قابل تعمق می‌نماید. نگارنده، با استناد به واژه سنسکریت موله Mula که به معنای حوزه فرمانروایی یک فرمانرو و یا یک پادشاه می‌باشد و مقایسه آن با واژه آموله amula که به مفهوم حوزه‌ای خارج از سیطره قدرت فرمانرو است به این باور دست می‌یابد که برنج کارانی از منطقه ساری با مهاجرت تدریجی به نواحی اطراف رو پرآب هراز و کشت برنج در زمین‌های مناسب و حاصل‌خیز آنجا، قلمرو خویش را از فرمانروایان ساری جدا ساخته با کسب استقلال نسبی به رونق کشاورزی در جلگه آمل دست می‌یازند. به همین سبب قلمرو جدید که خارج از حوزه mula محسوب می‌شده و از قید و بند

۱. ساری و آغاز تمدن برنج در مازندران و گیلان، درویشعلی کولاثیان، انتشارات شلفین، ص

قدرت‌های سنتی در ساری و دامغان در امان بوده‌اند به مرور با واژه amula به معنای خارج از محدوده فرمانروایی به رسمیت شناخته می‌شوند بنابراین نام آمل تداعی کننده واژه موله بوده و به همین نام در تاریخ به ثبت می‌رسد.^۱

از دیگر سیاحان اروپائی که کرانه‌های جنوبی دریای خزر را زیر پا گذاشت
بریتانیا
هل را بینو می‌باشد که در سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۱ شمسی کنسول دولت بریتانیا در شهر رشت بوده است. وی ظرف این مدت ایکبار در سال ۱۲۸۸ شمسی و بار دیگر در سال ۱۲۸۹ در سراسر گیلان و مازندران مسافرت کرده و مشاهدات خویش را به رشته تحریر در آورده است در اینجا قسمت‌هایی از یادداشت‌های وی آورده می‌شود:

« دو جاده از مازندران به داخله ایران از طریق کوه البرز هست
یکی راه آمل به تهران که از دامنه شرقی دماوند عبور می‌کند و
بوسیله گاستگرخان Goasteiger مهندس اتریشی در سال ۱۸۷۸ میلادی که در خدمت ناصرالدین شاه بود ساخته شده است. دیگر راه بارفروش به طهران از طریق سوادکوه است که در امتداد جاده سنگفرش قدیمی است. در طول مسیر مسافت در مازندران از نور به سوی عزده حرکت نموده بعد از رویخانه عزده به ده سوت کلا بعد به اهلمرود که شعبه هراز است رسیدیم. قریه اهلمن در حدود سه ربع فرسنخ از دریا و سه فرسنخی سولده واقع است. سپس به رویخانه هراز آمدیم و از روی پل که با الوار ساخته بودند عبور کردیم و از محمودآباد

راه خود را بطرف جنوب تعقیب نموده از لکه موزی که قریه‌ای است متعلق به تلیکه سر و بعد از خود تلیکه‌سر و ترسیو و از میان جنگل انبوهی عبور کرده به خط آهن قدیمی رسیدیم که یکانه وسیله ارتباط بین محمودآباد و آمل به شکل راه باریکی درآمده بود که بندرت از آنجا رفت و آمد میکردند و بعد از عبور از گالش بر، و ده کوچک معصوم آباد دوباره به اراضی نسبتاً وسیع صحراء وارد شدیم. اوچی آباد که غمارت سفید و باغ متعلق به حاکم لاریجان در آنجاست به وضع نمایاتی در طرف چپ دیده می‌شود و در سمت راست امامزاده آقا سیدمعصوم در میان درختان باشکوهی قرار داشت. آمل شهری با شکوه است چهار دروازه دارد هر چند دری وجود ندارد آنها عبارتند از دروازه تهران یا لاریجان، دروازه بارفروش، دروازه تلیکه‌سر، دروازه نور. شهر آمل دارای دو هزار خانه و در کنار رودخانه هراز واقع است. ناحیه آمل به هشت بلوک زیر تقسیم می‌شود: بلده، اهلمرستاق، چلاو، دابو، دشتسر، گرمروپی، هرازپی، لیتکوه. راه محمودآباد به فرج آباد از سیاه روبار می‌گذرد و در دو طرف این روودخانه دو ده قرار دارد بنام تفنگاه و اهلمه، سپس از محله‌های سرخورد که بوسیله روودخانه‌ای به همین نام که شعبه هراز است از یکدیگر جدا می‌شوند. دهات آمل نیز بدین شرحند: اهلمرستاق - اهلم، آهن محله، آزادمون، بونده، چرینده، دارکلا، گالش‌پل، هرپی، جونی‌کلا، کرچک، کلاده، کلوده، خشتسر، خوردون کلا، گیلاپی، محمودآباد، میرعلمده، ملارم، ناموس ده، قلعه‌مرزن، شرفتی، پرچین ده، شورستاق، سیارکلا، سوراخ مازو، تلیکه‌سر، ترسیاب، تجنک، بولیده، یوسف آباد، هراز پی - المده،

الم توتزار، ارمک کلا، بائوده، بیشه کلا، چهارافرا، دیاغ ده،
دریاسر، اسکنده، گالش کلا، گورک، ارم، جوراکلا، کلیکان،
کهلیرد، متوریج، نوکلا، پاشاکلا، روپیشت، اوچی آباد، اروین
دشت.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. مازندران و استرآباد، هل رایینو، مترجم غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی

راه آهن محمودآباد – آمل

در اواخر سلطنت پنجمah ساله ناصرالدین شاه قاجار، بازرگان نامداری که شهرت ثروت افسانه‌ای اش عالمگیر شده بود در صدد برمی‌آید تادر ادامه سرمایه‌گذاری‌های بحث برانگیز و قابل تأملش برای نخستین بار کارخانه ذوب آهن را در ایران و در ناحیه‌ای دور افتاده وغیرقابل دسترس بنام نائیج تأسیس نماید. پس بر آن می‌شود تا قریه کوچک و محرومی بنام محمودآباد را به بندری بزرگ و آباد تبدیل نماید و از طریق خط راه آهن آنرا به آمل و آنگاه به تهران وصل کند. او تلاش زایدالوصفی را علیرغم عقب‌ماندگی تاریخی اقتصاد ایران بعمل می‌آورد تا افکار جاه طلبانه‌اش را جامه عمل بپوشاند. حاج محمدحسن آنچه را که در مخیله داشت به اجرا در می‌آورد و نام محمودآباد را از کنج تاریک تاریخ خارج ساخته عالمگیر می‌سازد اما صد افسوس که بلندپروازیهایش به فرجام مطلوب نمی‌رسد و در حالیکه بودجه سالیانه دولت ایران بین پنج تا شش میلیون تومان برآورده می‌شده است هفت‌صد و پنجمah هزار تومان از سرمایه‌اش در محمودآباد و آمل بربریاد فنا می‌رود و ایده‌های جسورانه‌اش در تضارب با

افکار سنتی و متحجرانه شاهان قاجار به سخره گرفته شده گرد فراموشی بر آن پاشیده می‌شود ولی باید اذعان نمود که محمودآباد هویت تاریخی خویش را مدیون مجاهدت‌های حاج محمدحسن‌امین‌الضرب می‌باشد.

محمدحسن در سال ۱۲۵۰ هـ ق در اصفهان دیده به جهان می‌گشاید. تولد وی مقارن با اوایل سلطنت محمدشاه قاجار بوده است و پدر و نیاکان او از صرافان بنام و خوشنام اصفهان به شمار می‌رفته‌اند. آنان از تمكن مالی و اعتبار اجتماعی مناسب، مطابق با منزلت حرفة صرافی برخوردار بوده‌اند. اجداد محمدحسن نیز از این موقعیت ممتاز بی‌بهره نبوده‌اند. صرافان ضمن آنکه به تبدیل پول اشتغال داشتند وظیفه مهمتری بر عهده آنها بوده است و نقش بانکداری امروزی را ایفا می‌کردند و آن صدور حواله برای بازرگانان و دولتیان بود. چنانکه صرافان خوشنام آنچنان از اعتبار مالی برخوردار بوده‌اند که طرف توجه و اعتماد عموم قرار گرفته مشکلات مالی تجار و حاکمان محلی از سوی آنها رفع و رجوع می‌شده است.

پدر محمد حسن که محمدحسین نام داشت در سال ۱۲۶۰ هـ ق به منظور تجارت، اصفهان را به قصد کرمان ترک می‌نماید تا شاید با کسب ثروت بیشتر با آسودگی خاطر به موطن اصلی بازگردد. او که با سرمایه کافی به کرمان رفته بود اندک نزدیان ترقی را می‌پیماید و بزودی اعتبار و منزلت خاصی برای خود دست و پا می‌کند اما با فوت محمدشاه و آشفتگی اوضاع اقتصادی مملکت، محمدحسین سرمایه‌اش را از کف می‌دهد و به افلاس می‌افتد. چون خانواده‌اش مدت مديدة از او بی‌خبر مانده‌اند محمدحسن را که در عنفوان نوجوانی بوده با کاروان تجاری به آنسوی اعزام می‌دارند تا از وضعیت پدر اطلاع یابد. محمدحسن چون به

کرمان می‌رسد و سراغ پدر را می‌گیرد به آگاهی می‌رسانند که محمدحسین چندی است فوت نموده و در همان شهر به خاک سپرده شده است.

پسرک بنناچار با دلی پراندوه به اصفهان مراجعت می‌نماید و ماقع را به اطلاع خانواده‌اش می‌رساند خانواده محمدحسن که اکنون سرپرست خود را از دست داده و از هرگونه عایدات اقتصادی نیز ^{بی} بهره می‌شوند محمدحسن را در بازار صرافان نزد یکی از خویشاوندان بکار می‌گمارند تا با اندک درآمد خویش خانواده را از آسیب‌های احتمالی مخصوص بدارد. محمدحسن نیز با توجه به هوش و ذکاوت ذاتی که در زمینه کسب و کار در وی وجود داشت به مرور با آئین و رسوم داد و ستد آشنا شده بر رموز تجارت تسلط می‌یابد او قرضهای پدرش را ادا می‌کند و با اندک سرمایه‌ای که گرد می‌آورد تصمیم به ترک اصفهان و عزیمت به سوی پایتخت می‌گیرد.

او در سال ۱۲۷۴ هـ ق مادر و برادرانش را در اصفهان بر جای می‌گذارد و خویشن اصفهان را به قصد تهران ترک می‌گوید. او که در خلال این مدت سرمایه‌ای بالغ بر صد تومن فراهم آورده، مقداری از آن را به مادرش می‌سپارد تا امورات زندگی خانواده‌اش با آن انجام پذیرد و با باقیمانده سرمایه‌اش در بازار تهران مشغول فعالیت می‌گردد و به صرافی و یا به قولی مدت کوتاهی به دستفروشی می‌پردازد. اما شغل موروثی را بعنوان زمینه فعالیت اصلی خویش بر می‌گزیند و با تدبیر قابل تحسینی به تجارت اشتغال می‌ورزد. محمدحسن جوان در طول هشت ماه اقامت در تهران یکهزار و سیصد تومن سود خالص از معاملات خویش منفعت می‌برد که برای فردی چون او در مقیاس اقتصادی آن زمان ایران مبلغی گزاف و

قابل توجه به شمار می‌رفت. وی سپس خانه‌ای در تهران و در جنوب بازار خریداری نموده مادر و برادرانش را به تهران فرا می‌خواند. محمدحسن از وجود برادرانش در بازار سود می‌جوید و زمینه فعالیت‌های اقتصادی خویش را گسترش می‌دهد.

مقارن با توسعه فعالیت بازرگانی محمدحسن در تهران، تجارت خارجی ایران با دول اروپائی و آسیائی نیز افزایش می‌یابد و مراودات بازرگانی بین کشورهای مختلف رو به فزونی می‌نهد قسمت عمده این مبادلات تجاری از طریق بندر انزلی و تبریز تحقق می‌یابد و جوان داستان ما نیز با استفاده از شم قوی اقتصادی اش مترصد ورود به این بازار پرسود روز شماری می‌نماید. محمدحسن که سعی می‌کرد درستی و صداقت و امانتداری را در معاملات با وسوس خاصی به اجرا آورد بزودی طرف اعتماد بسیاری از بازرگانان و دولتمردان قرار گرفته و به پاکی و امانت‌داری شهره می‌شود.

محمدحسن که صرفه اقتصادی مبادلات تجاری با دول خارجی را بسیار پرسودتر از بازرگانی داخلی حدس می‌زد خویش را به یکی از وابستگان تجاری اروپائی بنام پانایوتی نزدیک ساخته و با فرات و هوشمندی شیوه عمل امور مالی بین‌المللی را از وی می‌آموزد. پانایوتی نیز که پشتکار و امانتداری محمدحسن را در عمل آزموده بود جریان بسیاری از امور را به او می‌سپارد و محمدحسن را امین کارهای خویش می‌سازد. محمدحسن جوان در حین معاملات تجاری پانایوتی پی می‌برد که نامبرده سود زیادی از بابت صدور پشم گوسفند به اروپا نصیبیش می‌شود لذا بیدرنگ تمامی سرمایه‌اش را بالغ بر ده هزار تومان پشم گوسفند خریده و به پانایوتی می‌سپارد تا برای وی آنرا در اروپا به فروش برساند. محمد

حسن از این معامله سود سرشاری کسب می‌نماید و با افزایش میزان مبادلات تجاری، سرمایه‌اش را فزونی می‌بخشد. رفته رفته بازرگان جوان اصفهانی به آن درجه از شهرت و اعتبار دست می‌یابد که برات‌های صادره از طرف او حکم پول نقد پیدا کرده حاکمان و دولتمردان برای رفع مشکلات مالی خویش به وی رجوع می‌کنند.

باگسترش مبادلات و انجام صادرات و واردات کالاهای مختلف، محمدحسن‌خان دیگر به تنها بی قادر به انجام کلیه امور نمی‌باشد لاجرم یکی از برادران را ابتدا به استانبول و سپس فرانسه می‌فرستد و برادر دیگر را به عنوان نماینده خویش در مشهد اسکان می‌دهد. محمدحسن‌خان در سال ۱۲۷۹ هـ قلباس دامادی برتن می‌کند و یکسال بعد عازم حج می‌شود تا خانه خدا را زیارت نماید. این سفر علاوه بر شئونات مذهبی سفر کاری بسیار مهمی برای او تلقی می‌شده است. او در این سفر از امپراطوری عثمانی و نیز کشور مصر عبور می‌نماید و در این مدت از مظاهر تمدن که به تازگی به این کشور وارد شده بود دیدن می‌کند و از مشاهده آنهمه مصنوعات صنعتی دچار شگفتی می‌شود. محمدحسن از دیدن پدیده‌هایی چون تلمبه‌های آب، ماشینهای جوچه‌کشی، خطوط آهن و لوکوموتیو، ماشین آلات نجاری و دیگر ابداعات صنعتی غرق در حیرت می‌گردد و ذهن خلاق وی برای پی بردن به چگونگی استفاده از آنها به تکاپو می‌افتد. با مراجعت حاج محمدحسن‌خان از مسافت و به موازات افزایش امور تجاری، این بازرگان خوشنام خود را بتدریج به دربار نزدیک می‌سازد. امین‌السلطان صدراعظم وقت که رابطه نزدیکی با وی دارد زمینه این آشنایی را فراهم می‌آورد او به مناسبت‌های مختلف هدایای گرانقیمت و نفیسی به شاه قاجار عرضه می‌دارد و اجناس شیک و

لوكس خريداری شده از اروپا را به اشراف و اعيان و درباريان می فروشد. و در هر زمينه‌اي که سودآوری آن تضمین شده باشد دست به معامله و تجارت می زند هر چند در بسياری از موارد در معاملات با ريسک بالا نيز واهمه به خويش راه نمي دهد.

بزودی نظر حاج محمدحسن بسوی تجارت فิروزه معطوف می گردد. معادن فیروزه نیشابور را از دولت اجاره می نماید چراکه فیروزه خراسان دارای اشتهر جهانی بوده و خريداران بسيار زيادي بر اروپا داشته است. او اين معادن را به ازاي ساليانه ۸۰۰۰ تومان از دولت اجاره می کند و سالانه بالغ بر ۲۵ خروار فیروزه به ارزش تقریبی ۸۰۰۰ تومان از آن استخراج و به اروپا صادر می نماید.^۱ از ديگر محصولاتي که مورد توجه حاج محمدحسن خان واقع می شود ترياك است کشت روز افزاون ترياك در اقصى نقاط ايران و صدور آن به اروپا بسيار پرسود می نمود لذا اين تاجر موفق ايراني با شم اقتصادي قوى خويش به زودی وارد معاملات ترياك می گردد. او از اصفهان و خراسان ترياك خريداری نموده به فرانسه و انگلستان صادر می نموده است. در سال ۱۲۸۸ وقوع حادثه‌اي شگرف در عرصه تجارت ترياك موجب کسب سود شایان توجهی بوسیله حاج محمدحسن خان می گردد.

در حالیکه بازرگانان ايراني ترياك زيادي خريده و قصد ارسال آن به هنگ کنگ را داشتند بعلت سقوط ناگهانی قيمت از انجام اين معامله خودداری نموده و پيشنهاد فروش آنرا به محمدحسن می دهند وی نيز

۱. زندگينame حاج محمدحسن كمپانی (امين دارالضرب) شيرين مهدوي، نشر تاريخ ايران، ص ۱۳۷

بلادرنگ شروع به خرید کلیه تریاکها نموده و حدود ۱۳۰۰ جعبه تریاک به قیمت صد تومان برای هر جعبه از تجار خریداری می‌نماید و پس از وقفه‌ای کوتاه مدت کلیه محموله تریاک را بصوب هنگ کنگ ارسال می‌دارد قبل از آنکه تریاک به هنگ کنگ بر سرده قیمت‌ها بار دیگر افزایش می‌یابد و ارزش هر جعبه تریاک به سیصد و پنجاه تومان می‌رسد و حاج محمد حسن خان از بابت این معامله سودی بالغ بر سیصد هزار تومان کسب می‌نماید ارزش سود این معامله آنگاه آشگار می‌شود که در سال ۱۳۰۳ هـ ق در آمد کل دولت ایران حدود پنج الی پنج و نیم میلیون تومان بوده است. آوازه این معامله پرسود و ثروت عظیمی که عاید حاج محمدحسن می‌گردد به دربار می‌رسد و ناصرالدین شاه او را به حضور طلبیده بابت کسب این موقوفیت ممتاز تجاری به وی خلعت عطا می‌نماید.^۱

اعتبار عالمگیر حاج محمدحسن خان موجب می‌گردد تا شاه در سال ۱۲۹۴ هـ ق اداره امور ضرابخانه دولتی که ضرب سکه‌های رایج کشور را بر عهده داشت به وی واگذار نماید. بدین روی حاج محمدحسن خان لقب امین الضرب را دریافت می‌دارد و با دخول در این کار خطیر بروزن سیاسی‌اش افزوده می‌شود. وی که وجود مشکلات شدید مالی و مبادرات استنادی و پولی کشور را بخوبی درک می‌نماید در سال ۱۲۹۶ پیشنهاد تشکیل بانک ملی را به شاه عرضه می‌دارد اما این طرح مسکوت می‌ماند و اجرا نمی‌شود و این ایده متفرقی در تار و پود قوانین و افکار پوسیده دولتیان به فراموشی سپرده می‌شود.

مع الوصف حاج محمدحسن بی‌مهابا به تاخت و تاز در عرصه تجارت

۱. زندگینامه حاج محمدحسن خان کمپانی، شیرین مهدوی

کشور می‌پردازد و بزوی با خرید املاک بسیار زیاد در نقاط مختلف کشور به یکی از ملاکین بزرگ تبدیل می‌شود. او که در سفر حج بسیاری از ماشین آلات صنعتی غربیها را به چشم دیده بود و وجود آنها را در داخل ایران مایه مباهات و نیز تغییر زیر ساخت‌های اقتصادی کشور می‌پندارد به انجام این مهم اهتمام می‌ورزد. او در گام نخست در سال ۱۲۰۲ هـ ق کارخانه ابریشم کشی از فرانسه خریداری نموده و در شهر رشت نصب می‌نماید. ابریشمی که بطور دستی تبدیل به نخ می‌شد بسیار کیفیت نازلی داشته و با قیمت بسیار پائینی در کشورهای اروپائی مورد معامله قرار می‌گرفت ولی نخ تاییده شده توسط ماشین دارای مزیت بسیار بالایی بوده و چندین برابر قیمت به فروش می‌رسید. امین‌الضرب نیز که ضرورت بهره‌گیری از این تکنولوژی را دریافت که بود بیدرنگ به این کار همت می‌گمارد و ماشین آلات کارخانه ابریشم کشی را به مبلغ ۲۵۰ هزار فرانک از فرانسه خریداری نموده و با راه اندازی این کارخانه که از تکنولوژی روز اروپا بهره می‌جست اولین جرقه‌های صنعتی شدن کشور را روشن می‌نماید. او که رؤیای دست‌یابی به مظاهر تمدن را در سر می‌پروراند علاقمندی زاید الوصفی در بهره‌گیری از پیشرفت‌های شگفت‌انگیز اروپائیان در امور مختلف از خود بروز می‌دهد. هر چند مخالفین امین‌الضرب، او را متهم می‌نمایند که وی در دوران سرپرستی ضرابخانه در عیار سکه‌ها دست برده و در ضرب آنها تقلب نموده و از این طریق بر میزان ثروت خویش افزوده است. اما در حالیکه در سیستم درهم تنیده و متعفن قاجاریه که پست‌های مهم از وزارت گرفته تا مقامات محلی به فروش می‌رسید و هر که پول بیشتری پرداخت می‌کرد آن را تصاحب می‌نمود وجود بازرگانان و صنعت پیشه‌گان موفقی که چشم به صنعتی

شدن کشور داشته و بارقه امیدی بر دلهای زنگار گرفته مردم مظلوم می‌تابانیدند غنیمت شمرده می‌شد. امین‌الضرب بعنوان طلایه‌دار بورژوازی تازه نضج گرفته، علاوه بر ملاحظه داشتن منافع شخصی و کسب سود، پیشرفت صنعتی کشور را مدنظر قرار داده به شکوفائی آن دل می‌بندد.

رویداد دیگری که در خلال سالهای بعد از ۱۳۰۰ هجری در تغییر نگرش سیاسی و اجتماعی امین‌الضرب تأثیر بسزایی بدهای می‌گذارد آشنائی با سید جمال‌الدین اسدآبادی است. سید جمال‌الدین چون در سال ۱۳۰۴ به تهران وارد می‌شود در منزل امین‌الضرب سکنی می‌گزیند وی در معاشرت دائم و مجاورت مستمر با سید با اندیشه‌هایش آشنا می‌گردد و چنان شیفته افکار آن سید آزادیخواه می‌گردد که وقتی ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۸ او را از ایران اخراج می‌نماید حاج محمدحسن خان تمامی سعی و تلاش خویش را مبذول می‌دارد تا سید جمال‌الدین با کمترین آلام و ناراحتی ایران را ترک گوید.

در کشاکش تحولات سریع اقتصادی، حاج محمدحسن که همواره مترصد سرمایه‌گذاری در فرصت‌های جدید و ناشناخته در کشور بوده، با فراست در پی یافتن منابع معدنی مهم و مؤثر برای تأمین مواد اولیه صنایع به دقت به خبرهای گوناگونی که از طراف و اکناف کشور می‌رسد گوش می‌سپارد. او در می‌یابد در حوالی آمل و در مناطق کوهستانی پوشیده از جنگل نور، معادنی از سنگ آهن به وفور یافت می‌شود و چنانچه امکان ذوب و حمل آهن از آن نواحی فراهم گردد می‌توان علاوه بر تأمین آهن و دیگر فلزات مورد نیاز کشور، حجم عظیمی از آن را صادر نموده، سود سرشاری را نیز نصیب برد. امین‌الضرب از علاقه وافر ناصرالدین شاه

به احداث خطوط آهن براساس الگوی کشورهای اروپائی نیز آگاه بود چرا که شاه در طی سفرهای اروپائی خویش به نحو زاید الوصفی شیفته پیشرفت و عظمت کشورهای مورد بازدید شده بود و از آنجائیکه توان مالی و اراده محکمی در اجرای طرحهای صنعتی در بین خود و دولیتان سراغ نداشت سرمایه گذاری تجار و بازرگانان را در این خصوص مورد تبرستان

توجه قرار می‌داد.

گزارش یکی از خارجیانی که از نواحی نور در مازندران بازدید نموده و نحوه استخراج آهن را به شیوه سنتی ازنزدیک دیده نیز این مدعای را که آهن به وفور در آن ناحیه وجود داشته به اثبات می‌رساند. آبود در سال ۱۸۴۷ میلادی به هنگام مسافرت به این منطقه شرح مفصلی از چگونگی کار روستائیان در مورد ذوب سنگ آهن می‌نگارد. روستائیان از بستر رودخانه‌ها سنگ‌های آهن را جمع آوری نموده و با آب کردن آنها از این سنگها ۴۰٪ آهن بدست می‌آورند. در دهاتی چون آللشروع، آنیسترون، ناپلا، اوز، اوچرود، گلندرون، میان بند و کرسنگ مجموعاً شانزده کوره ذوب آهن به این امر اشتغال داشتند:

« نخست این سنگها را در لایه‌های متناوبی در یک کوره بوسیله ذغال گرم می‌کنند پس از آن بوسیله پتک به قطعات کوچکی قسمت می‌نمایند و به دومین کوره ذغال که در برابر آن تاسه نفر ذغال انداز در مقابل یک نفر آهن‌کار ایستاده قرار می‌دهند. باد دمی که بوسیله یک دمه بزرگ آهنگری متشکل از یک چرخ آبی ایجاد می‌شود فلز را ذوب می‌کند که آنرا در یک چاله می‌ریزند و با ملاقه‌های چوبی درازی برداشت و در قالبهای گلوله‌ای می‌ریزند و یا اینکه به صورت مفتول‌های کوتاه در

می آورند. هر خروار ۴۰ من تبریزی آهن در آمل ۱۵ تا ۲۰
شاهی فروخته می شود در حالیکه آهن روسیه ۲۵ تا ۳۵ قران
ارزش دارد.»^۱

امین الضرب مباشرینی از خود به آن نواحی فرستاده تا از کم و کیف
موضوع آگاهی کامل بدست آورد. چون صحت شنیده‌ها بروی محرز
می شود در سال ۱۳۰۴ هـ ق تقاضای کسب امتیاز کارخانه ذوب آهن را از
ناصر الدین شاه می نماید. برابر فرمان شاه که در ربیع الثانی همین سال
صادر می شود امتیاز تأسیس کارخانه ذوب آهن به صورت انحصاری به
مدت سی سال به وی واگذار می گردد. برابر این امتیاز در طی این مدت
کسی حق احداث کارخانه مشابه را نداشت و به فاصله ده فرسخ در
اطراف کارخانه ذوب آهن، امین الضرب حق استفاده از معادنی مانند مس،
سرپ و ذغال سنگ را خواهد داشت و به مدت پنج سال نیز از پرداخت
عوارض گمرکی و راهداری معاف می شود. مکاتبات بسیار زیادی از امین
الضرب در آرشیو آقای اصغر مهدوی وجود دارد که چگونگی ورود این
بازرگان موفق را به عرصه صنعت روشن می سازد. امین الضرب پس از
کسب امتیاز احداث کارخانه از برادرش حاج محمد رحیم که در فرانسه
اقامت داشته طی نامه‌ای می خواهد تا ترتیب خرید کوره‌های ذوب سنگ
آهن را داده به ایران بفرستد. سپس عده‌ای از مهندسین اروپائی را بخدمت
گرفته به منطقه اعزام می نماید تا ضمن نقشه‌برداری از معادن، نحوه
استقرار و هزینه‌های ایجاد کارخانه را برآورد نمایند. کارشناسان پس از
مدتی صرف وقت نتیجه کار را به آگاهی امین الضرب می رسانند. ظاهراً

۱. حاج امین الضرب، خسرو معتقد، نشر البرز، ص ۶۸۶

بررسیهای انجام شده حکایت از آن داشته که این طرح سود اقتصادی نداشته و مقرن به صرفه نمی‌باشد. حاج محمدحسن پس از استماع گزارشات شخصاً به آن ناحیه مسافرت نموده از نزدیک منطقه را وارسی می‌نماید:

وارد نائیج شدم از احوالات مستقیض شدم، آنچه تابه حال مفهوم شده است تمام این اعمال که شده خبط بسویه است. از بی‌سررشه‌گی و ندادانی مباشرين و آدمها که قنستاده بودم.^۱

او که شرایط بسیار نامطلوب محیطی و دوری آن ناحیه از شهرهای بزرگی چون آمل و نیز عدم وجود جاده‌های مناسب برای حمل و نقل آهن را مانع بزرگی در راه اجرای ایده بسیار بزرگش می‌بیند فی الفور تلگرافی برای حاج محمدحیم در فرانسه ارسال نموده وی را از انصراف خویش در خرید دستگاه‌های ذوب آهن مطلع می‌سازد. مهندسین خارجی را نیز مرخص نموده آنها را به باکو می‌فرستد. خبر تغییر عقیده امین‌الضرب به سرعت فراگیر می‌شود و چون در اطراف اجرای این طرح بسیار مهم که نقش اساسی در اجرای منویات ناصر الدین شاه در احداث راه آهن داشته تبلیغ شده بود و از آن بعنوان گامی بزرگ برای پیشرفت یاد می‌شده است موجب حیرت می‌گردد.

این موضوع بر شخص شاه نیز گران می‌آید و نامه‌ای به امین‌السلطان صدراعظم می‌نویسد:

خودتان می‌دانید که بهترین و بالاترین چیزهای دنیا آبرو و اعتبار است و آن هم بسته به عمل است اگر بنا باشد آن طورها که شما اقدام بدین کار کردید و تعهداتی که درخاکپای مبارک

نمودید و این کار در تمام دنیا شهرت کرد و همه جا پُر شد. حالا
یک دفعه بیجهت موقوف کنید اسباب کسرشان شماست و یقیناً
به مراحم همایونی نسبت به شما خلل وارد خواهد شد.»^۱

امین الضرب که هزینه زیادی صرف خرید کارخانه ذوب آهن و نیز
نقشه‌برداری منطقه نموده است و از سوئی اعتبار سیاسی و اجتماعی
خویش را درگرو اجرای این طرح بلندپروازانه می‌بیند. به چاره‌جوئی افتاده
، به گشت و گذار در آن ناحیه می‌پردازد. او در حین گذار از روستاهای
اطراف معادن به دهکده ساحلی محمودآباد می‌رسد که بسیار زود
موقعیت جغرافیائی آن توجه‌اش را به خود جلب می‌نماید. او محمودآباد را
مکانی مناسب و فوق العاده مهم برای اجرای نقشه‌هایش می‌یابد در آرشیو
دکتر اصغر مهدوی نامه دیگری از امین الضرب دیده می‌شود که در پاسخ
تلگراف تهران می‌نویسد:

« جایی بهتر از دامنه قریه محمودآباد ندیدم. از محمودآباد الى
آمل که بیست و سه فرسخی تهران است راه‌های او را تماماً
رفتم. گردش نمودم خط مستقیم و همه‌جا آبادی است و از
محمودآباد الى ناتیج سه فرسخ است. دیدم اگر بتوانم قریه
محمودآباد را خریداری نمایم جایی است که هم می‌توان بندر
دریا قرار داد و هم می‌توان کاروانسرا ساخت و آبادی نمود و
راهیست که از طهران الى محمودآباد خیلی سر راست و آسان
می‌توان بار حمل و نقل نموده راه تجارت باز می‌شود.»^۲

۱. زندگینامه امین الضرب ، شیرین مهدوی، ص ۲۰۰

۲. زندگینامه امین الضرب ، شیرین مهدوی، ص ۲۰۱

روح نآرام حاج محمدحسن وی را بر آن می دارد تا بن بست ها را بشکند و برای هر مشکل راه حل مناسبی بیابد. او بی درنگ نصف قریه محمودآباد را خریداری می نماید و در صدد خرید نیم دیگر آن بر می آید او به افتخار ناصر الدین شاه نام محمودآباد را به بندر ناصریه تغییر می دهد. او بلافاصله شروع به ساخت کاروانسرا و تعدادی مغازه نموده برای آنکه امکان خرید تمامی قریه محمودآباد فراهم گردد سه نفر از بازرگانان محلی را به مشارکت بر می گردانند و از دوازده سهم محمودآباد چهار سهم را به آنان واگذار می کنند و هشت سهم را از آن خود می سازند. امین الضرب در نامه ای دیگر به توصیف محمودآباد می پردازد:

«اگر بخواهیم شرح خاصیت های این کار را و منافع های این کار راه آهن محمودآباد را بنویسیم هزار ورق کاغذ کم است. اولاً این خشکه زار که شش دانگ مالک شده ام خودش یک شهر می شود که زراعت آنچه لازم باشد دارد. ثانیاً دو فرسخ جنگل دارد که آنچه چوب لازم است ببرم تمامی ندارد. ثالثاً این محمودآباد به تمام جنگل های مازندران نزدیک است. تمام برج، پنه و غیره و ذالک مازندران به این بندر اتصال دارد و بارهای مردم من بعد یک پارچه از راه رشت و بندرگز و مشهد سر (بابلسر) نخواهد عبور نمود این مطالب را به شماها می نویسم که اطمینان داشته باشید. هوای محمودآباد در بهشت غیر سرشت است. همه جور درخت ها دارد مثل اینست یک قطعه باغ است.»^۱

امین الضرب حتی برای استفاده از نیشکر فراوانی که در محمودآباد و حوالی آن کشت می‌شود ایده احداث کارخانه تصفیه نیشکر را در سر می‌پروراند او مدعی می‌شود که چاه نفت نیز در آن ناحیه کشف نموده است. امین الضرب در اقدامی غیرمنتظره کل سرمایه و طرح محمودآباد را بنام پسر محبوش محمدحسین ثبت می‌نماید.

حاج محمدحسن خان با سرعت ترتیب خرید کشتی بادکبانی را از روسیه می‌دهد تا نسبت به حمل و نقل کالا به بندر ناصریه از آن استفاده نماید. کشتی را «اشگون طیقون سلامت رو» نام نهاده و نقشه این کشتی را نیز ارائه می‌نماید:

«نقشه اشقون است که در تاریخ شهر ذی الحجه الحرام سنه
۱۲۰۳ کربلائی آقاسی بادکوبه‌ای از تنخواه حقیر بتوسط حاجی
سعدالله خریده است و این نقشه را فرستاده‌اند وجه آن را از
تنخواه جمعی محمودآباد هشت هزار منات بتوسط آقا
محمدحسین داده‌اند مابقی را هم ایضاً بتوسط آقامحمدحسین
داده‌اند و در حساب حقیر نوشته است.»^۱

امین الضرب پس از کسب اجازه از ناصر الدین شاه در رمضان ۱۲۰۴ هـ ق از طریق بادکوبه عازم روسیه می‌شود تا نسبت به خرید راه آهن اقدام نماید. او شهرهای مختلفی را زیر پا می‌نهد و از مسکونی نیز بازدید می‌کند در حالیکه خرید خطوط راه آهن با واگن اسبی مراحل نهایی خود را طی می‌کرد زمینه آشنایی با چند بازرگان بلژیکی فراهم می‌گردد آنان به حاج محمدحسن پیشنهاد می‌کنند تا در مورد خرید خطوط آهن تعجیل ننماید و

۱. از آستانه اسلام استرآباد، دکتر منوچهر ستوده، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، جلد چهارم، ص ۱۵۲

بهتر است از تجهیزات راه آهن در بلژیک دیدن نماید که بسیار پیشرفته‌تر از آنچه که در روسیه دیده می‌باشد. او نیز می‌پذیرد و بسوی بلژیک حرکت می‌نماید. امین الضرب که شیفته بازدید از نمادهای پیشرفته صنعتی کشورهای اروپائی شده است با اولع زاید الوصفی آنچه را که مشاهده می‌کند به ذهن می‌سپارد تا در موقعیت مناسب افکار بلند و مترقیانه‌اش را اجرائی نماید. او به اتفاق برادرش حاج محمد رحیم که از فرانسه به استقبال و راهنمائی اش شتافته به دیدار وزیر راه آهن بلژیک می‌شتابد و از مساعدت آن دولتمرد بلژیکی سود می‌جوید:

« آنها در ۱۴ شوال به لیڑ رفتند و از شرکت راه آهن بزرگ بلژیک بنام کمپانی کوکریل و شرکا بازدید کردند و بلافاصله برای خرید تجهیزات راه آهن محمودآباد – آمل با آنها وارد معامله شدند. در نامه‌اش از بلژیک حوادث فوق را توصیف می‌کند و می‌گوید که طول راه آهن مورد نظر ۲۰ هزار متر بوده و مانند دو خط موازی نصب می‌شوند و لذا طول آهن آن به ۴۰ هزار متر می‌رسد و هر متر از آن $\frac{7}{5}$ من وزن دارد، او در مورد وزن، قیمت، حقوق گمرکی و شیوه حمل و نقل این تجهیزات سخت نگران بود ولی با وجود همه مشکلات مقدار زیادی از تجهیزات و اثاث را خریداری کرد که شامل لوکوموتیو با کوره عمودی، دوازده واگن مسافربری، ریل، چفت و قفل و سایر تجهیزات راه آهن بود. علاوه بر اینها ۱۰ مایل سیم تلگراف و ۶۰ جعبه تجهیزات معدن مقادیری قلع، یک کوره و ۵ جرثقیل خرید که یکی از آنها جرثقیل بزرگی بود که برای بارگیری کشتی‌ها به کار می‌رفت. همزمان دو مهندس بلژیکی را از شرکت کوکریل برای نقشه‌برداری اولیه راهها و نظارت بر ساختن

پایه‌های راه آهن استخدام کرد همه این ترتیبات پیچیده در یک کشور خارجی در عرض یک هفته ترتیب داده شد.^۱

امین‌الضرب پس از خاتمه خرید تجهیزات راه آهن به اتفاق حاج محمد رحیم عازم پاریس می‌گردد و از آنچه در آنجا می‌بیند در شگفت می‌شود. با مشاهده پیشرفت و عظمت پاریس و دیگر شهرهای فرانسه و مقایسه آن با وضعیت ایران برای سرنوشت و شرایط کشورش می‌گرید و افسوس می‌خورد. در مراجعت دو تن از مهندسین فرانسوی را نیز به استخدام در آورده با خویشتن همراه می‌سازد تا نصب و راه‌اندازی راه آهن به سرعت انجام پذیرد. تجهیزات راه آهن و نیز کارخانه ذوب آهن از طریق روسیه به سمت ایران فرستاده می‌شود و چون حقوق گمرکی آن وسایل سرسام آور بود به دستور ناصرالدین شاه آنها را بنام دارائی دولت ایران و بدون پرداخت گمرک از روسیه عبور می‌دهد.

سرانجام پس از شش ماه سفر رویائی به اروپا، امین‌الضرب در ماه صفر از طریق باکو وارد محمودآباد می‌شود و بی‌صبرانه در انتظار ورود دستگاههای خریداری شده به رتق و فرق امور راه آهن می‌پردازد. در همین حین تلگرافی از امین‌السلطان به او می‌رسد مبنی بر اینکه شاه از استماع خبر خرید راه آهن توسط وی بسیار مشعوف شده و از امین‌الضرب رضایت کامل دارد. حاج محمدحسن جزئیات طرح خویش را به تهران تلگراف می‌کند و یادآور می‌شود که طول خط راه آهن محمودآباد به آمل در یک خط مستقیم و بطول ۱۷ کیلومتر خواهد بود که بالوکوموتیو به حرکت در می‌آید. علاوه بر آن توضیح می‌دهد که فاصله آمل تا معدن آهن

۱. زندگینامه امین‌الضرب، شیرین مهدوی، ص ۲۰۷

نائیج نور دو فرسخ بوده و برای پوشاندن این مسافت ۱۴۰۰۰ متر ریل کوچک خریده که مخصوص کشیدن گاری اسبی است و ریل‌ها در هر ۵ زرع به هم متصل می‌شوند و هر اسب می‌تواند ۵۰۰۰ من بار را با خود بکشد. امین الضرب مدت ۴۰ روز را در محمودآباد می‌گذراند و در این مدت مهندسین خارجی را به کار گماشته و بر امور زیربنائی نصب خطوط راه آهن و نیز ساختمان کاروانسرا و مغازه شخصاً نظارت می‌نماید. او سپس در ۱۳۰۵ ربیع الاول به تهران مراجعت می‌نماید و بلافاصله به حضور ناصرالدین شاه می‌رسد که مورد تقدیر و تقدير شاه قرار می‌گیرد.

با وصول تجهیزات راه آهن، بلافاصله نصب ریل‌ها آغاز می‌گردد. مسیر راه آهن که قبلاً بسترسازی شده بود بتدریج با نظارت مهندسین بلژیکی و فرانسوی با خطوط آهن پوشانیده می‌شود. کارها که با سرعت و هیجان خاصی شروع شده بود با موانع اساسی به مشکل بر می‌خورد. محیط نامناسب و شرایط نامطلوب اقلیمی که به هیچ وجه برای مهندسین اروپائی قابل تحمل نبود از یک سو و حمله روس‌تائیان به کارگران از سوی دیگر پیشرفت امور را دچار اختلال و کندی می‌کند. قدرت‌های محلی که آوازه امین الضرب و ثروت افسانه‌ای وی را شنیده بودند برای چپاول و دریافت وجهه کلان دست به مداخلات گوناگونی در انجام امور می‌زندند و به طریق مختلف به سنگ اندازی در اجرای طرح می‌نمودند. امین الضرب نیز موضوع را به اطلاع شاه می‌رساند شاه از طریق امین السلطان به حکام مازندران دستور می‌دهد تا نهایت همکاری را با حاج محمدحسن بعمل آورندند اما چون این اقدامات به نتیجه مطلوب نمی‌رسد امین الضرب

درخواست می‌نمایدتا دو دهکده‌ای که در مسیر خطوط راه آهن واقع شده به وی واگذار شود. ناصرالدین شاه نیز این خواسته را اجابت می‌نماید و این روستاهای را ۹۹ ساله به وی می‌بخشد. امین‌الضرب در ادامه اقدامات خویش، امتیاز ساخت یک جاده کالسکه رو از آمل به تهران را از ناصرالدین شاه طلب می‌نماید. شاه نیز با این امر موافقت نموده فرمان

ذیل را صادر می‌نماید:

تبرستان

« امتیاز جاده آمل - تهران که به حاجی محمدحسن اعطای شده چون هدف دولت علیه ، پیشرفت مملکت در همه جهات است و چون احداث جاده‌ها و راهها در ایالات مفید برای تجارت و تسهیل حمل و نقل کالاست و به طور کل مفید به اجرای اهداف ما کرده است بنابراین ما الی‌الابد به او و وارثش، مالکیت جاده و راه از دروازه شهر تهران به آمل مازندران را مشروط به شرط فوق و نیز تبدیل جاده‌ی فوق الذکر به جاده کالسکه رو و کاری رو را با سرمایه خودش اعطاء می‌فرماییم. جاده باید به نحوی ساخته شود که عموماً برای ساخت راههای کالسکه رو و کاری رو به کار می‌رود و باید با کمترین معطلی آغاز شده و به اطلاع ما برسد. به منظور تسهیل در مخارج ساختمان ایستگاهها تجهیزات مورد نیاز این کار و جهت حسن اجرای این فرمان دستور است که از تاریخ شروع کار صاحبان همه حیوانات باربر و غیرباربر که در مسیر این راه حرکت می‌کنند بایست به حاجی ، مباشر مورداعتماد ما مبلغ دویست و پنجاه دینار داده و جواز عبور بگیرند.»^۱

حاج محمدحسن بار دیگر شخصاً به محمودآباد عزیمت می‌نماید و ضمن نظارت بر حسن اجرای کار از شاه تقاضای سرباز برای نگهبانی مسیر خط آهن می‌نماید. ناصرالدین شاه نیز دستور می‌دهد پنجاه سرباز برای انجام این امر در اختیار وی قرار گیرد. چون پیشرفت کار مطلوب نظر امین الضرب قرار می‌گیرد برای خرید مابقی تجهیزات مورد نیاز در صدد مسافرت دیگری به مقصد اروپا برمی‌آید لذا از شاه کسب اجازه نموده در رجب سال ۱۳۰۶ از طریق باکو به روسیه، فرانسه و بلژیک سفر می‌کند. همزمان با این سفر ناصرالدین شاه برای بار سوم برای تفریح و گشت و گذار راهی اروپا می‌شود. اما امین الضرب در پایان مسافرت اروپائی خویش به قصد زیارت خانه خدا برای بار دوم بسوی مکه حرکت می‌کند. در همان اثنائی که حاج محمدحسن خان در مسافرت بسر می‌برد کنل چارلز استوارت کنسول بریتانیا بازدیدی از ناحیه اجرای طرح بعمل می‌آورد و گزارش مبسوطی از چگونگی پیشرفت امور به لندن می‌فرستد:

« محمودآباد در ساحل دریای خزر واقع شده است. رود خیلی کوچکی از این ناحیه گذشته و به دریای خزر می‌ریزد. بنده در دهانه آن تشکیل شده است در حدود ۱۰۰ یارد فاصله از دهانه اصلی رود و در داخل خشکی، رود مرداب یا در واقع یک دریاچه کوچک تشکیل شده است. در این مرداب که با ۱۰۰ یارد شن و ریگ از دریا جدا شده ۶ یا ۷ کشتی کوچک بخاری می‌تواند جای گیرد یا بار خالی کند. برای اینکه محمودآباد بندر مناسبی جهت کشتی‌های بخار گردد لازمست که راهی از پشت‌های شنی و ماسه‌ای بین مرداب و دریا بکنند و برای لاپرواژی آن از ماشین آلات بخاری لاپرواژی سرمایه گذاری کنند.

چندین بار راه به دریا باز کرده‌اند، ولی هر بار با اولین طوفان
به حالت اولیه بازگشته است.»^۱

امین‌الضرب در بازگشت از اروپا و مسافرت حج، پنج ماه را در محمودآباد به نظارت بر ساخت راه آهن می‌پردازد. او در بازگشت به تهران نامه‌ای منتشر می‌سازد و اعلان می‌دارد که در شعبان سال ۱۳۰۷ هـ ق رسمیاً راه آهن و بندر ناصریه افتتاح خواهد شد. متن کامل اعلامیه امین‌الضرب برگرفته از آرشیو اسناد و مکاتبات آقای اصغر مهدوی به این شرح می‌باشد:

اعلان بندر مبارک ناصری

«برحسب امر و اراده علیه سنیه بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداء و توجه خاص اولیاء دولت قوى شوکت روز افزون ، بندری در محمودآباد مازندران احداث شده که موسوم است به بندر مبارک ناصری و لنگرگاهی هم که از لوازم بندر است در یک خط قوسی دریای مازندران که پناهگاه خوبی است از طوفان‌ها و حوادث دریایی برای اقامت سفاین ساخته شده که به مرائب از سایر لنگرگاهها بهتر و امن‌تر است و کشتی‌هایی که از بادکوبه به آنجا می‌رسد بی‌آنکه دچار طوفانی بشود و یا صدمه‌ای از مطلق صدمات ببیند بار می‌دهد و می‌گیرد و محض این که باردادن و گرفتن دیگر آسان‌تر و سهل‌تر و مال مردم به سلامت و عافیت نزدیکتر باشد پُل مخصوصی نیز بوتیره‌ی فرنگستان در ساحل دریا ترتیب داده شده که سفینه‌ها بران تکیه داده و عملجات کشتی در روی او

ایستاده با عنایت اطمینان به کار نقل و تحویل توانند پرداخت.
 این بندر موصوف مرکزی است از برای خط راه آهن بخاری که
 تا شهر آمل که سه فرسخ و نیم مسافت دارد کشیده شده و
 بالفعل قطارهای راه مزبور، روزی یکمرتبه مال التجاره و مسافر
 و سایر نقلیات برداشته به مقصد می‌رسانند و مراجعت می‌کنند
 و هرگاه چنانچه عابر و سایر باروبه بیشتر باشند ممکن است
 که زیادتر هم تردید و آمد و شد بکند و واضح است که حملیات
 و نقلیات که از طهران به آمل بباید و از آنجا به کنار دریا و دم
 کشتی بالقطع صرفه‌اش به حیثیات مختلفه بیشتر است، برای
 صاحب مال تا حمل کردن از طهران به بارفروش و از آنجا به
 مشدی سر (بابلسر) زیرا که او لاً مبلغی تقاضت کرایه به هم
 می‌رسد به این معنی وقتی که کرایه‌ای از طهران الى آمل و از
 آنجا به بندر محمودآباد با کرایه ای از طهران به بارفروش و از
 آنجا به مشدی سر یا به عکس ملاحظه شود به خوبی روشن
 می‌گردد که این یکی ارزان‌تر است تا آن قسم آخر ثانیاً مخارج
 فوق العاده از قبیل حق العمل و کرایه‌ی انبار و غیره که در
 فرستادن از سمت بارفروش (بابل) و مشدی سر به مخارج مال
 التجاره می‌افزاید در این راه به وجهی علاقه نخواهد بست و این
 در کیسه صاحب مال خواهد شد.

ثالثاً ضرری که از بدی راه و گل ولای و باتلاق و سیل و
 رودخانه‌ها به مال التجاره مترتب است و مال تجار آب دیدگی و
 عواریکی پیدا می‌کند سد راه آن ضرر شده و خسارت به
 صاحبان مال نخواهد رسید.

رابعاً متعاق و مال التجاره که از برای فروش وضع شده است چند روز زودتر به محل فروش و پای خرید حاضر می‌شود و این یک نیز فایده مخصوصه برای تجار خواهد داشت.

خامساً ترس و تشویشی که از بابت کم شدن و کم آمدن و سوختن و اصناف این‌ها دامنگیر خاطر صاحبان مال می‌شود اینکاه خواهد بود زیرا که اداره راه آهن به موجب این اعلام معهود است که آن چه در آمل یا بندر تحویل می‌گیرد صحیحاً و سالم‌ا در مقصد تحول نموده و خود ضامن این مخاطرات باشد.

والحاصل اداره هر باری چهار هزار دینار کرایه شمندفر می‌گیرد که آن باری را که در آمل گرفته در کشتی تحویل کند و همچنین چهار هزار می‌گیرد که باری را که از کشتی گرفته در آمل تسلیم نماید و کرایه لتكا و کرجی و حق العمل و حمالی و سایر واردات را خود اداره متحمل باشد. بدیهی است که سلسله محترمه تجار از صرفه و صلاح خود در نگذشته از این به بعد نقليات خود را از اين ره گذر خواهد قرارداد و فواید اين معتبر را خواهند دریافت.^۱

شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۰۷

امین‌دار الضرب حاج محمدحسن اصفهانی

جدیت و پشتکار حاج محمدحسن خان به نحو شایسته‌ای به ثمر می‌نشیند و لکوموتیو راه آهن آمل به محمودآباد به حرکت در می‌آید و مقدمات ساخت اسکله و لنگرگاه کشتی بندر ناصریه نیز فراهم می‌گردد. وی که قبلًا جنگل و روستای گالش پل را که خالصه دیوان اعلی محسوب می‌شد

۱. زندگینامه امین‌ضریب، شیرین مهدوی، ص ۲۴۳

بعنوان اینکه در مسیر خط راه آهن واقع شده و به منظور تسهیل در انجام امور می‌بایست به مالکیتش در آید از ناصر الدین شاه بلاعوض دریافت کرده بود ابتیاع قطعه‌ای زمین را در مرکز شهر آمل جهت احداث ایستگاه راه آهن از شاه قاجار تقاضا می‌نماید. شاه نیز با این امر موافقت می‌نماید:

بسم الله تعالى شأن العزيز

« الملك الله تعالى حكم همایون شد آنکه چون سایر قطعه زمین سبزه میدان آمل را برای ساختن کارت و راهنمایی‌نفر به ملکیت معتمد السلطان حاجی محمدحسن امین دار الضرب مرحوم فرموده بودیم ولی فرمان مبارک صادر شده بود این اوقات مستدعی صدور فرمان جهانمطاع مبارک شد ایجاباً لمسئله بتصور این منشور قدر دستور ملوکانه زمین سبز میدان را به انصمام تمام اراضی باغشاه که متصل بزمین سبز میدان است به ملکیت مشارالیه رحمت و واگذار فرمودیم که همه نوع تحرفات مالکانه از نقل و انتقال و بیع و شری و غیره مثل سایر املاک خود در او بناید و مبلغ یکصد عدد اشرفی از بابت قیمت را افسوس مزبوره تقدیم نمود و ضبط حسور مبارک کردیم مقرر نه حدم حال می‌دانیم زمین سبز میدان و اراضی باغشاه را در هده آسمه سرس نیم و می‌بعدها بملکیت مشارالیه مقرر داشته مقرب احدها مستوفیان عظام و کتاب سعادت فرجام شرح قضایا نظام مبارک را در دفاتر ثبت و ضبط نموده از شانبه تغییر و تبدیل محسون داشته در عهد شناسند».^۱

شهر شوال الکرم ۱۲۰۷

امین الضرب که جریان امور تأمین خط آهن را به دست کارشناسان فرانسوی و بلژیکی سپرده بود در اداره ضرابخانه تهران بعلت بروز مشکلات فزاینده پولی و مالی کشور به نحو غیرقابل توصیفی دچار مخصوصه می‌گردد. فشار دولتیان از یک سوی و شایعات مکرری که از سوی مخالفین در زمینه بروز تقلب از سوی وی در ضرب سکه‌ها در افواه پیچیده موجب می‌گردد تا امکان نظارت مستمر بر طرح احداث بندر ناصریه و نیز راه آهن آمل - محمودآباد و کارخانه ذوب آهن نائیج از وی سلب شود. در این خلال مهندسین بلژیکی بغلت عدم تحمیل شرایط نامناسب کار و عدم دریافت حقوق در موعد مقرر ایران را ترک می‌کنند هر چند کارشناسان فرانسوی و نیز عوامل داخلی کماکان به اداره امور می‌پردازند ولی کار اجرائی به کندی پیشرفت می‌نماید. پس از چندی مهندسین فرانسوی نیز دست از کار شسته منطقه را ترک می‌کنند و با اخلال مقامات محلی و کارشکنی عده‌ای از دولتیان ادامه کار می‌سر نمی‌گردد و حاج محمدحسن خان که دیگر مجال حضور در مازندران را ندارد درگیر رفع و رجوع و پاسخ به اتهامات متعددی که از سوی درباریان و دشمنان همیشگی اش بر او وارد می‌شود می‌گردد. به این ترتیب این طرح و کار سترگ که میتوانست تحول عظیمی در صنعت حمل و نقل کشور پدید آورده و موجبات پیشرفتی رشکبرانگیز را برای مازندران فراهم آورد به بوته فراموشی سپرده می‌شود و امین الضرب آنرا به حال خود وا می‌گذارد.

لردکرزن نایب السلطنه هند و وزیر خارجه بریتانیا که مدتی را در ایران بسر برده در کتاب ایران و قضیه ایران درباره احداث راه آهن آمل - محمودآباد می‌نویسد:

« طی سه سال اخیر اقداماتی شده است که آمل را بوسیله راه آهن با دریای خزر مربوط سازند و این دومین خط آهن موجود در ایران است و منظور هم این بوده که راه تجارتی تازه به طرف پایتخت باز شده باشد. در این کار حاجی محمدحسن امین الضرب ایران اقدام کرد و قصدش این بوده است که تجارت بین تهران و بحر خزر را در انحصار خود قرار دهد. از طریقی که نزدیکتر از راه آمل و بارفوresh به مشهد نیشکر باشد بنابراین وی امتیاز از شاه تحصیل کرد که قدم اول برای هرگونه اقدام عمومی در ایران است و مرداب محمودآباد را که بر مصب رودخانه هراز و دوازده مایلی آمل است لنگرگاه جدید انتخاب کرد و در آنجا کاروانسرای عالی و چندین باب دکان ساخت و از بلژیک مهندس و ریل وارد کرد و یک رشته خط تا آمل کشید که قرار بود بوسیله تراموای اسبی تا چندین مایل دیگر جلوتر کشیده شود. بندرگاه جدید بدترین محل در کرانه بحر خزر است و در آن ساحل شنی بین مرداب و دریاست و کشتی ها ناچارند از فاصله‌ای دور بار خود را بوسیله قایقه‌ها پیاده کنند. این خط را خیلی بد کشیده‌اند و بانی آن در اندک مدتی با مهندسین بلژیکی در افتاد و از هم جدا شدند اما در این اواخر (اکتبر ۱۸۹۰ میلادی) حاجی محمدحسن خان طریق دیگری برای صرف انرژی خود یافته است زیرا شنیده‌ام قصد دارد یک کارخانه چوب‌بری در آمل نصب و کارگاه قند نیشکر ضمیمه آن کند و مهندس روسی عهده‌دار این کار است. به این وجود ایرانی خستگی ناپذیر لاقل بایستی این قدر و اعتبار را داد که اهل تلاش و کار است و اقدامات عمومی از هر قبیل در ایران به قدری نادر است که وی سزاوار تمجید و ستایش بسیار می‌باشد.

هر چند که در اقدامات خود راه خبط رفته باشد و یا کار
بی تناسبی را دنبال کند.^۱

امین الضرب در خلال این سالها عمدۀ وقت و انرژی خود را صرف سرو و
سامان دادن امور ضرابخانه نموده بود ولی با از هم پاشیدگی سیستم
مالی و بروز قحطی های مکرر و بروز نارضایتی های شدید، شیرازه کار
امین الضرب نیز از هم گستته شده سرمایه و اعتبار اجتماعی وی نیز رو
به کاستی می نهد و مشکلات فراوانی بر سر راهش قد علم می کند.

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۲ توسط میرزا رضا کرمانی ترور می شود و
مصطفی‌الدین شاه به جای پدر بر تخت سلطنت می نشیند. شاه جدید پس از به
قدرت رسیدن، امین‌السلطان صدراعظم و حامی امین‌الضرب را از کار
برکنار می کند و حاجی محمدحسن اصفهانی را نیز از سرپرستی و اداره
ضرابخانه عزل می نماید. این پایان ماجرا نیست و مظفرالدین شاه که
خزانه را خالی می بیند و فروپاشی نظام مالی کشور را بعینه لمس می کند
در صدد چاره‌جوئی بر می آید. دولتمردان جدید که وی را در رسیدن به
قدرت یاری رسانیده‌اند خیلی زود به سراغ امین‌الضرب آمده اتهام سوء
استفاده را در زمان مسئولیت ضرابخانه بروی وارد می نمایند. لذا
جريمه‌ای به میزان ۱۲ کرور معادل ۶ میلیون تومان برای وی تعیین
می کند. حاج محمدحسن به حبس انداخته می شود و مجبور به پرداخت
جريمه می گردد اما حاج محمدحسن مقاومت می ورزد و اذعان می دارد که
آنچه بدست آورده از راه مشروع بوده و عملی غیرقانونی در راه کسب
این سرمایه از وی سرنزد است.

۱. حاج امین‌الضرب، خسرو معتقد، ص ۶۹۶

چون اصرار دولتیان برای مجاب ساختن وی به پرداخت جریمه ثمر نمی‌بخشد سرانجام از در مذاکره با فرزندش حاج محمدحسین وارد می‌شوند و از او صورت اموال پدر را خواستار می‌شوند. حاج محمدحسین نیز صورت اموال پدر را به این شرح معروض می‌دارد. راه آهن محمودآباد به ارزش ۷۵۰/۰۰۰ تومان، زمین و ملک به ارزش ۲۵۰/۰۰۰ تومان، ابریشم خام در مارسی فرانسه به ارزش ۱۲۰/۰۰۰ تومان، جواهرات به ارزش ۲۰۰/۰۰۰ تومان و سکه‌های مشمش و طلا به ارزش ۴۵۰/۰۰۰ تومان.

طرفین پس از مذکرات بسیار ببروی مبلغ ۷۶۰/۰۰۰ تومان به توافق می‌رسند تا از سرمایه امین‌الضرب به آنها پرداخت شود. پیشنهاد می‌شود تا راه آهن شمال بعنوان خسارت به شاه واگذار شود که از سوی مظفرالدین شاه پذیرفته نمی‌شود. عاقبت حاج محمدحسین ۷۵۰/۰۰۰ تومان به دولتیان پرداخت می‌کند تا بند از پدر بردارند. دولتیان نیز مبلغ دریافتی را بین خود قسمت کرده و پیشیزی از این جریمه دریافتی صرف اصلاح امور مملکتی نمی‌شود. بی‌لیاقتی مظفرالدین شاه در اداره امور مملکت و ناتوانی اطرافیان تازه بر مسند نشسته در رتق و فتق امور مالی موجب می‌گردد تا از امین‌الضرب دلجوئی شده و بار دیگر مسئولیت ضرابخانه به وی واگذار شود. در سال ۱۳۱۶ قحطی و کمیابی گندم موجب گرسنگی و رنج بسیار شدید مردم می‌شود حاجی امین‌الضرب با خرید گندم در حد بسیار زیاد و توزیع آن بین نانوائی‌های شهر تهران و نیز بکارگیری شیوه‌های مؤثر از احتکار جلوگیری نموده مشکل کمبود نان را حل می‌کند

و این موضوع در اوآخر عمرش باعث اعاده حیثیت و خوشنامی بیشتر
وی می‌شود.

حاج محمدحسن امین الضرب سرانجام در شعبان ۱۳۱۶ در سن ۶۳
سالگی بر اثر بیماری ریوی چشم از این جهان فرو می‌بندد و انرژی زاید
الوصف وی برای عمران و آبادی کشور به پایان می‌رسد. با مرگ حاج
محمدحسن پسرش حاج محمدحسین بسیاری از اقدامات وی را در زمینه
تأسیس واحدهای صنعتی پی‌می‌گیرد اما راه آهن آمل به محمودآباد و
تأسیس بندر ناصریه و نیز کارخانه ذوب آهن نائیج به بست فراموشی
سپرده می‌شود و کلیه دستگاهها و تجهیزات به مرور از بین می‌روند
و تنها یاد و خاطره‌ای از آنها باقی می‌ماند. چنانکه لومینیتسکی که در سال
۱۸۹۸ میلادی برابر ۱۳۱۶ هـ ق از راه آهن بازدید کرده می‌نویسد:

« ایستگاه راه آهن آمل یعنی چه؟ مگر در ایران چنین چیزهایی
وجود دارد؟ آری به یک عمارت دو طبقه آجری رسیدیم. اینجا
ایستگاه راه آهن آمل است و شاید حتماً یکانه ایستگاه روی
زمین است که مسافرین آن با اسب و الاغ و قاطر آمد و شد
دارند. چندین سال پیش یک تاجر روشنکر ایران بنام حاج
محمدحسن امین الضرب از مازندران می‌گذشت. او در نزدیکی
دهکده نائیج مردمی را دید که از کنار رودخانه و پای کوه سنگ
آهن دار بر می‌دارند و بوسیله کوره‌های دستی از آن چدن و
فولاد در می‌آورند. بعلاوه نغال سنگ هم استخراج می‌نمایند از
چوبهای جنگل نیز نغال می‌سازند. حاجی بفکر افتاد وسایل
تازه‌ای برای مردم زحمتکش فراهم سازد لذا چند نفر ایرانی به
فرنگستان فرستاد تا طرز استخراج و آب کردن آهن و ساختن
راهها و غیره را بیاموزند. عده‌ای مستشارهم با خود بیاورند که

دستگاه تکمیل گردد. مسافرین حاجی پس از یکی دو سال اقامت در آلمان با چند مستشار و کارشناس به ایران بازآمدند تا برای حاجی راه آهن سبک اسبی به فاصله سی کیلومتر از دهکده نائیج تا آمل و یک رشته راه آهن با یک لوکوموتیو از آمل تا محمودآباد را بکشند. این هفتاد کیلومتر راه آهن اسبی و لکوموتیو به مدت کوتاهی کشیده شد. کارخانه‌های آهن و چدن سازی دایر گردید. حاجی امید داشت بازارهای قفقاز را از آهن آلات ایران پر کند اما افسوس که راه آهن حاجی از کار افتاد. چوب و آهن و همه چیز آنرا به غارت برند و فعلاً همین ایستگاه تعمیر باقی مانده که اطاقهای بالایی آن مسافران و قسمت‌های پائین یعنی محل فروش بلیت و تحويل اثاثیه طولیه اسپان و شتران شده است.^۱

دکتر منوچهر ستوده نیز در تدوین کتاب ارزشمند از آستانه اسلامی استرآباد در ذکر آثار و اینیه تاریخی محمودآباد از اقدامات حاج محمدحسن امین الضرب و خانه مسکونی اش مطالبی را بیان می‌دارد. وی که در سالهای قبل از انقلاب در تلاشی سترگ و عین حال طاقت فرسا تمامی نقاط استانهای گیلان، مازندران و گلستان را زیرپا گذاشت تا آنچه را که از گذشتگان برجای مانده به ثبت برساند و برای آیندگان به یادگار بگذارد در محمودآباد از خانه امین الضرب بازدید بعمل آورده و در حالیکه باقیمانده آثار آن را به تاراج می‌برند چگونگی آخرین وضعیت آن اقامتگاه را تشرییح می‌نماید:

«بنایی است از آجر، راهرویی در حدود دو متر در وسط و سه اطاق

۱. زندگینامه امین الضرب، خسرو معتضد، ص ۶۸۴

در هر طرف راهرو، طبقه دوم هم در هر طرف سه اطاق داشت از سقف و بام نشانی نبوده آجرهای آن را مشغول مصرف کردن هستند تا آخرین اثر آن را نیز از میان بردارند و اراضی آن را متصرف شوند.^۱

با به قدرت رسیدن رضاشاھ، احداث خطوط ریلی و استفاده از راه آهن برای پیشبرد امور حمل و نقل که بعنوان شالوده پیشرفت صنعتی هر کشوری محسوب می‌شده در اولویت قرار می‌گیرد. تعیین راه مناسب و نقشه‌برداری از مسیرهای مورد نظر به کارشناسان اروپائی واگذار می‌شود و پس از کش و قوس‌های فراوان و بروز اختلاف نظرهایی در نحوه انتخاب مسیر مناسب، سرانجام بندرشاھ بعنوان مبدأ تعیین و اتصال آن به خلیج فارس بعنوان طرحنهائی به تصویب می‌رسد. طبیعتاً در این فرآیند، محمودآباد و خط آهن قدیمی آن هیچ جایگاهی در طرحهای مورد نظر نداشتند و لاجرم باید پرونده آن را مختومه اعلام نمود.

اعلان مناقصه

«اداره ملزمات مالیه اجرت قطعه ۴۵۵۶ قطعه ریل واقع در محمودآباد مازندران و ۸۰۷ قطعه ریل واقع در آمل را به مناقصه می‌گذارد که بطريق ذيل باید قطع شود. ۴۷۰۰ قطعه از آنها که دارای ۹ متر طول است هر یک در پنج قسمت هر قسمت ۱۸۰ سانتی متر - ۳۹۱ قطعه که ۶ متری است هر یک در سه قسمت و هر قسمت دو متر طول و ۲۰۲ قطعه دیگر که ۴/۵ متری است هر یک در دو قسمت، توضیح آنکه هر یک از ریلهای مذکور دارای ۱۰/۵ سانتی متر عرض که روی آن ۵ سانتی متر و زیر یا کف آن ۸/۵ سانتی متر است. اشخاص

ذیریط که دا طلب این معامله می باشد بایستی قبلاً به دایره ملزومات وزارت پست و تلگراف و تلفن مراجعه نموده پس از تحصیل و کسب اطلاعات کاملتری پیشنهادات خودشانرا در پاکت سربسته لاک و مهر شده به این اداره تسلیم و رسید دریافت دارند.»

رئیس اداره ملزومات - حمیدی^۱

تبرستان

www.tabarestan.info

محمودآباد در قرن حاضر

با تعمیق روابط تجاری، سیاسی و فرهنگی فیما بین ایران و کشورهای همسایه و نیز اروپائی زمینه بروز انقلاب مشروطیت فراهم می‌گردد و روشنگری عامه مردم باعث تغییر نگرش همه جانبه‌ای در امور مملکتی می‌شود. مازندران و گیلان نیز بعلت روابط وسیع بازارگانی با روسیه تحت تأثیر تحولات سریع سیاسی و اجتماعی آن قرار می‌گیرند. تردد بازارگانان و تجار روسی و ایرانی از بندرگاه‌های منطقه باعث رونق اقتصادی می‌شود. محمودآباد که بعنوان بندرگاه آمل نزدیکترین فاصله را از دریا تا این شهر باستانی داشته از آن جهت مورد توجه بوده که اقلامی چون برنج، ابریشم، نیشکر و دیگر فرآورده‌های گیاهی و کشاورزی از آنجا به روسیه صادر می‌شده و از آن سوی فرآورده‌های صنعتی، نفتی، قند و شکر، منسوجات و دیگر مایحتاج عمومی وارد شده است. هر چند اهمیت این بندر بسیار کمتر از مشهدسر (بابلسر فعلی) بوده با این وجود بندرگاه کوچک و محقرانه آن همواره مورد استفاده قرار می‌گرفت چنانکه

آثار آن در اوایل پادشاهی پهلوی دوم نیز در سواحل بندر محمودآباد وجود داشته است.

از موضوعات دیگری که در اواخر قرن سیزدهم هجری شمسی مسائل سیاسی مازندران را برای مدت کوتاهی تحت الشعاع قرار می‌دهد ورود ارتش جنگل به این نواحی بوده است. در سال ۱۳۳۷ هـ ق برابر با ۱۲۹۸ هـ ش مبارزین جنگل و نیروهای انقلابی شوری مستقر در گیلان به فرمان میرزا کوچکخان در صدد فتح مازندران بر می‌آیند. پلایف یکی از سرکردگان روس به همراه سعدالله خان درویش به مازندران اعزام می‌شوند و خالو قربان هرسینی با عده‌ای از مجاهدین کرد مأمور پیاده نمودن نیرو در مشهد سر می‌گردند. مازندران بسیار سریع به تصرف جنگل‌ها در می‌آید اما دیری نمی‌گذرد که با بروز اختلاف بین نیروهای شوروی و میرزا کوچک خان، پلایف از مازندران فراخوانده می‌شود به این ترتیب نیروهای جنبش جنگل در مازندران دچار ضعف شده قادر به مقابله با نیروهای دولتی که تحت فرماندهی کلنل حبیب‌الله خان شبیانی برای سرکوب آنها اعزام شده بودند نمی‌شوند آنان به هنگام گریز از مازندران به محمودآباد عقب می‌نشینند و از طریق اسکله و بندرگاه آن، منطقه را ترک می‌کنند تا این جنبش در مازندران به فرجام خود برسد. با شکست نهضت جنگل و بروز نابسامانی در اداره امور مملکت، بتدریج جای پای رضاخان در ساختار قدرت استحکام می‌یابد و با فروپاشی نظام سیاسی قاجاریه عملأً رضاخان میرپنج به یکه تازی در کلیه امور نظامی و سیاسی می‌پردازد. چون مجلس رسمیاً پایان دوران حکومت خاندان قاجار را اعلان می‌دارد آغاز حاکمیت رضاشاه پهلوی نیز رسمیت می‌یابد. رضاشاه که پیشرفت اقتصادی را سرلوحه کارهای خویش قرار

داده بود در گام نخست به احداث و مرمت جاده‌های موصلاتی شهرها و ایالات می‌پردازد چنانکه در سال ۱۳۰۶ هـ ش راه رودسر به محمودآباد که مترازو از ۲۵ فرسخ می‌باشد به سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی فرمانده تیپ مستقل شمال واگذار می‌شود تا نسبت به تسطیع و رفع نواقص آن اقدام نماید. وی نیز از نیروهای روستائی و بزرگران آن نواحی که عمدتاً بصورت رایگان بوده سودجسته با سرعت عملیات راه سازی را به پایان می‌رساند و با احداث حدود ۲۰ دهنه پل کوچک و بزرگ راه ساحلی را آماده بهره برداری می‌سازد. امر بسیار بزرگ دیگری که مورد توجه قرار گرفت خشکانیدن باتلاق‌ها بوده است. وجود باتلاق‌های وسیع و متعدد در محمودآباد و اطراف آن امکان گسترش و ترقی آن را دور از ذهن می‌ساخت. رضاشاه در راستای تغییر اساسی در بنیان‌های اقتصادی جامعه توجه خاصی نیز به محمودآباد نمود او که مکرراً در طول حکومت خویش به شهرهای مازندران سفر کرده بارها از محمودآباد گذر نموده و توقف‌هایی نیز در آن داشته است.

خشکانیدن باتلاق‌ها به سرعت عملی شده و کارها به نحو مطلوبی به ثمر نشست. این باتلاق‌ها محل نشو و نمای انواع پشه‌ها و زمینه ابتلای اهالی به بیماریهای واگیرداری چون مalaria، طاعون و وبا بوده است چنانکه به کرات شیوع این امراض خطرناک باعث تلفات سنگین در مازندران شده و جان بسیاری از مردم ستمدیده را ستانده بود. قسمت اعظم این کار بزرگ به همت بازوان نحیف و تکیده و در عین حال غیرتمدن کشاورزانی صورت می‌گیرد که تحت عنوان بیگاری از سوی اربابان و ملاکین به محمودآباد اعزام می‌شندند تا بدون دریافت حق الزحمه باتلاقها را خشک نمایند. این نیروی کار آرزان و یا رایگان همچنین در جاده‌سازی مورد استفاده قرار

می‌گیرد تا عمران و آبادانی باعث رونق و پیشرفت این قریه کوچک گردد. موقعیت نامناسب ساحل از یک سو و عدم توجه کافی پادشاه قاجار و نیز رضاشاہ به آمل و مرمت دیر هنگام جاده هراز موجب می‌گردد تا استفاده از این بندر و تبدیل آن به منطقه اقتصادی جامه عمل بخود نپوشاند. چنانکه بنادری چون بندرگز و بابلسر در اولویت قرار گرفته و مرمت جاده فیروزکوه و نیز احداث راه آهن مساری موجبات رونق بیشتر آن مناطق می‌شود هر چند با توجه به تحولات بعدی بوجود آمده بنادر بندرگز و بابلسر نیز از گردونه پیشرفت بازمانده و بنادری چون نوشهر که در زمان رضاشاہ مورد توجه قرار گرفته بود بعنوان بندر مهم و حیاتی مازندران به گسترش آن همت گمارده شود.

غلامعلی وحید مازندرانی نویسنده، مترجم و دیپلمات عصر رضاشاہ ضمن بیان شرح مفصلی از شهرهای مازندران در مورد محمودآباد مطالب جالی را به نگارش در می‌آورد. او در سال ۱۳۱۲ با توجه به تحولات جاری استان مازندران، از ترقی روز افزون شاهی و نیز بابل یاد می‌کند و مینویسد که بندر مشهد سر دیگر رونق سابق را ندارد و راه بین آمل و بابل بر عکس جاده بابل به شاهی بسیار پرپیچ و خم و ناهموار می‌باشد:

« در قسمت غربی مشهد سر بندرگاه دیگری بنام محمودآباد هست که ساحل خط‌ناک آن هیچ موقعیت خوبی برای تجارت ندارد و بواسطه ایجاد جاده اخیر کنار دریا ممکن است روزی بر آبادی و اهمیت خود بیفزاید. در چند سال قبل یکی از تجار ثروتمند ایران مرحوم امین‌الضرب با مساعدت کمپانیهای بلژیکی امتیاز راه آهن محمودآباد به آمل را گرفت ولی این مقصود خیر

به انجام نرسید و امروز علامت این راه که جاده مستقیم بین این دو محل است بخوبی معلوم است و اوضاع تأثیرآور ایستگاه راه آهن محمودآباد که بصورت خرابه افتاده است توجه مسافرین را جلب می‌کند. بین محمودآباد و مشهدی سر آبادی دیگری که می‌تواند بعداً محور شود فریدونکنار نام دارد آمل از شهرهای بسیار قدیمی مازندران به شدت محروم است و از شهرهای دیگر مازندران بسیار عقب مانده است دور بودن از مرکز مازندران و نداشتن جاده خوب باعث عقب‌ماندگی شدید آمل شد. بعضی از مردم شهر هنوز وسایل نقلیه جدید ندیده‌اند و با اسب و قاطر تردد می‌کنند.^۱

تحولات اقتصادی ناشی از بسط روابط تجاری با شوروی موجب تغییرات بسیار زیادی در شیوه فعالیت‌های کشاورزی نیز می‌شود و بطور مستقیم تأثیر خویش را بر فزونی در آمدها و افزایش سطح زندگی مردم بر جای می‌گذارد. برنج بعنوان عمدۀ تولید کشاورزی کرانه‌های جنوبی دریای خزر همواره در آن سوی دریاها مورد استفاده قرار می‌گرفت و قیمت آن همیشه متأثر از تحولات اقتصادی شوروی دچار نوسان می‌شده است. اما فقر شدید کشاورزان و اهالی شهرها باعث می‌گردید تا آنها از نوعی برنج نامرغوب و با کیفیت پائین بنام چمپا جهت مصارف شخصی خود سود جویند این برنج در شوروی در آهارزنی پارچه یا به جای کتیرا مورد مصرف قرار می‌گرفت و از برنج مرغوب و صادراتی ایران بنام صدری در طبع غذا بهره می‌جستند. کیفیت نازل برنج صادراتی ایران که با ادواء و وسایل سنتی فرآوری می‌شده است و موجب نقصان قیمت آن می‌گردید

مزید برعلت شده سود ناشی از کشت و کار و فروش برنج را کاهش می‌داده است لذا ورود و بکارگیری دستگاههای مدرن برنج کوبی می‌توانست بسیاری از مشکلات مربوط به توسعه کشاورزی را در منطقه حل نماید. در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی چون شوروی به کشت برنج و پنبه در منطقه نخجوان مبادرت می‌ورزد، این امر موجب کاهش تقاضای برنج صادراتی ایران شده و سبب نزول شدید قیمت آن می‌گردد. دولت ایران به چاره‌جوئی می‌پردازد و طی دستورالعملی به مالکین زمینهای کشاورزی دستور می‌دهد تا از سطح مزارع برنج کاسته، ثلث زمینهای شالیزاری را به کشت‌هایی چون کنف، چای، پنبه یا دیگر محصولات کشاورزی اختصاص دهد. ضمناً از کشت برنجهای نامرغوب چون چمپا خودداری ورزیده و ارقام مرغوب برنج چون صدری را جایگزین آن نمایند تا صادرات آن به کشورهای مقصد آسانتر صورت پذیرد.

اتخاذ روشهای جدید کشت و کار برنج و اهتمام بازرگانان به یافتن بازارهای جدید برای صدور برنج موجب می‌گردد تا بار دیگر رونق به مزارع برنج مازندران برگردد. صادرات برنج به اروپا و مخصوصاً کشور آلمان سبب می‌شود در سال ۱۳۱۲ برنج نوع صدری به دو برابر قیمت مورد معامله قرار گیرد تا اندکی از مشکلات معیشتی کشاورزان کاسته شود. افتتاح راه آهن سراسری شمال به جنوب و نیز احداث جاده‌های جدید که باعث برقراری ارتباط شمال ایران با بنادر جنوبی و خلیج فارس شده سبب حمل برنج از خطه شمال کشور به آن نواحی و صدور به بسیاری از کشورهای دیگر می‌گردد. هر چند مالکین از این رهگذر بیشتر منتفع می‌شوند و توشه کشتکاران مفلوک کماکان تهی می‌ماند.

در سال ۱۳۱۲ هـ ش یک واحد کارپردازی که تقریباً حکم دهداری و یا بخشداری را داشته در محمودآباد شروع به کار می‌کنست امور اداری را رتق و فتق نمایند. پس از آن در سال ۱۳۱۴ یک ساختمان دو طبقه توسط دولت احداث می‌شود تا امور گمرکی بندرگاه محمودآباد سامان دهی شود.^۱ در همین سال عمارتی دیگر در محل تقاطع جاده کناره و جاده آمل بنا نهاده می‌شود که به عمارت چایخوران شهرت می‌یابد چرا که این مکانی است که رضاشاہ در طی مسافرت‌های پرشمار خویش به مازندران و عبور از محمودآباد از آن بعنوان استراحتگاه موقت سود می‌جسته است.^۲ رضاشاہ در دفعاتی که از مازندران بازدید داشته یکبار در اردیبهشت سال ۱۳۱۴ هـ ش پس از بازدید از پل جدید احداث در آمل که برروی رودخانه هراز در حال ساخت بوده به محمودآباد عزیمت می‌نماید و پس از توقفی کوتاه و بازدید از نحوه انجام امور، به سوی مشهد سر حرکت می‌کنند.

در سال ۱۳۱۶ دبستان دولتی شاهپور جهت آموزش دوره ابتدائی به بهره‌برداری می‌رسد و محمودآباد برای اولین بار از واحد آموزشی به سبک و سیاق اروپائیان بهره‌مند می‌گردد. دبستانهای دولتی بعدی نه در عصر رضاشاہ بلکه در سال ۱۳۲۴ در روستاهای تلیکسر، ملاکلا و آهی محله بنا نهاده می‌شود و امور آموزشی محمودآباد و نواحی اطراف آن در مسیر جدیدی قرار می‌گیرد.^۳ به منظور رفع مشکلات ناشی از تبدیل برقیج به روش سنتی در سال ۱۳۱۶ دولت اقدام به خرید و حمل

۱. این ساختمان فعلاً با نام دبیرستان امام خمینی مشغول فعالیت می‌باشد.

۲. ساختمان مزبور بعداً بعنوان پاسگاه ژاندارمری مورد استفاده قرار گرفت.

۳. سیماهی محمودآباد، یوسفعلی یوسفی، انتشارات سلسیل، ص ۱۷۱

دستگاههای برنج پاککنی نموده آنرا در محمودآباد نصب می‌نماید. این دستگاهها که از شوروی و آلمان خریداری شده بودند با شروع به کار خود روزانه ۲۵ تن برنج سفید تولید می‌نموده و حدود ۲۵ نفر کارگر در آن اشتغال داشته‌اند. ظرفیت تولید این واحد شالیکوبی در مقایسه با واحدهای فعلی، قابل توجه و درخور اهمیت می‌باشد. برنج تولیدی این کارخانه به اسکله محمودآباد حمل و از بندرگاه این شهر با کشتی به شوروی صادر می‌گردیده که این امر به نحو محسوسی سبب رونق مبادلات تجاری مازندران و شوروی می‌شده است.^۱

با شروع جنگ جهانی دوم به نظر می‌رسد بعلت بعد مسافت محل مناقشه تا ایران، عملأً تبعات این جنگ دهشتناک هیچگاه ایران را دچار مشکل نخواهد کرد. هر چند تحولات همانگونه که پیش‌بینی می‌شد پیش می‌رفت لیکن رضاشاه با اتخاذ سیاست‌های جدید و گرایش به سوی آلمان نازی، موجبات نگرانی متفقین علی‌الخصوص کشور بریتانیا را فراهم می‌آورد. پادشاه ایران با وجود انکار این جانبداری آشکار، قادر به کتمان دیپلماسی نوین دولت خویش در برابر مناقشات نظامی نبوده است. عاقبت آنچه که تصورش به ذهن خطور نمی‌کرد جامه عمل می‌پوشاند و ایران ناخواسته وارد جنگ با متحده‌ن می‌گردد. مازنی‌ها که به مانند دیگر هموطنان خویش مدتی را بدور از اغتشاشات و هرج و مرج‌های متداول در سطح کشور، به آبادانی و عمران می‌هن خود دلبسته بودند به نگاه مام وطن را در موقعیت جدید و غیرمنتظره‌ای می‌بینند که باور آن اندکی مشکل به نظر می‌رسد. ورود ناگهانی نیروهای سرخ، مردم مازندران را غافلگیر می‌سازد و آنان

که پایه‌های دیکتاتوری رضاخان را بسیار محکمتر از آنچه که به تصویر کشیده شده بود می‌پنداشتند به سرعت بطلان پندارهای خویش را با حضور روسها در کوچه و خیابانهای شهر و آبادیهای دیار باران به چشم می‌بینند. با بروز هرج و مرج ناشی از فروپاشی نظام رضاخانی و ورود بیگانگان به ایران، ناامنی بر ارکان زندگی اهالی سایه می‌اندازد. اولین پیامد حضور نیروهای سرخ در ایران، جمع‌آوری و انتقال قسمت اعظم برنج موجود در مازندران به روسيه جهت تأمین غذای سربازان بوده است. کمبود برنج و دیگر محصولات کشاورزی و مواد غذایی سراسر ایران را در برابر افزایش می‌یابد و امنیت عامه مردم می‌شود. قیمت برنج به دو یا سه برابر افزایش می‌یابد و امنیت و آسایش از زندگی اهالی رخت بر می‌بندد. ساکنین شهرها و روستاهای شمال جبال البرز با تشویش خاطر به آمد و شد نیروهای مهاجم چشم می‌دوزند. سطح امنیت مردم آنچنان دچار اختلال می‌شود که موردی از آن جهت نمونه و اطلاع از کم و کیف فضای موجود در منطقه آورده می‌شود:

« محمودآباد - گزارش تلگرافی - قنرا پیشه‌وران هر سه کیلو هشتاد ریال به فروش می‌رسانند کارخانه برق که مدتی به واسطه نداشتن درآمد تعطیل نموده بود مجدداً مشغول بکار شد رحیم موسی‌نژاد سیم بان تلگراف که برای سیم‌کشی سیم خط می‌رفت چهار نفر سارق مختصر وجهی که همراه داشته از او می‌گیرند.»^۱

۱. ایران در اشتغال متفقین، صفاء الدین تبرائیان، انتشارات رسا، ص ۱۵۸

یکی از پیامدهای ناگزیر تضعیف ارکان حکومت مرکزی ایران و ایجاد فضای ملتهب سیاسی، بروز و اشاعه افکار متعدد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی درین اقسام مختلف جامعه بوده است. اهالی مازندران علی‌الخصوص شهربنشینان این دیار با حیرت و شکفتی شاهد فعالیت افسار گسیخته جوانانی می‌شوند که بی‌مهابا به تبلیغ اندیشه‌های نوظهور پرداخته و در سایه حمایت‌های پیدا و پنهان نیروهای روسی موجب گرایش جوانان بسیاری به آن سوی می‌گردند. حزب توده با اتخاذ شیوه‌های جدید در جذب جوانان در صدد گسترش و بسط عقاید خویش در سطح جامعه بر می‌آید. تغییرات مداوم دولتها در پایتخت و وجود بی‌ثباتی در سطح ایالات کشور موجب رکود یا توقف طرحهای عمرانی می‌گردد و عملأً دورانی از قحطی، نامنی و بی‌اعتمادی بوجود می‌آید و مازندران نیز از این رهگذر دچار خسaran شدید می‌شود هر چند فضای سیاسی موجود کشور نوید استقرار یک حکومت مردمی و متنکی برخواسته‌های مردم را می‌دهد.

اما با کودتای ۲۸ مرداد و برپائی دوباره دیکتاتوری پهلوی تمامی آن آرزوها نقش بر آب می‌شود و بار دیگر سایه سنگین استبداد بر ارکان جامعه مستولی می‌گردد. محمودآباد که به تازگی رخت روستائی از تن بدر کرده و می‌رود تا برگردونه پیشرفت گام بردارد به ورطه سکون و سکوت کشانده می‌شود.

کارخانه گونی بافی محمودآباد

حرکت بطئی جامعه در طی دهه سی هجری شمسی و فقدان شور و نشاط سیاسی سبب بروز معضلات پرشماری در عرصه فرهنگ جامعه می‌گردد. دیدگاههای بشدت غرب گرایانه سیاست ورزان دودمان پهلوی و عدم توجه به علائق و دلستگی‌های عامه مردم، لایه‌های مختلف جامعه ایرانی را به شدت به تکاپو و امیداردن تا با نگاه به درون به مقابله با آنچه که غربزدگی می‌نمایدند برخیزد. توسعه اقتصادی نیز علیرغم تمامی شعارهای پرطمطران موجب تحولات سریع و بنیادی در عرصه‌های مختلف عمرانی و تولید نمی‌گردد. محمودآباد گرچه به یمن استقرار کارخانه چتائی اندکی بر مدار توسعه قرار می‌گیرد اما همچنان از موهاب پیشرفت‌های اقتصادی که مورد ادعایت فاصله بسیار دارد. با افزایش کشت محصولات کشاورزی و تأسیس واحدهای صنعتی مرتبط با آن در دوره رضاشاه، نخستین کارخانه گونی بافی در رشت و سپس در شاهی بنا نهاده می‌شود و نیاز به استفاده از کیسه در حمل و نقل و جابجایی فرآورده‌های کشاورزی موجب می‌گردد تا سرمایه‌گذاری در این صنعت به شدت مورد توجه قرار گیرد. توسعه سطح کشت کتف و استقبال

کشاورزان در کشت این محصول صنعتی و استراتژیک سبب می‌شود تا صاحبان مکنت در صدد ساخت واحدهای جدید گونی بافی برآیند.

تنی چند از برادران طاهباز که در گیلان صاحب کارخانه چای خشک کنی بوده و به تجارت چای اشتغال داشتند پس از بررس و تحقیق در صدد فعالیت در حوزه تولید کیسه‌گونی کنفی بر می‌آیند. اینان که اصلاً آذری تبار بوده‌اند ابوالقاسم طاهباز را به زمامت خویش بر می‌گزینند و در پی یافتن مکان مناسب برای احداث کارخانه چتائی به گشتو گذار در منطقه مازندران می‌پردازند و سرانجام پس از بررسی کامل محمودآباد را برای این منظور بر می‌گزینند. برادران طاهباز در گام نخست اقدام به خرید زمین در مساحت قابل توجه می‌نمایند و محلی را در ابتدای جاده محمودآباد به آمل برای این امر در نظر می‌گیرند. در سال ۱۳۲۵ هجری همزمان با آغاز فعالیت ساختمانی این واحد تولیدی، شهرداری محمودآباد نیز شروع به کار می‌نماید و در تقسیمات کشوری، محمودآباد از یک قصبه کوچک و دور افتاده به یک شهر تازه تأسیس و رو به رشد تبدیل می‌گردد. سرمایه‌گذاری خانواده طاهباز این فرآیند را سرعت می‌بخشد و زمینه گسترش روز افزون آنرا مهیا می‌سازد. دستگاههای کارخانه چتائی از انگلستان خریداری و وارد می‌شود و با نظارت دو تن از مهندسین انگلیسی نصب می‌گردد. سالنهای بزرگ تولید، واحدهای مسکونی و دفاتر اداری و انبارها به سرعت بنا می‌شوند و دستگاههای متناسب با خط تولید در سالنهای مخصوص نصب می‌شوند. سرانجام در سال ۱۳۳۷ کارخانه معظم گونی بافی محمودآباد استارت می‌خورد و فعالیت رسمی خویش را آغاز می‌نماید.

با شروع کار کارخانه، کشت کنف در بین کشاورزان ترویج و ترغیب می‌گردد و برحجم کنف‌های تولیدی افزوده می‌شود. قبل از آن کنف‌های کشاورزان جمع آوری و به شاهی حمل می‌شد که با راه اندازی کارخانه گونی باقی محمودآباد این فرآیند تغییر می‌یابد. خط تولید این واحد ابتدا با استفاده از نیروهای بومی شروع به فعالیت می‌نماید ولی از آنجائیکه عمدتاً این کارگران بصورت فصلی در این واحد اشتغال داشته و در ایام کشاورزی به فعالیت‌های زراعی می‌پرداختند مدیران کارخانه در صدد جذب کارگران دائمی از شهر شاهی بر می‌آیند چرا که آین شهر بعلت وجود تعدادی کارخانه بزرگ عملأً به یک ناحیه کارگری تبدیل شده و نیروهای ماهر زیادی را پذیرش نموده بود. با مهاجرت این کارگران به محمودآباد و اسکان آنها در شهر، حجم تولید کارخانه که کیسه گونی در ابعاد مختلف بوده است افزایش می‌یابد. کارگران در این واحد در دو شیفت ۱۲ ساعته کار می‌کردند و تعداد فعالین در آن بین ۴۰۰ الی ۴۵۰ بالغ می‌شده است.

مهندسين انگلیسي با نظارت مستمر بر نحوه فعالیت دستگاهها، امكان حدакثر بهره وري از ظرفیت تولیدی آنها را فراهم می آورند. اين کارخانه حدود چهارهزار تن کنف در سال مصرف می‌نموده است که بعلت عدم تكافوی کنف تولید داخل، سالیانه حجم زیادی کنف از کشورهایی چون پاکستان، هند و بنگلادش وارد می‌کرده است.

خط تولید کارخانه چتائی مشتمل بر دستگاههایی بدین شرح بوده‌اند: پخت کنف، حلاجی، فتیله، ریسنگی، ماسوره، آهارزنی، بافندگی، برشکاری و دوزندگی.

حالی از لطف نخواهد بود به حقوق کارگران در سال ۱۳۲۹ نیز اشاره‌ای شود: حقوق روزانه بافنده ۴۰ ریال، برشکار ۴۰ ریال، ماسوره ۳۳ ریال، عدل بند ۶۰ ریال، شاگرد تعمیرکار ۴۰ ریال، فتیله ۳۸ ریال، دوزنده ۲۲ ریال، موتوریان ۴۸ ریال، دیگ بخار ۴۵ ریال، نگهبان ۳۲ ریال، ریسنده ۲۸ ریال، حقوق ماهیانه مدیر انبار ۱۲۰۰۰ ریال، مدیر فنی و مهندس ۳۰/۰۰۰ ریال، مکانیک ۱۰/۰۰۰ ریال، حسابدار ۶۰۰۰ ریال که به تناسب سابقه خدمت و جنسیت کارگران اندک تغییراتی‌ها در لیست حقوقی می‌توان مشاهده نمود.^۱

مدیریت کارخانه علاوه بر فعالیت اقتصادی در محمودآباد، اقدامات عمرانی دیگری را نیز به انجام رسانیده از جمله تأمین برق شهر در ساعتی از شب‌به‌روز و ساخت تعدادی واحد مسکونی برای اسکان پرسنل و کارگران بوده است. دعوت از مقامات محلی و دولتمردان برای بازدید از کارخانه و خط تولید آن که در نوع خود بسیار مدرن و از تکنولوژی بالایی برخوردار بوده از دیگر اقدامات ابوالقاسم طاهیاز به شمار می‌رفت. بازدید حسن علی منصور نخست وزیر وقت در سالهای پایانی حیات خود و قبل از آنکه ترور شود از آن جمله به شمار می‌رود. بی شک آمد و شد مردان سیاسی علاوه بر اعتبار فزاینده‌ای که برای مدیران کارخانه به همراه داشته موجبات طرح مسائل و مشکلات شهر کوچک محمودآباد و احیاناً رفع تنگناهای مرتبط با آن می‌شده است.

در خلال همین ایام و در سال ۱۳۴۲ نظام فئودالیت املغی اعلان می‌گردد و از مالکین و اربابان خلع ید شده، روسناییان صاحب زمینهای مزروعی

۱. استخراج از لیست حقوقی پرسنل شاغل در کارخانه

می شوند، با تغییر ماهیت در مالکیت زمین، قابلیت‌های جدیدی فرصت خودنمایی می‌یابند و بهره‌وری از واحد سطح افزایش می‌یابد.

چهره شهر محمودآباد نیز در سالهای آغازین دهه چهل تغییرات عمده‌ای را شاهد است مهاجرت عده‌ای از کارگران از شهرهای دیگر به اینجا و نیز گرایش روستائیان به ترک موطن اصلی و اقامت در شهر موجب می‌گردد تا جمعیت شهر محمودآباد از ۱۶۲۸ نفر در سال ۱۳۲۵ به ۳۹۷۳ نفر در سال ۱۳۴۵ افزایش یابد یعنی در طول قریب ده سال جمعیت شهری تقریباً ۲/۵ برابر می‌شود برابر آمار مرکز آمار ایران حدود ۲۵٪ از جمعیت

محمودآباد را در سال ۱۳۴۵ مهاجرین تشکیل می‌دادند.^۱

با آغاز دهه پنجاه و افزایش ناگهانی قیمت نفت، به یکباره دلارهای نفتی به سوی خزانه دولت سرازیر می‌شود و شاه متوجه از آنچه که بوقوع پیوسته دست به رفرم بزرگ اقتصادی زده تلاش می‌نماید تا با بلندپروازی ایران را به سوی دروازه‌های تمدن بزرگ رهنمون سازد اما بعلت وجود ساختار غلط اقتصادی عموماً این فعالیت‌ها از مسیر صحیح خارج شده به بیراهه می‌روند پول باد آورده نفتی به سرعت در قالب طرحهای عمرانی در سطح کشور توزیع می‌شود و قبل از آنکه توده مردم را از آن نسبی باشد به جیب بستگان شاه، امرای ارتش، سنتورها، نمایندگان مجلس و دیگر صاحب منصبان سرازیر می‌گردد. نخستین اثرات این دگرگونیها را می‌توان در هجوم صاحبان قدرت و سرمایه به مناطق شمال کشور جهت ساخت شهرک‌های متعدد توریستی در سواحل بحر

۱. سیمای محمودآباد، یوسفعلی یوسفی، ص ۱۰۱

خزر مشاهده نمود استفاده از دریای خزر و فضای بکر و رویائی نواحی شمال کشور سودجوئی دلالان قدرت را سبب می‌شود و هجوم پیمانکاران و سرمایه‌گذاران را به شمال موجب می‌گردد. رونق نسبی فعالیت‌های اقتصادی و رشد خزنده تورم، تدریجاً سبب افزایش قیمت برنج نیز می‌شود. و پس از سالها فقر و فاقه، جوامع روستائی اندک تحولی را در سطوح مختلف زندگی خویش نظاره می‌نمایند. اما شاید بارزترین وجه تغییرات را بتوان همان سرمایه‌گذاری بخش‌های مختلف اقتصادی اعم از دولتی یا خصوصی در شهرک‌سازی‌ها در سواحل دریا نامید.

توریسم به وجه غالب برنامه‌های فرهنگی در استانهای شمالی تبدیل می‌شود و اشتیاق به احداث واحدهای ویلائی تأثیری شکرف بر چگونگی معیشت مردم محمودآباد بر جای می‌گذارد. هر چند که در سالهای پیشین تأمین نیروی کار باعث مهاجرت تعدادی از اهالی شهر شاهی به محمودآباد جهت کار در کارخانه چتائی گردید اکنون تکمیل پروژه‌های ساختمانی حضور کارگران کارآمد و زبده در این عرصه را طلب می‌نماید. پیامد این تحولات اشتیاق کارگران آذری تبار از استانهای شمال غربی را برای مهاجرت به این ناحیه بر می‌انگیزد. مهاجرت آذری زبانان که از چندی قبل به سوی محمودآباد آغاز شده بود با ورود به دهه پنجاه شدت می‌گیرد و حضور تعداد کثیری از آنان را در فعالیت‌های ساختمانی محمودآباد سبب می‌شود. چنانکه موجب سکنی گزینی دائمی در این شهر شده تأثیرات فراوانی را در برخورد با فرهنگ بومی از خود بر جای می‌گذارد. فزونی جمعیت این مهمنان سخت کوش به گونه‌ای رقم می‌خورد که در اولین دوره انتخابات شوراهای اسلامی شهر در پس از

انقلاب توفیق می‌یابند نماینده‌ای از خویش برگزیده در جمع منتخبین شهر بر صندلی شورای شهر بنشانند.

استفاده توریستی از سواحل محمودآباد و تحولات اقتصادی بعدی هر چند از وزن تأثیرات اجتماعی و اقتصادی کارخانه چتائی می‌کاهد اما این واحد تولیدی همچنان به تولیدات خود ادامه می‌دهد ولی با افزایش قیمت برنج و عدم صرفه اقتصادی بتدریج از سطح زیر کشت کتف کاسته می‌شود تا اینکه در سالهای بعد از ۱۳۵۰^{برگزاری} ابیگر زمینی به کشت کتف اختصاص نمی‌یابد و این حرفة سخت و پرمشقت به دست فراموشی سپرده می‌شود و تنها خاطره‌ای از آن در یاد کهنسالان این دیار باقی می‌ماند تا برای فرزندان و نوادگان خویش بازگو نمایند. مدیریت کارخانه نیز در مقام چاره‌جوئی برآمده به ناگزیر میزان قابل توجهی کتف از کشورهای مرطوب آسیایی خریداری و به مقصد محمودآباد حمل می‌نماید تا چرخ تولید کارخانه از حرکت باز نماند هر چند این امر باعث افزایش هزینه تولید گردیده حاشیه امنیت صرفه اقتصادی را کاهش می‌دهد. ترکیب سهامداران کارخانه گونی باقی نیز در این سالها دچار تغییر شده و حسین حیدری در فشان درصدی از سهام برادران طاهباز را خریداری نموده و به جمع مدیران این واحد می‌پیوندد.

کتف خریداری شده از کشورهایی چون هندوستان، بنگلادش و پاکستان در این خلال از طریق خلیج فارس و بنادر جنوبی به ایران و سپس به محمودآباد حمل می‌شود تا تولیدات این کارخانه معظم کماکان روانه بازار گردد. اما تغییرات مداوم در سطح مدیریت کارخانه چتائی و افزایش قیمت تمام شده محصولات تولیدی موجب بروز بحران مالی در سالهای منتهی به انقلاب اسلامی می‌شود که ادامه این فرآیند فعالیت آن را در آینده

نژدیک دچار مخاطره می‌نمود. عرضه کیسه‌های حاصل از فرآورده‌های پتروشیمی نیز بتدریج موجبات تغییر الگوی مصرف در بسته‌بندی محصولات کشاورزی شده تا به این ترتیب این کارخانه در چنبره‌ای از مشکلات متعدد فرو رود.

نکاه به گذشته امید به آینده

در حالیکه رژیم استبدادی پهلوی به تصور ورود به عصر تمدن بزرگ سرمستانه نعره پیروزی سر می داد به ناگهان با غرش سهمگین طوفان انقلاب اسلامی چون پرکاهی در باطلاق ذلت و نکبت فرو می گلند و آن همه اقتدار و صلابت به یک اشاره رهبر فرزانه جنبش اسلامی، به سخره گرفته می شود. بدینسان بود که با پیروزی انقلاب و شکست رژیم پهلوی پایه های نظام شاهنشاهی فرو می ریزد و فصلی نوین در تاریخ هزاران ساله این مرز و بوم ورق می خورد. هنوز طعم این پیروزی بزرگ کام ملت مسلمان ایران را بخوبی شیرین ننموده بود که با شروع جنگ، دوران هشت ساله مارات و ایستادگی فرا می رسد. مردم محمودآباد چون دیگر هموطنان با گامهای ستبر و اندیشه ای روشن، مقاومت دلیرانه را وجهه همت خود ساخته با خون فشانی فرزندان برومند خویش فضایی متفاوت خلق می نمایند. در طول سالهای سخت جنگ بعلت فقدان بودجه کافی، عمران و آبادانی شهری متوقف و موکول به آینده می گردد اما با پایان جنگ و فیصله این نبرد تاریخی، دوران سازندگی و توسعه آغاز می شود و دولت با تخصیص بودجه های کافی سعی در انجام امور زیربنائی در

عرضه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌نماید. توسعه فضای شهری در صدر اولویت کاری قرار می‌گیرد و حرکتی نوین و پرشتاب برای بازسازی اقتصادی شهر محمودآباد صورت می‌پذیرد.

کارخانه چتائی محمودآباد که در فردای انقلاب اسلامی توسط دولت مصادره و به بنیاد شهید واگذار شده بود همچنان به فعالیت تولیدی خویش ادامه می‌دهد و علیرغم بروز مشکلات مختلف، با خرید کنف از کشورهای آسیایی چرخ تولید آن به گردش در می‌آید و طنين چرخ دنده دستگاههای قدیمی آن فضای شهر را پر می‌نماید. اما با گذشت ایام بعلت بروز تنگناهای مالی و عدم صرفه اقتصادی بتدریج از تولید آن کاسته شده تا سرانجام در سال ۱۳۷۵ فعالیت‌های اقتصادی آن متوقف می‌گردد. در خلال مدت مذکور و پس از رکود کامل، رایزنی‌هایی از سوی صاحبان اصلی یعنی خانواده طاهباز با دولت صورت می‌پذیرد تا شاید بار دیگر کارخانه چتائی را به تملک خویش در آوردند. عاقبت گفتگوها به ثمر می‌نشیند و بنیاد شهید با واگذاری آن به خانواده طاهباز موافقت می‌نماید. بخش خصوصی پس از حصول توافق با دولت اقدام به نوسازی فرآیند تولید نموده و با تغییر مدیریت این واحد معظم بار دیگر نشاط تولید سالنهای متعدد را فرا می‌گیرد در سال ۱۳۷۹ و در شروع دوباره، تعداد ۱۵۰ کارگر در دو شیفت به کار گمارده می‌شوند و با تولید ۲ تن کیسه و چتائی در روز به فعالیت می‌پردازد. این روند ادامه می‌یابد تا اینکه به مرور بعلت افزایش هزینه‌های تولید و کاهش سود کارخانه عملأً ادامه کار دارای توجیه نبوده بنناهار بار دیگر چرخهای تولید از حرکت باز می‌ماند. افزایش قیمت کنف و فزونی هزینه‌های حمل و نقل علت بروز عمدۀ

مشکلات محسوب می‌شده است که منجر به تعطیلی خطوط تولید می‌گردد. در سال ۱۳۸۴ کلیه دستگاهها که سالهای پایانی عمر مفید خود را طی می‌نمودند به کشور بنگلادش فروخته می‌شوند و بدین ترتیب کارخانه گونی بافی محمودآباد به پایان سرنوشت پر فراز و نشیب و محظوم خویش که بازگشتی برای آن متصور نیست می‌رسد. فقط خاطرات بسیار زیادی دریاد کارگرانی که زمانی دراز در پایی دستگاههای آن با کاری بی‌وقه عمری را سپری نموده‌اند برجای مانده، هر چند که بسیاری از آنان اکنون در قید حیات نیستند.

با تلاش مجدانه مردم و مسئولین سرانجام محمودآباد در سال ۱۳۷۴ به شهرستان تبدیل می‌شود و فرمانداری در آن تأسیس می‌گردد. بدین ترتیب محمودآباد از شهرستان آمل منفك می‌شود و با ارتقاء این شهر در تقسیمات کشوری، آغاز فعالیت ادارات مختلف ضرورت می‌یابد و مقدمات گشایش واحدهای ذیربطری فراهم می‌گردد. تأثیرات اقتصادی این تحولات به سرعت در سیمای ظاهری شهر پدیدار می‌شود و شور و شعفی مثال‌زدنی در گروههای اجتماعی و صنفی هویدا می‌گردد. دولت نیز که سالیان سخت جنگ را پشت سر نهاده با تدوین برنامه‌های کلان اقتصادی به قصد شکوفائی همه جانبی، جنبش فراگیری را پی‌ریزی می‌نماید که توجه به شهرهای کوچک و محروم از آن جمله به شمار می‌رود. اختصاص بودجه‌های عمرانی مضاعف به شهرهایی چون محمودآباد فرآیند گسترش و تغییرات بنیادی را اجتناب ناپذیر می‌نماید. سرعت پیشرفت شهری کوچک چون محمودآباد و تبدیل آن به یک شهرستان قابلیت‌های منحصر بفردش را عیان می‌سازد. با افزایش سطح درآمد عمومی و رشد اقتصادی کشور که در سایه تدبیر جدید دولت حاصل می‌آید شاخص‌های

رفاهی طبقات مختلف اجتماعی فزونی می‌یابد که بارزترین وجه آن افزایش امکانات مالی شهرورندان و گسترش صنعت توریسم محسوب می‌گردد. محمودآباد نیز که به تازگی لباس تغییر برتن نموده به پیرايش سیماي بیرونی خويش می‌پردازد تا در جذب سرمایه و توریست از دیگر شهرهای ساحلی عقب نماند.

مسئولین محلی نیز با درک این واقعیت که پیشرفت این شهر فقط در سایه سرمایه‌گذاری مناسب در زیر ساخت‌های مرتبط با هم گردشگری قابلیت اجرائی می‌یابد در گام نخست به افزایش فضاهای عمومی داشت می‌زنند. اقتصاد مبتنی بر توریسم به زودی اثرات غیرقابل انکار خویش را بر حیات اجتماعی و فرهنگی محمودآباد بر جای می‌نهد چرا که با آغاز دهه هشتاد به یکباره تحولاتی سهمگین باریکه سرسیز شمال کشور را فرا می‌گیرد و خیل عظیم گردشگران، محمودآباد و دیگر نواحی ساحلی را با تغییرات شکرف اقتصادی مواجه می‌سازد. توریست‌های داخلی که تعطیلات پایانی هفته را در شمال سپری می‌ساختند و با اقامات چند روزه در شهرک‌های ساحلی، هتل‌ها و حتی چادرهای موقت از طبیعت خیال انگیز منطقه بهره می‌جستند سرمایه سنگینی را در خرید و فروش زمین‌های ساحلی و کشاورزی به کار می‌گیرند. اهالی که ابتدائاً با شک و تردید این تحولات را نظاره می‌نمودند بتدریج خود وارد این عرصه می‌شوند و با سرازیر شدن سرمایه‌های هنگفت، التهاب و اشتیاق شهر محمودآباد و روستاهای اطراف آن را در بر می‌گیرد. ظرف مدتی اندک قیمت زمین تا دهها برابر افزایش می‌یابد و اراده‌ها به سوی تبدیل زمینهای کشاورزی معطوف می‌گردد. ساختن شهرک‌های جدید سرعت می‌گیرد و تعداد متقاضیان احداث واحدهای مسکونی افزایش می‌یابد. در

آمد شهرداری نیز به دنبال این تحولات فزوئی یافته، گشایش در تأمین هزینه‌های پروژه‌های عمرانی حاصل می‌شود.

مسئولین استانی پس از تحلیل رخدادهای اخیر و به منظور پیشگیری از بروز معضلات اجتماعی و اقتصادی تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی را منع و برخورد قاطع با مخالفان را در دستور کار خویش قرار می‌دهند. این امر موقتاً از تأثیرات ناگهانی افزایش قیمت‌ها زمین‌ها می‌کاهد و جامعه را به تأمل و تدبیر در آنچه که در خلال این مدت روی داده و می‌دارد. اما حجم عظیم سرمایه‌ای که وارد محمودآباد و آبادی‌های اطراف آن گردیده به یکباره سبب تغییر الگوی زندگی شهروندان شده، فرهنگ و نحوه معیشت و تعاملات اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ابتدای امر گمان می‌رفت که افزایش ناگهانی قیمت زمین و مستغلات بر اثر سودجوئی و با یک برنامه از پیش طراحی شده از سوی عده‌ای از فرصت‌طلبان صورت پذیرفته و زودگذر و موقتی خواهد بود اما تحولات بعدی بطلان این نظریه را به اثبات رساند. چرا که پس از چندی ثبات و سکون، بار دیگر رونق و گردش سرمایه به مقوله زمین باز می‌گردد و اشتیاق گردشگران به خرید زمین و احداث واحدهای ویلائی قوتی دوباره می‌گیرد. اما اینکه در خلال این مدت مسئولین شهری محمودآباد امکان آنرا یافتن از ظرفیت‌های بالقوه موجود، به نحو شایسته سود جسته بر رونق شهر بیفزایند یا خیر قابل تعمق می‌باشد.

هجوم مسافرین در تعطیلات تابستانی برای بهره‌مندی از زیبائی‌های مسحور کننده‌ای چون جنگل و دریا مشکلات فزاپنده شهری را موجب می‌گردد که فارغ از هرگونه پیشداوری آنرا باید یک معرض بزرگ قلمداد نمود و عدم کامیابی برنامه‌ریزان را برای رفع فوری تنگناها یادآور شد.

پیامدهای ناگزیر اقتصاد مبتنی بر توریسم در زوایای گوناگون جوامع شهری و روستائی محمودآباد کاملاً قابل ارزیابی و امعان نظر می باشد. هر چند با احداث کارخانه های صنعتی و تولیدی سعی شده است تا زمینه اشتغال جدیدی برای جویندگان کار فراهم آمده سرمایه ها به این سمت سوق داده شود اما نقش و سهم این واحدها در معادلات اقتصادی شهرستان محمودآباد در خور توجه نبوده است کارخانه مغظوم پوشینه که بعنوان یکی از بزرگترین بنگاههای تولید کننده نخ فایل تعداد کثیری از نیروهای آماده به کار را که گاه تعداد آنها به هزار نفر بالغ می شود جذب نموده یا شهرک صنعتی تشیبدان که با هدف تعمیم فعالیت های صنعتی راه اندازی گردیده هیچیک این امکان را نیافتدن تا نقش و تأثیر صنعت توریسم را در محمودآباد کمرنگ نمایند. وقتی شهروندان تهرانی مسافرت به سواحل شمالی کشور را در اولویت برنامه های گردشگری و تفریحی خود قرار می دهند و سفر به این ناحیه حتی در تعطیلات پایانی هفته در فصول سرد زمستانی نیز جدابیت خود را حفظ می نماید اشاعه و حفظ فرهنگ متناسب به این اقبال عمومی به ضرورتی گریزنای پذیر بدل می شود و موضوع زمانی جالب تر می شود که ساخت واحدهای ویلایی در روستاهای و بهره گیری از طبیعت زیبا و دست نخورده روستائی بعنوان یک پدیده قابل اعتنا مورد توجه قرار می گیرد و اشتیاق به خرید و یا ساخت ویلا در شهرکهای ساحلی و یا محیط های شهری رو به نقصان می نهد. اکنون در آبادیهای اطراف محمودآباد می توان تعداد بسیار زیادی ویلا را در همسایگی منازل روستاییان مشاهده نمود که روز بروز بر تعداد آنها افزوده می شود و میروند تا فضای سنتی روستائی را تحت الشاعع خویش قرار دهد.

بنابراین توجه به نحوه پراکنش و نیز ناهمگونی در پراکندگی واحدهای زیستی، به یک ضرورت تبدیل شده و مسئولین محلی می‌باشد با اتخاذ سیاست‌های مناسب از بروز بسیاری از معضلات اجتماعی و فرهنگی که در آینده لاجرم دامنگیر اهالی خواهد شد جلوگیری بعمل آورند.

مجموعه تحولات در طی دهه اخیر، شناخت واقعیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در محدوده شهری و نیز جوامع روستائی^{روستا} و بحث و گفتگوی علمی پیرامون ماهیت و علل بروز آن را می‌طلبند^{چنان} که با ورود مظاهر تمدنی جدید به حیطه زندگی خصوصی و اجتماعی خانواده‌ها و افراد و تغییر نگرش شهروندان محمودآبادی اعم از شهری و روستائی به مسائل فرهنگی، دغدغه بسیاری از دلسوزان و فرهیختگان را موجب شده است.

نگاه به گذشته و پاسداشت آئین مذهبی و نیز حفظ و برپائی سنن ملی و بومی که ریشه در تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم دارد دلمندگویی و نگرانی فراوانی را سبب شده است و بی‌اعتنایی و عدم پای بندی اقشاری از جامعه به اصول و مبانی اعتقادی، بسیاری را نسبت به آینده بیمناک ساخته است. اینان از اینکه شالوده نظام اجتماعی که پیش از این مستحکم و ایمن به نظر می‌رسید و اکنون شکننده و آسیب‌پذیر می‌نماید به هراس افتاده‌اند و آنچه را که به وقوع پیوسته زمینه گسترش فرهنگی و از هم گسیختگی قوانین نانوشته حاکم بر جامعه بر می‌شمارند.

امید به آینده و پای فشردن برای تحقق اهداف متعالی جامعه و گام نهادن بر مدار پیشرفت و توسعه که از سوی بالاترین مقامات اجرایی کشور نوید آن داده شده است دیگر روی سکه به شمار می‌رود که سیر حوادث سالیان اخیر صحت آن را به اثبات می‌رساند.

گشایش فرهنگی که از سوی دولتمردان به موازات رشد اقتصادی فراهم آمده بی شک باعث ارتقاء سطح زندگی و رفاه عمومی گردیده که این امر قطعاً سر بلندی و نشاط مردم منطقه را در پی خواهد داشت. استفاده از ظرفیت‌های بالقوه موجود که ارمغان شرایط جدید محسوب می‌گردد می‌تواند محمودآباد و آبادیهای اطراف آن را به سوی پیشرفتی همه جانبی رهنمون سازد و شوق بهتر زیستن را در جان و روح همیم آن بدند.

اما در این میانه چه باید کرد و چگونه می‌توان الگوهای مناسب فرهنگی را بر جامعه شهری و روستائی محمودآباد حاکم نمود. بی شک اجتناب از ساده انگاری صرف و دوری گزینی از بدینه افراطی می‌تواند یک جامعه مطلوب را برای اهالی رقم بزند. مطالعه و شناخت هویت ملی، سیر تحول و تکوین و چالش‌های فرا روى آن برای جامعه ما ضروری به نظر می‌رسد. در این رهگذر استفاده از الگوهای اسلامی برای جامعه ایرانی می‌تواند باعث پایداری هویت اجتماعی و به تبع آن تعیین شیوه زندگی مناسب برای تمامی افراد جامعه باشد. یقیناً با افزایش سطح درآمد مردم اعم از شهری یا روستائی بر تعداد افراد طبقه متوسط که از نظر فرهنگی و اقتصادی شرایط بسیار حساس و تعیین کننده‌ای در تبیین گرایش‌های اجتماعی دارند افزوده شده است.

به گونه‌ای که در روستاهای در حال حاضر کشاورز به این معنا که شخصاً برروی زمین مزروعی خویش به کشت و کار اشتغال دارد وجود خارجی ندارد و اینان در واقع خرده مالکانی می‌باشند که با نیروی کار دیگران به زراعت می‌پردازنند و نگاه ویژه آنها عمدتاً به مسائل اقتصادی خارج از مقوله اقتصاد کشاورزی معطوف بوده و با ساکنان شهر محمودآباد که آنها نیز عمدتاً روستائیان مهاجر قلمداد می‌شوند دارای اشتراک نظر در

مسائل پیچیده سیاسی و فرهنگی می‌باشد. لذا شناخت الگوهای رفتاری و جامعه شناختی این طبقه کثیرالعدد می‌تواند راهکشای بسیاری از مسائل مبتلا به فرهنگی باشد. فرهنگ و هویت اساس موجودیت هر جامعه را تشکیل می‌دهد از این رو پویائی و بالندگی آن باید مورد توجه خاص مسئولان فرهنگی قرار گیرد تا از بروز گستالت بین نسلها جلوگیری بعمل آید.

اتخاذ سیاست‌های فرهنگی مناسب، کارکرده‌های اجتماعی را در جامعه در حال گذار تقویت نموده و مانع گسیختگی آنکه آن می‌شود. درک واقعیات اجتماعی از طریق واحدهای رابط چون شوراهای اسلامی و تبیین و تحلیل ناهنجاریهای اخلاقی و فرهنگی به تعامل بهتر و بیشتر گروههای اجتماعی می‌انجامد و سبب تلطیف فضای زیستی جامعه شده مانع از تقابل رویاهای و امیدهای نسل‌های گذشته، حال و آینده می‌گردد تا محمودآباد که سبب پیدائی نام آن تاکنون مجھول مانده برمدار توسعه قرار گرفته و جایگاه واقعی خویش را بازیابد.

پی‌نوشت

به منظور آشنائی جامع‌تر با جایگاه شهرستان محمودآباد در جغرافیای سیاسی کشور و مقایسه آن با دیگر آبادیهای همنام به لفتنامه دهخدا مراجعه و شرح کلیه روستاهایی که با نام محمودآباد در آن درج شده استخراج و ثبت و ضبط گردیده است. مأخذ لفت نامه دهخدا نیز فرهنگ جغرافیائی ارش می‌باشد که توسط حسینعلی رزم آرا ^{شنبه ۱۳۲۹} سال ۱۳۲۹ تدوین شده است.

۱ - محمودآباد دهی است از دهستان زنجان رود بختیاری مرکزی شهرستان زنجان واقع در ۲۵ هزار گزی^۱ شمال باختری زنجان، سه راه عمومی ارمناخانه با ۶۹ تن سکنه، آب آن از قنات و راه آن مالرو است.

۲ - محمودآباد دهی است از دهستان انگوران بخش ماه نشان شهرستان زنجان واقع در ۵۴ هزار گزی جنوب خاوری ماهنشان و ۱۲ هزار گزی راه عمومی با ۱۲۱ تن سکنه، آب آن از چشمه‌سار و راه آن مالرو است.

۳ - محمودآباد دهی است از دهستان سربند پائین، بخش سربند شهرستان اراک، واقع در ۲۸ هزار گزی جنوب باختری آستانه و ۱۸ هزار گزی باختر ایستگاه فوزیه با ۲۲۵ تن سکنه، آب آن از قنات و چشمه و راه آن مالرو است.

۴ - محمودآباد دهی است از دهستان هره دشت بخش مرکزی شهرستان طوالش واقع در ۱۷ هزار گزی شمال هشت پر سر راه شوسه اanzلی به

۱. هر گز برابر یک متر می‌باشد.

آستارا با ۳۴۰ تن سکنه، آب آن از رویانه هرده دشت و چشمه تأمین می شود.

۵- محمودآباد دهی است از دهستان بزچلو از بخش وفسن شهرستان اراك واقع در ۱۶ هزار گزی باختر کمیجان سر راه کمیجان به همدان با ۷۴۰ تن سکنه، آب آن از قنات است و از خسرو بیک اتومبیل می توان برد.

۶- محمودآباد دهی است از دهات خدابنده لو از بخش قیدار شهرستان زنجان واقع در ۱۷ هزار گزی جنوب خاوری قیدار و ۱۱ هزار گزی راه عمومی با ۸۶۲ تن سکنه، آب آن از خررود است و راه آن مالروست و از طریق حصار به سختی اتومبیل می رود.

۷- محمودآباد قصبه مرکز دهستان اهلمرستاق و هرازپی بخش مرکزی شهرستان آمل واقع در ۲۱ هزار گزی شمال باختری آمل سر راه آمل به بابلسر و چالوس با ۱۰۰۰ تن سکنه، آب آن از رویانه هراز تأمین می شود.

۸- محمودآباد دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان کاشان واقع در ۱۲ هزار گزی شمال باختری کاشان با ۳۵۰ تن سکنه، آب آن از قنات و راه آن فرعی است.

۹- محمودآباد دهی است از دهستان بیشه، بخش مرکزی شهرستان بابل واقع در ۲۱ هزار گزی شمال خاوری بابل و ۵۰۰ گزی شوسه بابل به شاهی با ۶۰ تن سکنه، آب آن از نهر سریچه از شعب بابل رود تأمین می شود.

۱۰- محمودآباد دهی است از دهستان میش خاص بخش بدره شهرستان ایلام واقع در ۲۳ هزار گزی جنوب خاوری ایلام و ۳ هزار گزی جنوب راه

مالرو بدره به ایلام با ۲۵۰ تن سکنه، آب آن از هفت آب و راه آن مالروست.

۱۱ - محمودآباد دهی است از دهستان مهربان بخش کبودرآهنگ شهرستان همدان واقع در ۸۶ هزار گزی شمال باختری قصبه کبودرآهنگ کنار شوسه همدان به بیجار، ۲۴۱ تن سکنه و آب آن از قنات و رویدخانه تأمین می‌شود.

۱۲ - محمودآباد دهی است از دهستان سامن شهرستان ملایر واقع در ۲۱ هزار گزی جنوب شهر ملایر و ۵ هزار گزی خاوری شوشه ملایر به بروجرد با ۱۹۰ تن سکنه و آب آن از چشمه و راه آن مالروست.

۱۳ - محمودآباد دهی است از دهستان چمچال بخش صحنه شهرستان کرمانشاهان واقع در ۱۳ هزار گزی جنوب باختر صحنه و ۲ هزار گزی جنوب جاده شوسه کرمانشاه به همدان با ۱۸۵ تن سکنه، آب آن از گاماسیاب است و در تابستان اتومبیل می‌توان بدانجا برد.

۱۴ - محمودآباد دهی است از دهستان سلکی شهرستان نهاوند واقع در ۲۸ هزار گزی باختر شهر نهاوند و ۶ هزار گزی مادس بان با ۱۲۰ تن سکنه، آب آن از چشمه و راه آن مالروست.

۱۵ - محمودآباد دهی است از دهستان اسفندآباد بخش قروه شهرستان سنتنج واقع در ۲۲ هزار گزی باختری قروه و ۱۵ هزار گزی جنوب شوشه قروه به سنتنج با ۹۰ تن سکنه آب آن از چشمه و راه آن مالروست در تابستان می‌توان اتومبیل به آنجا برد.

۱۶ - محمودآباد دهی است از دهستان گل تپه فیض‌الله بیگی بخش مرکزی شهرستان سقز واقع در ۲۶ هزار گزی خاور سقز به سنتنج و یک هزار

گزی شمال شوسه سقز با ۸۰ تن سکنه، آب آن از چشمه و راه آن مالروست.

۱۷ - محمودآباد دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان شیراز، واقع در ۱۵ هزار گزی جنوب خاور شیراز و ۲ هزار گزی شوشه شیراز به پل فسا با ۱۵۷ تن سکنه، آب آن از قنات تأمین می شود.

۱۸ - محمودآباد دهی است از دهستان خفرک بخش زرقان شهرستان شیراز واقع در ۷۰ هزار گزی شمال خاور زرقان و ۱۰ هزار گزی راه فرعی خفرک به توابع ارسنجان با ۱۷۹ تن سکنه، آب آن از چشمه و قنات و راه آن مالروست.

۱۹ - محمودآباد دهی است از دهستان و بخش خفر شهرستان جهرم واقع در ۲۲ هزار گزی شمال، باختری باب انار و یک هزار گزی جنوب شوشه شیراز به جهرم با ۲۵۶ تن سکنه، آب آن از چشمه و رودخانه قره آغاج و راه آن مالروست.

۲۰ - محمودآباد دهی است از دهستان ده تازیان بخش مشیز شهرستان سیرجان، واقع در ۴۸ هزار گزی جنوب خاوری مشیز و یک هزار گزی جنوب خاوری راه فرعی ده تازیان به بهرا مجرد، آب آن از قنات و راه آن مالروست.

۲۱ - محمودآباد دهی است از دهستان سمیرم پائین بخش حومه شهرستان شهرضا، واقع در ۱۸ هزار گزی جنوب باختر شهرضا متصل به راه ماشین رو دهاقان به شهرضا با ۳۰۰ تن سکنه، آب آن از قنات و راه آن اتومبیل رواست.

- ۲۲ - محمودآباد دهی است از دهستان میبد بخش اردکان شهرستان یزد واقع در ۵ هزار گزی جنوب اردکان متصل به راه فرعی میبد به اردکان با ۱۱۸۰ تن سکنه، آب آن از قنات است.
- ۲۳ - محمودآباد دهی است از دهستان برخوار بخش حومه شهرستان اصفهان واقع در ۱۳ هزار گزی شمال با ختر اصفهان و ۴ هزار گزی شوسه اصفهان به تهران با ۱۶۱۰ تن سکنه آب آن از قنات و راه آن فرعی است.
- ۲۴ - محمودآباد دهی است از دهستان حومه بخش مشیر شهرستان سیرجان واقع در ۴ هزار گزی مشیز و شمال راه شوسه کرمان به سیرجان با ۲۰۰ تن سکنه، آب آن از قنات و راه آن مالروست.
- ۲۵ - محمودآباد دهی است از بخش حومه شهرستان یزد واقع در ۳ هزار گزی شمال با ختر یزد متصل به راه فرعی محمودآباد به یزد با ۱۷۲۲ تن سکنه، آب آن از قنات و راه آن ارابه روست.
- ۲۶ - محمودآباد دهی است از دهستان قره باغ بخش مرکزی شهرستان شیراز، واقع در ۷۶ هزار گزی جنوب با ختر شیراز و ۳ هزار گزی راه فرعی شیراز به کیان آباد قره باغ با ۸۰ تن سکنه، آب آن از قنات و راه آن مالروست.
- ۲۷ - محمودآباد ازناو دهی کوچک است از دهستان حومه شهرستان ملایر واقع در ۸ هزار گزی شمال خاوری ملایر کنار راه اتومبیل رو بابا رئیس به ملایر دارای ۵۰ تن سکنه است.
- ۲۸ - محمودآباد بالادهی است از دهستان کربال بخش زرقان شهرستان شیراز واقع در ۲۰ هزار گزی جنوب خاور زرقان و یک هزار گزی راه

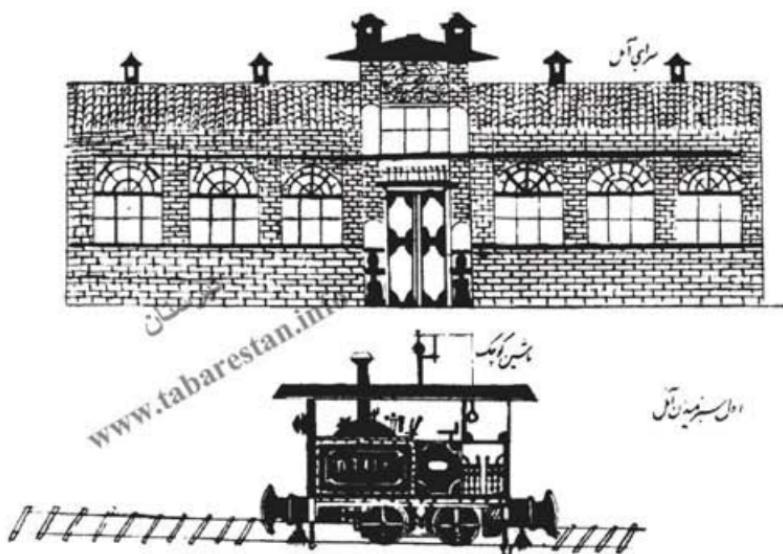
فرعی بندامیر به خرامه با ۱۱۵ تن سکنه، آب آن از قنات و راه آن مالروست.

۲۹ - محمودآباد پائین دهی است از دهستان کربال بخش زرقان شهرستان شیراز در ۸۲ هزار گزی جنوب خاور زرگان با ۲۵۷ تن سکنه، آب آن از رودکُر و راه آن مالروست.

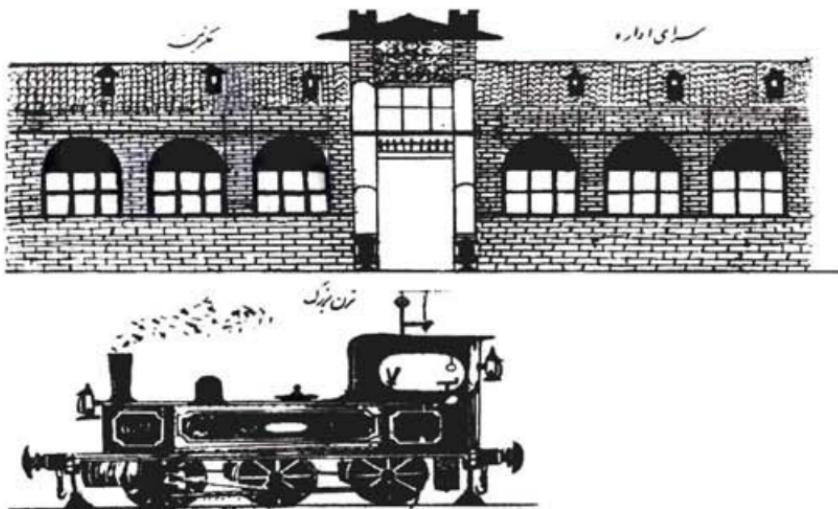
۳۰ - محمودآباد یک دانگه دهی است از دهستان کوار بخش سروستان شهرستان شیراز واقع در ۹۶ هزار گزی باختر سروستان و ۲ هزار گزی شوسه شیراز به خفر با ۱۶۱ تن سکنه، آب آن از رودخانه قوه آغاج و راه آن مالروست.

۳۱ - محمودآباد دو دانگه دهی است از دهستان کوار بخش سروستان شهرستان شیراز واقع در ۹۷ هزار گزی باختر سروستان با ۲۴۰ تن سکنه، آب آن از رودخانه قره آغاج و راه آن مالروست.

۳۲ - محمودآباد سه دانگه دهی است از دهستان کوار بخش سروستان شهرستان شیراز واقع در ۹۷ هزار گزی باختر سروستان و ۲ هزار گزی شوسه شیراز به خفر با ۳۷۰ تن سکنه، آب آن از رودخانه قره آغاج و راه آن مالروست.



عکس شماره ۱ : موقعیت لوکوموتیو در سبزه میدان آمل



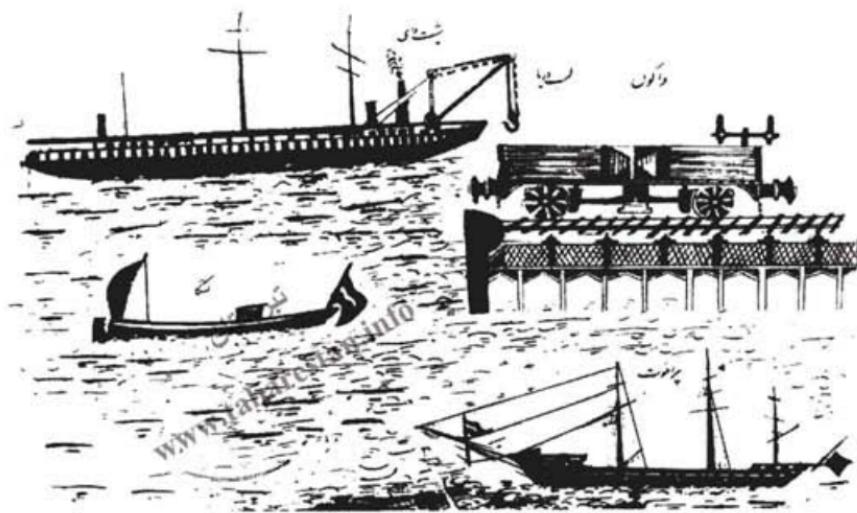
عکس شماره ۲ : ساختمان اداره و ایستگاه راه آهن در آمل



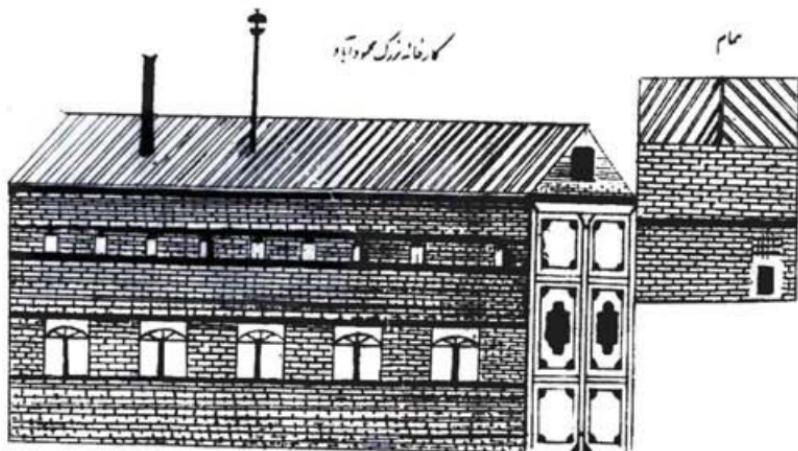
عکس شماره ۳: ساختمان بزرگ و مهمانسرای محمودآباد



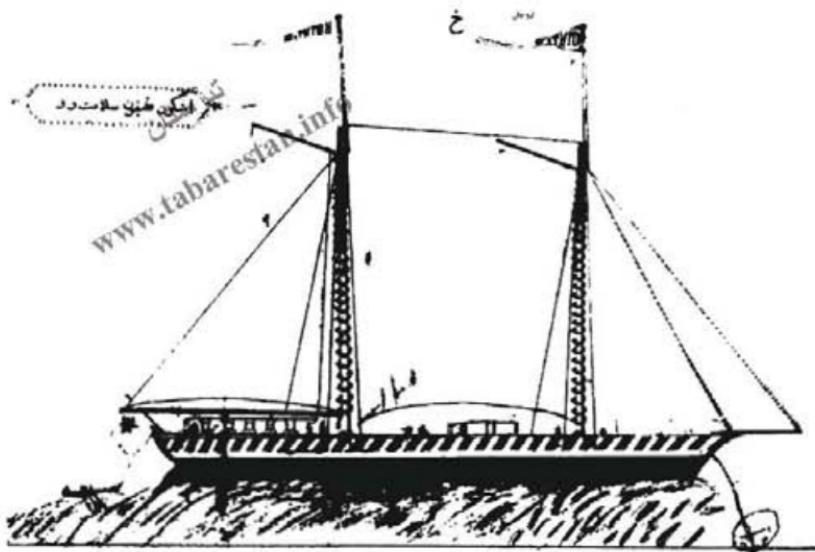
عکس شماره ۴: نقشه ایستگاه راه آهن و کارخانه در آمل



عکس شماره ۵ : نقشه اسکله و نحوه بارگیری کشتی‌ها در بندر محمودآباد



عکس شماره ۶ : تأسیسات بهداشتی و ایستگاه راه آهن محمودآباد



عکس شماره ۷ : نقشه کشتی حمل کالا بنام اشقولن طیقون سلامت رو

منابع

۱. آمل در گذر تاریخ، محمد رضا مذاہی
۲. التدوین فی الجبال شروین، محمدحسن خان اعتماد السلطنه
۳. از آستارا تا استرآباد، منوچهر ستوده، وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامی
۴. ایران از زرتشت تا قیام‌های ایرانی، رضا اصفهانی، انتشارات الهام
۵. ایران در اشغال متفقین، صفاء الدین تبرائیان، انتشارات پرسا
۶. ایران در سپیده دم تاریخ، جورج کامرون، ترجمه حسن انوشه،
انتشارات علمی و فرهنگی
۷. بابل شهر بهار نارنج، گروه مؤلفان، نشر چشمی
۸. پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، انتشارات آگاه
۹. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، انتشارات امیرکبیر
۱۰. تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، انتشارات
امیرکبیر
۱۱. تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، دنیای کتاب
۱۲. تاریخ تبرستان، اردشیر برزگر، نشر رسانش
۱۳. تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی، خسرو معتقد، نشر البرز
۱۴. تاریخ دو هزار ساله ساری، حسین اسلامی، انتشارات دانشگاه آزاد
قائم‌شهر
۱۵. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، سازمان تبلیغات اسلامی
۱۶. تاریخ طبرستان، محمد بن حسن بن اسفندیار، انتشارات کلاله خاور

۱۷. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، میرظه‌الدین مرعشی، انتشارات شرق
۱۸. تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۱۹. تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوی، انتشارات توس
۲۰. تاریخ مازندران باستان، طیاریزدان پناه لموکی، نشر چشمه
۲۱. تاریخ خاندان مرعشی مازندران، میرتیمور مرعشی، انتشارات اطلاعات
۲۲. تاریخ مشروطه ایران، احمدکسری، انتشارات امیرکبیر
۲۳. تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی، محمدمهدي شجاع شفیعی، نشر اشارة
۲۴. جنبش زیدیه در ایران، عبدالرفیع حقیقت، انتشارات فلسفه
۲۵. در قلمرو مازندران، حسین صمدی
۲۶. در گستره مازندران، قوام الدین بینائی - زین العابدین درگاهی، نشر رسانش
۲۷. زندگینامه حاج محمدحسن کمپانی، شیرین مهدوی، نشر تاریخ ایران
۲۸. زندگی و مهاجرت آریائیان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جندی، بنیاد نیشابور
۲۹. ساری و آغاز تمدن برنج، درویشعلی کولانیان، انتشارات شلفین
۳۰. سردار جنگل میرزا کوچکخان، ابراهیم فخرایی، انتشارات جاویدان
۳۱. سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شجاع الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی
۳۲. سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه، افضل الملک، دانشگاه آزاد قائم شهر
۳۳. سیمای محمودآباد، یوسفعلی یوسفی، انتشارات سلسیل

۳۴. شاهنامه و مازندران، صادق کیا
۳۵. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ن پیکولوسکایا،
ترجمه عنایت الله رحسا، انتشارات علمی و فرهنگی
۳۶. ظهیرالدوله در حکومت مازندران، ایرج افشار، نشر قطره
۳۷. علیان طبرستان، ابوالفتح حکیمیان، انتشارات الهام
طبرستان
۳۸. فصلنامه علمی و پژوهشی اباختر، سیر و مسیر مهدوی
۳۹. کرانه‌های جنوبی دریای خزر، گریکوری ملکوتوف، ترجمه هوشنگ
امینی، نشر کتاب‌سرا
۴۰. لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا
۴۱. مازندران و استرآباد، یاستن‌لوئی، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی،
انتشارات علمی و فرهنگی
۴۲. نقشه جغرافیائی بر آمل، مجید لونجی
۴۳. نشانه‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، جهانگیر سرتیپ‌پور،
انتشارات طوس

عکس‌ها نیز از کتاب از آستارا تا استرآباد و برگرفته از آرشیو دکتر
اصغر هدوی می‌باشد.

در این نوشتار سعی شده است تا شرح
تاریخ محمودآباد از وضعیت عمومی استان
مازندران از اعصار قدیم به اجمال سخن
به میان آورده شود و سیر حوادث از نقطه
آغاز تاریخ تاکنون به بحث کذاشته شده و
خواننده در جریان چکونکی شکل کبری
هویت اجتماعی منطقه‌ای که در حال حاضر
مازندران می‌نامند فرار کبرد.

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

